بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تقدیم به:

حضرت فاطمه زهرا علیهاالسلام که تا پای جان، پای ولایت ایستادند و با دستگاه طاغوت مبارزه کردند و تا روز قیامت، حق را از باطل تمییز دادند و حجت را بر همگان تمام نمودند.

مظلومیت حضرت زهرا علیها السلام

غصب فدک و هجوم به خانه ی وحی در اسناد معتبر اهل سنت
و پاسخ به چند شبهه ی رایج

نویسنده:

حسین قربانی دامنابی

انتشارات بید

تهران، ۱۳۹۸

نشانی مرکز نشر:

W_Site :

E_mail :

نام کتاب: مظلومیت حضرت زهرا علیهاالسلام

نویسنده: حسین قربانی دامنابی

صفحه آرایی: حسین قربانی دامنابی

طراح جلد: محمد کاویاری

قیمت:

نوبت و سال چاپ:

قطع کتاب: وزیری

شمارگان:

شابک:

کلیه حقوق چاپ و نشر این کتاب برای مؤلف محفوظ است.

فهرست

مقدمه.. ۱۳

پیشگفتار.. ۱۵

بخش اول: جایگاه و منزلت حضرت زهرا سلام الله علیها........................ ۱۷

یکم: حضرت زهرا علیها السلام سرور زنان اهل بهشت ۱۸

دوم: حضرت زهرا علیها السلام یکی از چهار زن برتر بهشت ۱۹

سوم: حضرت زهرا علیها السلام پاره ی جان رسول خدا ۱۹

چهارم: خشنودی و غضب خدا با خشنودی و غضب حضرت زهرا علیها السلام ۲۰

پنجم: هم مکان با رسول خدا صلی الله علیه وآله در قیامت ۲۰

ششم: اعتراف عایشه به فضائل حضرت زهرا علیها السلام ۲۱

۱. استقبال بی نظیر پیامبر صلی الله علیه وآله از حضرت زهرا علیها السلام ۲۱

۲. محبوب ترین شخص در نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله........................ ۲۱

۳. برترین شخص بعد از رسول خدا صلی الله علیه وآله........................ ۲۲

۴. راستگوترین شخص بعد از رسول خدا صلی الله علیه وآله........................ ۲۳

بخش دوم: تحریف و سانسور حقایق........................ ۲۵

علمای بزرگ اهل سنت: بدی های صحابه نباید نقل شود........................ ۲۶

ابن صلاح: بیان مشاجرات بین صحابه، از نقاط ضعف کتب شناخت صحابه است...... ۲۸

معلمی یمانی: علمای اهل سنت روایات مخالف مذهبشان را تحریف می کنند ۲۸

مازری: اگر روایات مطاعن صحابه قابل تأویل نبود، باید راویانش را تضعیف کنیم!.... ۲۹

فهرست

آتش زدن روایات مطاعن صحابه توسط سلام بن ابی مطیع ۲۹

دستور احمد بن حنبل به آتش زدن روایات مطاعن صحابه ۲۹

روایت یکم: ۲۹

روایت دوم: ۳۰

روایت سوم: ۳۰

منع احمد بن حنبل از نقل روایات مربوط به جنگهای جمل و صفین ۳۱

تضعیف راوی مطاعن صحابه توسط احمد بن حنبل ۳۱

احمد بن حنبل: راوی مطاعن صحابه، مستحق سنگسار است! ۳۲

احادیث عبد الرزاق در مطاعن صحابه که نوشته نشد ۳۵

روایاتی در مطاعن معاویه که توسط عالمان اهل سنت پاره شد ۳۵

کتاب دو جلدی یکی از حافظان بزرگ اهل سنت در مطاعن ابوبکر و عمر ۳۵

راوی ثقه ای که به خاطر نقل روایات مطاعن شیخین، مطرود می شود ۳۶

دشنام دادن مردم به ابوبکر و عمر در قرن سوم ۳۷

بخش سوم: غصب فدک و پیامدهای آن ۳۹

بحث اول: فدک، ملک شخصی پیامبر صلی الله علیه وآله بوده است ۴۰

بحث دوم: رسول خدا صلی الله علیه وآله در زمان حیاتشان فدک را به حضرت زهرا علیها السلام بخشیدند.. ۴۱

اولا: ۴۱

سند اول: ۴۲

پاسخ به جرح های علمای اهل سنت بر عطیه ۴۸

سند دوم: ۵۰

سند سوم: ۵۱

فهرست

ثانیا: ۵۱

سند اول: ۵۱

سند دوم: ۵۲

سند سوم: ۵۲

سند چهارم: ۵۳

سند پنجم: ۵۳

بحث سوم: حضرت زهرا علیهاالسلام فدک را از پیامبر صلی الله علیه وآله ارث بردند ۵۴

مطالبه فدک به همراه عباس بن عبد المطلب.. ۵۶

مطالبه فدک به همراه حضرت علی علیه السلام و استدلال ایشان به آیات قرآن.................... ۵۷

مطالبه ی فدک توسط حضرت علی علیه السلام و عباس و دروغگو دانستن ابوبکر و عمر....... ۵۷

بحث چهارم: پیشگویی غصب فدک توسط رسول خدا صلی الله علیه وآله ۵۹

بحث پنجم: ماجرای فدک از نگاهی دیگر ۶۰

اول: ۶۰

دوم: ۶۱

سوم: ۶۱

چهارم: ۶۲

پنجم: ۶۲

ششم: ۶۴

بخش چهارم: سیره ی تند عمر بن خطاب در برخورد با زنان.............. ۶۹

فهرست

مورد یکم: عمر خواهرش را کتک زد ۷۰
مورد دوم: عمر، زنان سوگوار را در حضور پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله کتک زد ۷۰
مورد سوم: عمر خواهر ابوبکر و دیگر زنانی را که در خانه عایشه جمع شده بودند کتک زد ۷۱
مورد چهارم: عمر، زنانی را که در خانه ی ام المومنین میمونه جمع شده بودند، کتک زد ۷۲
مورد پنجم: عمر زنش را نیمه شب کتک زد ۷۳
مورد ششم: عمر کنیزها را به خاطر داشتن حجاب کتک می زد ۷۳
مورد هفتم: سقط جنین از ترس عمر ۷۴
مورد هشتم: ادرار کردن زن از ترس عمر ۷۵
بخش پنجم: هجوم به خانه ی حضرت زهرا علیهاالسلام ۷۷
سیره ی سیاسی عمر بن خطاب در برخورد با مخالفین ۷۸
آغاز ماجرای هجوم ۷۹
زمان و کیفیت وقوع ماجرا ۷۹
ادامه ماجرا ۸۱
تهدید به آتش زدن خانه ی حضرت زهرا علیهاالسلام ۸۲
روایت اول: ۸۲
تصحیح روایت توسط علمای مکتب سقیفه ۸۳
تحریف روایت توسط علمای اهل سنت ۸۵
حضور اسلم (راوی ماجرا) در واقعه ی هجوم ۸۷
اعتراف علمای اهل سنت به دلالت این روایت ۸۹
روایت دوم: ۹۱

فهرست

روایت سوم: ۹۳

روایت چهارم: ۹۵

هتک حرمت صورت می گیرد ۹۹

روایت اول: ۱۰۰

روایت دوم: ۱۰۱

روایت سوم: اعتراف تابعی و امام اهل سنت، ابو الأسود ۱۰۲

روایت چهارم: اعتراف تابعی و امام اهل سنت، عامر شعبی ۱۰۳

روایت پنجم: اعتراف امام و دریای علم اهل سنت، سعید بن کثیر بن عفیر (از اساتید بخاری و مسلم) ۱۰۵

روایت ششم: اعتراف ابوبکر و اظهار پشیمانی اش از هجوم ۱۰۸

سند اول: ۱۰۸

توثیق علوان بن داود البجلی ۱۰۹

ردی بر تضعیفات علوان بن داود ۱۱۱

بحثی در معنای حدیث منکر و منکر الحدیث ۱۱۴

سند دوم: ۱۱۶

پاسخ به شبهه ی تدلیس لیث بن سعد ۱۱۸

سند سوم: ۱۱۹

تصحیح و تحسین این حدیث توسط علمای اهل سنت ۱۱۹

تحریف روایت توسط علمای اهل سنت ۱۲۰

حضرت محسن عليه‌السلام سقط شد ۱۲۲

فهرست

اصل سقط شدن حضرت محسن علیه السلام ۱۲۳

۱. ابن عبد البر متوفای ۴۶۳ هـ ۱۲۳

۲. شمس الدین ذهبی متوفای ۷۴۸ هـ ۱۲۳

۳. ابو الحجاج یوسف المزی متوفای ۷۴۲ هـ ۱۲۳

۴. عبد الرحمن بن عبد السلام الصفوری متوفای ۸۹۴ هـ ۱۲۴

۵. جمال الدین یوسف المَقدِسی المشهور بـ ابن المبرد متوفای ۹۰۹ هـ ۱۲۴

۶. جلال‌الدین عبدالرحمن بن ابی‌بکر سیوطی متوفای ۹۱۱ هـ ۱۲۴

سقط شدن حضرت محسن علیه السلام در هنگام هجوم ۱۲۵

۱. ابراهیم بن سیار نظّام المعتزلی متوفای ۲۳۱ هـ ۱۲۵

۲. ابن قتیبه دینوری متوفای ۲۷۶ هـ ۱۲۶

۳. ابوبکر بن ابی دارم متوفای ۳۵۲ هـ ۱۲۷

۴. ابو جعفر النقیب متوفای ۶۱۳ هـ ۱۳۰

۶. ابراهیم بن محمد الجوینی متوفای ۷۲۲ هـ ۱۳۱

بخش ششم: پاسخ به چند شبهه فاطمی ۱۳۵

شبهه اول: چرا شیعیان تا چند سال قبل، از شهادت دختر رسول خدا صلی الله علیه وآله توسط عمر خبر نداشته و در سال های اخیر متوجه این ماجرا شده و به عزاداری می پردازند؟ ۱۳۶

شبهه دوم: می گویند نام جنینی که سقط شد محسن بوده. عرب کی و کجا برای کودکی که هنوز به دنیا نیامده و جنسیت او معلوم نبوده، اسم می گذاشته است؟! مگر دستگاه سونوگرافی داشته اند؟! ۱۳۸

شبهه سوم: عمر از داخل مسجد به سوی کجا به راه افتاد و علی را از کجا به کجا کشان کشان آوردند؟! اتاق فاطمه که همانجا داخل مسجد بوده است!!! و درش هم مستقیم به صحن مسجد باز

فهرست

می شده!! البته در آن زمان آن اتاقها در هم نداشته است و به جای در، پارچه آویزان می کرده اند!! ۱۳۹

شبهه چهارم: علی علیه‌السلام که شیر خدا و اسد الله الغالب بود و در قلعه خیبر را با یک دست بلند کرد، چگونه حاضر می‌شود ببیند همسرش را در مقابل چشمانش کتک بزنند؛ اما هیچ واکنشی از خود نشان ندهد؟!.. ۱۴۲

شبهه پنجم: چرا حضرت علی علیه‌السلام اسامی سه تن از فرزندانشان را ابوبکر، عمر و عثمان گذاشتند؟ ۱۴۹

شبهه ششم: چرا حضرت علی علیه‌السلام دخترشان ام کلثوم را به عمر دادند؟................... ۱۵۶

شبهه هفتم: چرا اهل بیت علیهم‌السلام مادام العمر به کشته شدن حضرت زهرا علیهاالسلام به دست عمر اشاره ای نکردند؟... ۱۶۵

منابع و مآخذ... ۱۷۱

مقدمه

«امانتی که به من سپرده بودی برگردانده شد، و به صاحبش رسید، از این پس اندوه من جاودانه، و شبهایم، شب زنده داری است، تا آن روز که خدا خانه زندگی تو را برای من برگزیند.

به زودی دخترت تو را آگاه خواهد ساخت که امّت تو چگونه در ستمکاری بر او اجتماع کردند، از فاطمه علیها السلام بپرس، و احوال اندوهناک ما را از او خبر گیر، که هنوز روزگاری سپری نشده، و یاد تو فراموش نگشته است.»[۱]

این ها سخنان امیر المومنین علیه السلام به هنگام خاکسپاری پاره ی جان رسول خدا صلی الله علیه و آله، حضرت زهرا علیها السلام است که فدکش غصب شد، حریم خانه اش هتک حرمت شد، محسنش سقط گردید و چنان کتکی از مهاجمین خورد که مدتی بعد، در اثر آن به شهادت رسید.

قضیه ی تلخ فاطمیه، ارتباطی ناگسستنی با باورهای عقیدتی شیعه و سنی دارد، به طوری که اگر کسی بخواهد درباره ی سر منشأ افتراق امت و پیدایش مذاهب مختلف اسلامی تحقیق کند، بی گمان به سقیفه و

---

[۱] الكافي - ط الاسلامية ، ج ۱ ص ۴۵۸-۴۵۹ سایت کتابخانه مدرسه فقاهت / فَلَقَدِ اسْتُرْجِعَتِ الْوَدِيعَةُ وَأُخِذَتِ الرَّهِينَةُ أَمَّا حُزْنِی فَسَرْمَدٌ وَأَمَّا لَيْلِی فَمُسَهَّدٌ إِلَى أَنْ يَخْتَارَ اللَّهُ لِی دَارَکَ الَّتِی أَنْتَ بِهَا مُقِيمٌ وَسَتُنَبِّئُکَ ابْنَتُکَ بِتَضَافُرِ أُمَّتِکَ عَلَى هَضْمِهَا فَأَحْفِهَا السُّؤَالَ وَاسْتَخْبِرْهَا الْحَالَ هَذَا وَلَمْ يَطُلِ الْعَهْدُ وَلَمْ يَخْلُ مِنْکَ الذِّکْرُ

از علمای بزرگ و معاصر اهل سنت نیز، محمد متولی شعراوی این مطلب را در تفسیرش آورده است:

تفسیر الشعراوی، ج ۱۹ ص ۱۱۸۳۱ سایت شامله / ونذكر هنا إن الإمام علياً رَضِيَ اللَّهُ عَنْه حينما ذهب ليدفن فاطمة بنت رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّم -رَضِيَ اللَّهُ عَنْها وقف عند قبر رسول الله وقال: ... هذا وستخبرك ابنتك عن حال أمتك وتضافرها على هضمها ... فَأَصْغِها السؤال، واستخبرها الحال، هذا ولم يَطلُّ منك العهد، ولم يخْلُ منك الذكر.

پیامدهای آن برخورد خواهد نمود که مهمترین آن ها، قضیه ی مظلومیت حضرت فاطمه زهرا علیها السلام می باشد.

در حقیقت، فاطمیه نقطه ای است که جبهه ی حق و باطل امت اسلام را از هم تمییز می دهد و از این رو اهمیت فوق العاده ای در مباحث کلامی فِرَق و مذاهب اسلامی دارد.

در کتاب حاضر ابتدا مختصری درباره ی جایگاه رفیع حضرت زهرا علیها السلام در روایات معتبر اهل سنت سخن گفته ایم و سپس در بخش های دیگر کوشیده ایم مظلومیت آن حضرت در قضایای غصب فدک و هجوم به خانه شان را از باب قاعده ی الزام[1]، به طور مستدل از روایات معتبر و اقوال علمای بزرگ اهل سنت اثبات نماییم و در نهایت در بخش پایانی، به مهم ترین شبهات مطرح شده در این باره پاسخ داده ایم.

نا گفته نماند که در تألیف این کتاب، از کتاب «مظلومیت برترین بانو» اثر آیت الله محقق سید علی حسینی میلانی دام ظله و مقالات سایت حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف ایده گرفته و استفاده کرده ایم.

---

[۱] از علمای بزرگ اهل سنت، ابن حزم آندلسی (متوفای ۵۴۸ هـ) می گوید:
«معنا ندارد که [در برابر شیعیان] به روایات خودمان احتجاج کنیم؛ زیرا آن‌ها ما را تصدیق نمی‌کنند. [هم‌چنین] معنا ندارد که آنان به روایاتشان [که] ما تصدیق نمی‌کنیم، احتجاج کنند؛ بلکه واجب است طرفین نزاع، آنچه را که طرف مقابل تصدیق می‌کند به عنوان حجت، برای او اقامه کنند.» **الفصل فی الملل ج ۴ ص ۷۸** لا معنی لاحتجاجنا علیهم بروایاتنا فهم لا یصدقونا ولا معنی لاحتجاجهم علینا بروایاتهم فنحن لا نصدقها وإنما یجب أن یحتج الخصوم بعضهم علی بعض بما یصدقه الذی تقام علیه الحجة به

پیشگفتار

در زمستان سال ۱۳۹۱ هـ ش بود که با مطالعه و بررسی ده ها کتاب به زبان فارسی درباره ی امامت و خلافت حضرت علی عليه‌السلام از منابع اهل سنت، به خلأ مهمی پی بردم و آن این بود که به بحث اعتبار سند روایات چندان بها داده نمی شود، در حالی که با ظهور محققان سلفی؛ مانند شیخ ألبانی، شعیب الارنؤوط، حوینی و... در چند دهه اخیر که حتی بسیاری از روایات صحاح شش گانه ی اهل سنت نیز از تیغ تضعیفشان در امان نماند، عملاً دوره ی کتاب هایی مانند المراجعات و شبهای پیشاور به سر رسیده و می بایست کتاب ها بروزرسانی شوند.

خلأ دیگر این بود که دستیابی به مصادر کتب فارسی برای عموم بسیار سخت بود؛ چرا که این کتاب ها فاقد متون عربی مدارک بودند و پیدا کردن مدارک از روی منابع و مآخذ برای مخاطبین این کتب، عملاً ناشدنی بود؛ لذا تصمیم به تألیف کتبی گرفتم که این دو خلأ مهم را پر نماید.

در رابطه با بررسی اسانید روایات و اثبات اعتبار آن ها، چند کار مهم انجام دادیم:

۱. جمع آوری نظر علما و محققین عامه در مورد سند روایات مورد استدلال.
۲. استفاده از بررسی های سندی و احکام برنامه ی معتبر جوامع الکلم.[۱]

---

[۱] این برنامه که حاصل کار گروهی ۳۵۰ محقق حدیث شناس عامه به مدت ۳۰ سال است، از امکاناتی نظیر ارائه ی درجه راویان، احوال، شیوخ و تلامیذ آن ها، بررسی اسانید روایات و ارائه ی حکم آنها برخوردار است. آن را وزارت اوقاف کشور قطر و سایت اسلام وب که از سایت های مرجع و مرکزی وهابیت است، تولید کرده اند. http://gk.islamweb.net:8080/

درجه ی راویان در این برنامه معمولا بر اساس حکم نهایی حافظ ابن حجر عسقلانی در کتاب «تقریب التهذیب» و محققین این کتاب؛ یعنی شیخ شعیب الارنؤوط و دکتر بشار عواد معروف در کتاب «تحریر تقریب التهذیب» تنظیم شده است؛ از این رو ما جهت اختصار و کوتاهی بررسی های سندی، اغلب به ذکر درجه ی راویان در برنامه ی جوامع الکلم اکتفا کرده ایم.

۳. ارائه ی همه ی طرق یک روایت با توجه به این قاعده که تعدد طرق موجب تقویت سند می شود.[۱]
٤. بررسی جامع، کامل و دقیق رجالی در موارد بحث برانگیز و اختلافی.

جهت سهولت دستیابی به مصادر نیز کارهای ذیل را انجام دادیم:

۱. منطبق کردن مدارک با برنامه ی معتبر الجامع الکبیر، ساخت اهل سنت.
۲. در مواردی که کتاب مورد استدلال ما در برنامه ی الجامع الکبیر نبود، مدرک را با سایت رسمی کتابخانه مکتبه شامله منطبق کردیم.
۳. در مواردی هم که کتاب مورد استدلال ما نه در برنامه ی الجامع الکبیر بود و نه در سایت مکتبه شامله، مدارکمان را با نسخه ی الکترونیکی pdf (معمولا سایت آرشیو) منطبق کردیم تا همچنان خواننده ی کتاب با داشتن یک رایانه و اینترنت، بتواند صحت مدارک را بررسی کند.

در پایان از تمام کسانی که به نحوی در تألیف و به چاپ رسیدن کتاب کمک کردند و نیز محققین و اساتید ارجمند مؤسسه ی تحقیقاتی حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف به ریاست آیت الله دکتر سید محمد حسینی قزوینی که سال ها توفیق شاگردی شان را در پای درس شبکه ی جهانی ولایت داشتم، تشکر و قدر دانی می کنم.

امید است که این اثر، موجب جلب خشنودی حضرت صدیقه طاهره علیها السلام گردد.

اهل تحقیق جهت کسب اطلاعات بیشتر از رجال مورد بحث ما، می توانند به کتاب یاد شده و نیز کتاب های «تهذیب التهذیب» ابن حجر و «تهذیب الکمال» مِزّی مراجعه کنند.

[۱] ابن تیمیه ، شیخ الاسلام وهابیان می گوید: «زیادی و تعدد طرق نقل حدیث، برخی، برخی دیگر را تقویت می کند تا اینکه علم به صدور آن حدیث حاصل می شود؛ اگرچه راویان آن، فاسق و فاجر باشند.»

کتب ورسائل وفتاوی، ج ۱۸ ص ۲۶ تعدد الطرق وكثرتها يقوى بعضها بعضا حتى قد يحصل العلم بها ولو كان الناقلون فجارا فساقا

بدر الدین عینی نیز می‌نویسد: «نووی در شرح مهذب گفته است: اگر روایتی با سندهای گوناگون نقل شود، ولی برخی از راویان آن ضعیف باشند، بازهم به آن احتجاج می‌شود. افزون بر این که ما می‌گوییم: تعدادی حدیث از صحابه و از راه‌های گوناگونی نقل شده است که برخی از آن برخی دیگر را تقویت می‌کنند؛ اگرچه هریک از آن احادیث، ضعیف باشند.»

عمدة القاری، ج ۳، ص ۳۰۷ وقال النووی فی (شرح المهذب): إن الحديث إذا روى من طرق ومفرداتها ضعاف يحتج به، على أنا نقول: قد شهد لمذهبنا عدة أحاديث من الصحابة بطرق مختلفة كثيرة يقوى بعضها بعضا، وإن كان كل واحد ضعيفا

بخش اول: جایگاه و منزلت حضرت زهرا سلام الله علیها

آیات و روایات بسیاری در شناساندن حضرت زهرا علیها السلام به عنوان برترین بانوی اسلام و بلکه برترین بانوی همه ی زمان ها از جانب خدا و رسول صلی الله علیه و آله صادر شده است، تا جایی که بعضی از علمای شیعه و سنی کتابهای جداگانه ای برای جمع آوری فضائل آن حضرت نوشته اند.

از جمله ی آن فضائل، می توان به سوره های کوثر و انسان؛ آیات مباهله[۱]، تطهیر[۲] و مودت[۳] و احادیث ثقلین[٤] ، سفینه[٥] و امان[٦] اشاره کرد؛ اما از آنجایی که موضوع این کتاب، فضائل حضرت زهرا علیها السلام نیست، تنها به چند مورد از روایات معتبر اهل سنت در شناساندن جایگاه آن حضرت اشاره می کنیم تا همگان دقت کنند که فدک از چه کسی غصب شد و به خانه ی چه کسی هجوم برده شد و ... .

---

[۱] آل عمران: ۶۱
[۲] احزاب: ۳۳
[۳] شوری: ۲۳
[٤] وصیت به هدایت جستن از اهل بیت علیهم السلام
[٥] کشتی هدایت بودن اهل بیت علیهم السلام
[٦] مایه ی امنیت بودن اهل بیت علیهم السلام برای اهل زمین

یکم: حضرت زهرا علیها السلام سرور زنان اهل بهشت

بخاری در صحیحش از عایشه روایت کرده است که گفت:

«فاطمه علیها السلام همانند راه رفتن پیامبر صلی الله علیه و آله راه می رفت؛ پس پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: مرحبا به دخترم، سپس در طرف راستش یا چپش نشاند، سپس رازی را به ایشان فرمودند و فاطمه علیها السلام گریه کردند. من به ایشان گفتم: برای چه گریه می کنی ؟ سپس پیامبر صلی الله علیه و آله رازی را به ایشان فرمودند؛ پس فاطمه علیها السلام خندیدند. من گفتم: روزی مانند امروز ندیدم که شادی اینقدر نزدیک اندوه باشد. پس، از آنچه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده بود، از ایشان سؤال کردم. فرمود: راز رسول خدا صلی الله علیه و آله را افشا نمی کنم؛ تا اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله وفات یافتند، پس من از فاطمه علیها السلام درباره ی آن رازها سؤال کردم. فرمود: به من این راز را فرمودند که جبرئیل علیه السلام در هر سال یکبار قرآن را بر ایشان عرضه می کند، اما برای من در هر سال دوبار آن را عرضه می کند و من آن را نمی بینم؛ چرا که اجلم فرا می رسد و فرمود: تو اولین نفر از اهل بیتم هستی که به من ملحق می شوی، پس من گریه کردم، سپس فرمودند: آیا راضی نمی شوی که سرور زنان اهل بهشت یا زنان مومن باشی؟ پس من به خاطر آن خندیدم.»[1]

بخاری در جای دیگر بابی باز کرده با عنوان:

«باب فضائل نزدیکان رسول خدا صلی الله علیه و آله و فضیلت فاطمه علیها السلام دختر پیامبر صلی الله علیه و آله و پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: فاطمه علیها السلام سرور زنان اهل بهشت است.»[2]

---

[۱] صحیح البخاري ج ۳ ص ۱۳۲۶ ح ۳۴۲۶ عن عائشة رضي الله عنها قالت أقبلت فاطمة تمشي كأن مشيتها مشي النبي صلى الله عليه وسلم فقال النبي صلى الله عليه وسلم مرحبا بابنتي ثم أجلسها عن يمينه أو عن شماله ثم أسر إليها حديثا فبكت فقلت لها لم تبكين ثم أسر إليها حديثا فضحكت فقلت ما رأيت كاليوم فرحا أقرب من حزن فسألتها عما قال فقالت ما كنت لأفشي سر رسول الله صلى الله عليه وسلم حتى قبض النبي صلى الله عليه وسلم فسألتها فقالت أسر إلي إن جبريل كان يعارضني القرآن كل سنة مرة وإنه عارضني العام مرتين ولا أراه إلا حضر أجلي وإنك أول أهل بيتي لحاقا بي فبكيت فقال أما ترضين أن تكوني سيدة نساء أهل الجنة أو نساء المؤمنين فضحكت لذلك

[۲] صحیح البخاري ج ۳ ص ۱۳۶۰ باب مناقب قرابة رسول الله صلى الله عليه وسلم ومنقبة فاطمة عليها السلام بنت النبي صلى الله عليه وسلم وقال النبي صلى الله عليه وسلم فاطمة سيدة نساء أهل الجنة

دوم: حضرت زهرا ؊ یکی از چهار زن برتر بهشت

محمد ناصرالدین البانی حدیث یکی از چهار زن برتر بهشت بودن حضرت فاطمه ؊ را در زمره ی احادیث صحیح آورده است.

«برترین زنان اهل بهشت: خدیجه دختر خویلد ؊، فاطمه دختر محمد ﷺ، مریم دختر عمران ؊ و آسیه دختر مزاحم همسر فرعون هستند.»[۱]

سوم: حضرت زهرا ؊ پاره ی جان رسول خدا ﷺ

طبق روایاتی که بخاری و مسلم قل کرده اند، حضرت زهرا ؊ پاره ی وجود رسول خدا ﷺ بودند.

روایت بخاری:

«رسول خدا ﷺ فرمودند: فاطمه ؊ پاره ای از وجود من است؛ هرکس او را به خشم آورد، من را خشمگین کرده است.»[۲]

روایت مسلم:

«رسول خدا ﷺ فرمودند: فاطمه ؊ پاره ای از وجود من است؛ هرچه او را بیازارد، من را آزار می دهد.»[۳]

---

[۱] سلسلة الاحادیث الصحیحة ، ج ۴ ص ۱۳ ح ۱۵۰۸ سایت شامله / أفضل نساء أهل الجنة خديجة بنت خويلد و فاطمة بنت محمد و مريم بنت عمران و آسية بنت مزاحم امرأة فرعون

[۲] صحيح البخاري ج ۳ ص ۱۳۷۴ ح ۳۵۵۶ أن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال فاطمة بضعة مني فمن أغضبها أغضبني

[۳] صحيح مسلم ج ۴ ص ۱۹۰۳ ح ۲۴۴۹ قال رسول الله صلى الله عليه وسلم إنما فاطمة بضعة مني يؤذيني ما آذاها

چهارم: خشنودی و غضب خدا با خشنودی و غضب حضرت زهرا علیها السلام

طبرانی و حاکم نیشابوری روایت کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله به حضرت فاطمه علیها السلام فرمودند:

«خداوند با غضب تو غضبناک می شود و با رضایت تو راضی می شود.»[۱]

این روایت را حاکم[۲]، زرقانی[۳] و حمدی السلفی (محقق کتاب طبرانی)[٤] تصحیح کرده اند و سیوطی[٥] و هیثمی[٦] نیز تحسین کرده اند.

پنجم: هم مکان با رسول خدا صلی الله علیه و آله در قیامت

حاکم نیشابوری با سندی که خودش و ذهبی آن را تصحیح نموده اند، از ابو سعید خدری روایت کرده است که گفت:

«پیامبر صلی الله علیه و آله به دیدار فاطمه علیها السلام آمد و فرمود: همانا من و تو و این شخصی که این جا خوابیده است؛ یعنی علی (علیه السلام) و این دو؛ یعنی حسن و حسین (علیهما السلام)، در روز قیامت در یک مکان هستیم.»[۷]

محمد ناصرالدین ألبانی نیز این روایت را صحیح دانسته است.[۸]

---

[۱] قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لفاطمة رضي الله عنها أن الله يغضب لغضبك ويرضى لرضاك

[۲] المستدرك على الصحيحين ج ۳ ص ۱۶۷ ح ۴۷۳۰ قال الحاكم: هذا حديث صحيح الإسناد

[۳] شرح الزرقاني على المواهب اللدنية ، ج ۴ ص ۳۳۱ سایت شامله / قال الزرقانی: أخرجه الطبراني في الأوسط بسند صحيح على شرط الشيخين

[٤] المعجم الكبير ج ۱ ص ۱۰۸ ح ۱۸۲ پی دی اف/ قال حمدی السلفی : هذا حديث صحيح الإسناد

[٥] الثغور الباسمة ، ص ۵۵ فایل سایت شامله / قال السیوطی: أخرج الطبرانی بسند حسن

[٦] مجمع الزوائد ج ۹ ص ۲۰۳ قال الهيثمی: رواه الطبراني وإسناده حسن

[۷] المستدرك على الصحيحين ج ۳ ص ۱۴۷ ح ۴۶۶۴ ثنا أبو سعيد الخدري رضي الله عنه أن النبي صلى الله عليه وسلم دخل على فاطمة رضي الله عنها فقال أني وإياك وهذا النائم يعني عليا وهما يعني الحسن والحسين لفي مكان واحد يوم القيامة هذا حديث صحيح الإسناد ولم يخرجاه

[۸] سلسلة الأحاديث الصحيحة، ج ۷ ص ۹۴۲ ح ۳۳۱۹ إنّي، وإيّاكِ، وهذين، وهذا الرّاقد- يعني: عليّاً- يوم القيامة في مكان واحد، يعني: فاطمة وولديْها: الحسن والحسين رضي الله عنهم

ششم: اعتراف عایشه به فضائل حضرت زهرا علیهاالسلام

جالب است که عایشه طبق روایاتی که اهل سنت با سندهای معتبر از او نقل کرده اند، به فضائل بی نظیر حضرت زهرا علیهاالسلام اعتراف کرده است که چند مورد را ذکر می کنیم:

۱. استقبال بی نظیر پیامبر صلی الله علیه وآله از حضرت زهرا علیهاالسلام

حاکم نیشابوری با سندی که خودش و ذهبی آن را تصحیح نموده اند، از عایشه روایت کرده است که گفت:

«هیچ کس را در سخن و حدیث، شبیه تر از فاطمه علیهاالسلام به پدرش ندیدم و هرگاه نزد پیامبر صلی الله علیه وآله می آمد، ایشان صلی الله علیه وآله برای او مکان را می گشود؛ پس بر می خاست، به سویش می رفت، دست او را می گرفت و میبوسید و نزد خود می نشاند.»[۱]

۲. محبوب ترین شخص در نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله

بنا بر روایات معتبر اهل سنت از عائشه، او حضرت زهرا علیهاالسلام و امیر مومنان علی علیه السلام را محبوب ترین اشخاص در نزد پیامبر صلی الله علیه وآله دانسته و حتی به این خاطر، به رسول خدا صلی الله علیه وآله اعتراض کرده است!

«نعمان بن بشیر می گوید: ابوبکر برای ورود بر پیامبر صلی الله علیه وآله اجازه خواست و صدای عائشه را شنید که بلند شده است، در حالی که می گفت: به خدا قسم، فهمیدم که علی (علیه السلام) در نزد تو از پدرم و من محبوب تر است و دو یا سه مرتبه این را گفت. ابوبکر اجازه گرفت و داخل شد و به سمت عائشه رفت و گفت: ای دختر فلانه، نشنوم که صدایت را بر رسول خدا صلی الله علیه وآله بالا می بری.»[۲]

---

[۱] المستدرك على الصحيحين ج ۳ ص ۱۶۷ ح ۴۷۳۲ عن أم المؤمنين عائشة رضي الله عنها أنها قالت ما رأيت أحدا كان أشبه كلاما وحديثا من فاطمة برسول الله صلى الله عليه وسلم وكانت إذا دخلت عليه رحب بها وقام إليها فأخذ بيدها فقبلها وأجلسها في مجلسه هذا حديث صحيح على شرط الشيخين ولم يخرجاه

[۲] حدثنا عبد الله حدثنى أبى ثنا أبو نعيم ثنا يونس ثنا العيزار بن حريث قال قال النعمان بن بشير قال استأذن أبو بكر على رسول الله فسمع صوت عائشة عاليا وهى تقول والله لقد عرفت ان عليا أحب إليک من أبى ومنى مرتين أو ثلاثا فاستأذن أبو بكر فدخل فأهوى إليها فقال يا بنت فلانة الا أسمعک ترفعين صوتک على رسول الله

این روایت را احمد بن حنبل نقل کرده و شعیب الارنؤوط سندش را حسن[۱] و احمد شاکر صحیح دانسته است[۲] و نیز نسائی نقل کرده و ابو اسحق حوینی[۳] و احمد میرین البلوشی[٤] سندش را تصحیح کرده اند. حافظ ابن حجر عسقلانی[٥] و ألبانی[٦] نیز سندش را صحیح دانسته اند.

همچنین جمیع بن عمیر گوید: «همراه مادرم بر عایشه وارد شدیم؛ پس شنیدم که از پشت پرده درباره ی علی علیه السلام سؤال شد. گفت: از من درباره ی مردی سؤال نمودی که احدی را محبوبتر از او و همسرش در نزد پیامبر صلی الله علیه و آله نمی شناسم.»[۷]

این روایت را نسائی نقل کرده[۸] و ابو اسحق حوینی سندش را تصحیح نموده است[۹] و نیز حاکم نقل و تصحیح کرده است.[۱۰]

۳. برترین شخص بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله

طبق روایت صحیح السندی که اهل سنت نقل کرده اند، عایشه اعتراف می کند که حضرت زهرا علیها السلام افضل امت بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند.

ابن حجر عسقلانی می نویسد:

«عمرو بن دینار از عایشه نقل کرده است که گفت: به طور قطع و یقین هیچ کس را با فضیلت تر از فاطمه علیها السلام ندیدم به غیر از پدرش. این روایت را طبرانی در ترجمه ی ابراهیم بن هاشم در کتاب المعجم الاوسط نقل

---

[۱] مسند أحمد بن حنبل، ج ۳۰ ص ۳۷۲-۳۷۳ ح ۱۸۴۲۱ قال شعیب الأرنؤوط: إسناده حسن
[۲] مسند أحمد بن حنبل، ج ۱۴ ص ۱۶۹ ح ۱۸۳۳۳ قال الشاکر: إسناده صحیح
[۳] خصائص علی للنسائی، ص ۹۲-۹۳ ح ۱۰۵ قال الحوینی: إسناده صحیح
[٤] خصائص علی للنسائی، ص ۱۲۶، ح ۱۱۰ قال أحمد میرین البلوشی: إسناده صحیح
[٥] فتح الباری، ج ۷ ص ۲۷ در شرح ح ۳۴۶۲ واخرج أحمد وأبو داود والنسائی بسند صحیح عن النعمان بن بشیر قال استأذن أبو بکر علی النبی فسمع صوت عائشة عالیا وهی تقول والله لقد علمت ان علیا احب إلیک من أبی
[٦] سلسلة الأحادیث الصحیحة للألبانی، ج ۶ ص ۹۴۴ - ۹۴۶ ح ۲۹۰۱
[۷] أخبرنا عمرو بن علی قال حدثنا عبد العزیز بن الخطاب ثقة قال حدثنا محمد بن إسماعیل بن رجاء الزبیدی عن أبی إسحاق الشیبانی عن جمیع بن عمیر قال دخلت مع أمی علی عائشة فسمعتها تسألها من وراء الحجاب عن علی فقالت تسألینی عن رجل ما أعلم أحدا کان أحب إلی رسول الله (ص) منه ولا أحب إلیه من امرأته
[۸] سنن النسائی الکبری، ج ۵ ص ۱۳۹ ح ۸۴۹۶
[۹] خصائص علی للنسائی، ص ۹۴ ح ۱۰۷ قال الحوینی: إسناده صحیح
[۱۰] المستدرک علی الصحیحین، ج ۳ ص ۱۶۷ ح ۴۷۳۱ قال الحاکم: هذا حدیث صحیح الإسناد ولم یخرجاه

کرده و سندش بر طبق شروط بخاری و مسلم در صحیحشان تا عمرو صحیح است.»[1]

۴. راستگوترین شخص بعد از رسول خدا ﷺ

حاکم نیشابوری با سندی که خودش و ذهبی آن را تصحیح نموده اند، از عایشه روایت کرده است که گفت:

«یحیی بن عباد از پدرش (عباد) نقل کرده است که وقتی نزد عایشه از فاطمه دختر پیامبر ﷺ سخن به میان می آمد، می گفت: هیچ کسی را راستگو تر از فاطمه ندیدم جز آن کسی که او را به دنیا آورده است (منظور رسول خدا ﷺ است.)»[2]

[۱] الإصابة في تمييز الصحابة ج ۸ ص ۵۵ رقم ۱۱۵۸۳ عن عمرو بن دينار قالت عائشة ما رأيت قط أحدا أفضل من فاطمة غير أبيها أخرجه الطبراني في ترجمة إبراهيم بن هاشم من المعجم الأوسط وسنده صحيح على شرط الشيخين إلى عمر

[۲] المستدرك على الصحيحين ج ۳ ص ۱۷۵ ح ۴۷۵۶ قال الذهبي: علي شرط مسلم / عن يحيى بن عباد بن عبد الله بن الزبير عن أبيه عن عائشة رضي الله عنها أنها كانت إذا ذكرت فاطمة بنت النبي صلى الله عليه وسلم قالت ما رأيت أحدا كان أصدق لهجة منها إلا أن يكون الذي ولدها هذا حديث صحيح على شرط مسلم ولم يخرجاه

بخش دوم: تحریف و سانسور حقایق

به راستی از کینه ها، جنایت ها و خیانت های رخ داده، در کتاب ها ـ جز اندکی ـ اثری دیده نمی شود؛ علّت آن هم واضح است، چرا که خلفا، سالیان درازی تدوین حدیث را منع کردند و آنگاه که دوران تدوین آغاز شد، این عمل، به دست حاکمان و با نظارت و کنترل آن ها صورت پذیرفت.

در چنین شرایطی، هر کسی در این زمینه، روایتی در اختیار داشت، آن را نقل نکرد و اگر هم کسی چیزی نقل کرد، نوشته نشد. همچنین از نشر آن و از این که به دیگران منتقل شود نیز جلوگیری شد، تا جایی که اگر نزد کسی کتابی بود که در آن خبر و اثری از این قبیل مسائل وجود داشت، آن کتاب را از او گرفتند و نابود ساختند، یا خودِ او، آن کتاب را مخفی کرد و برای احدی آشکار ننمود.[۱]

در ادامه به مواردی از سانسورها، پنهان کاری ها و وجوب چنین کارهایی در نزد اهل سنت اشاره می کنیم.

[۱] با استفاده از کتاب مظلومیت برترین بانو، اثر آیت الله سید علی حسینی میلانی.

علمای بزرگ اهل سنت: بدی های صحابه نباید نقل شود

ابن تیمیه حرّانی، شیخ الاسلام وهابیان، می نویسد:

«و به این خاطر، پرهیز از نقل درگیری های بین صحابه جزء مذهب اهل سنت بوده است.»[۱]

شمس الدین ذهبی که از سرشناس ترین عالمان حدیث اهل سنت است، می نویسد:

«می گویم: کلام بزرگان هنگامی که برای ما معلوم شود که از روی هوا و عصبیت است، به آن التفاتی نمیشود، بلکه از آن دست کشیده شده و روایت نمی شود؛ همانطور که ثابت شده است صرف نظر کردن از بیشتر آنچه بین صحابه و جنگ میان آنان که خدا از همه ی آنان راضی باد (؟). و هنوز هم آن در دیوان ها و کتاب ها و جزء ها از کنار ما رد می شوند، ولی بیشتر آن منقطع و ضعیف است و بعضی از آن دروغ است، و این است آنچه در دست های ما و بین علمای ماست؛ پس شایسته است ترک و پنهان داشتن آن، بلکه از بین بردنش تا قلب ها نسبت به صحابه صاف شود و بر حبّ صحابه افزوده شود (!!). و کتمان این امر بر عامّه ی مردم و تک تک علما واجب است (!!).

و به عالم منصف عاری از هوای نفس اجازه داده می شود که در خلوت آن مطالب را مطالعه کند، به شرطی که برای آن ها استغفار کند، همانگونه که خداوند متعال به ما آموخته است (؟).»[۲]

ابو الحسین ابن أبي یعلی متوفای ۵۲۱ هـ به نقل از احمد بن حنبل آورده است:

«نقل کردن خوبی های همه اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله و پرهیز از نقل بدی های آن ها و درگیری هایشان با دلیل واضح و آشکار ثابت شده است ...جایز نیست کسی چیزی از بدی های آن ها را نقل کرده و یا بر کسی از ایشان عیب و نقصی بگیرد؛ و اگر کسی چنین کرد، بر سلطان لازم است که او را تادیب و عقوبت کرده و حق بخشیدن وی را ندارد؛ بلکه باید او را شکنجه کرده و توبه دهند؛ که اگر توبه کرد، از وی پذیرفته می‌شود؛ اما

---

[۱] منهاج السنة النبوية ج ۴ ص ۴۴۸ ولهذا كان من مذاهب أهل السنة الإمساك عما شجر بين الصحابة

[۲] سير أعلام النبلاء ج ۱۰ ص ۹۲ قلت كلام الأقران إذا تبرهن لنا أنه بهوى وعصبية لا يلتفت إليه بل يطوى ولا يروى كما تقرر عن الكف عن كثير مما شجر بين الصحابة وقتالهم رضي الله عنهم أجمعين وما زال يمر بنا ذلك في الدواوين والكتب والأجزاء ولكن أكثر ذلك منقطع وضعيف وبعضه كذب وهذا فيما بأيدينا وبين علمائنا فينبغي طيه وإخفاؤه بل إعدامه لتصفو القلوب وتتوفر على حب الصحابة والترضي عنهم وكتمان ذلك متعين عن العامة وآحاد العلماء وقد يرخص في مطالعة ذلك خلوة للعالم المنصف العري من الهوى بشرط أن يستغفر لهم كما علمنا الله تعالى

اگر قبول نکرد دوباره باید او را شکنجه کرده و حبس ابد نمایند، تا اینکه بمیرد مگر آنکه از نظر خویش برگردد.»[۱]

محمد بن عبد الله ابوبکر بن العربی (متوفای ۵۴۳ هـ) می گوید:

«از جمله سخت ترین و ناگوارترین امور در جامعه، یکی اندیشمند نا آگاه و دیگری بدعت گذار حیله گر است. امّا اندیشمند نا آگاه، همچون ابن قتیبه است که در کتاب الامامه و السیاسة رسم (پرده‌پوشی) را در مورد صحابه رعایت نکرده است _اگر همه ی مطالب کتاب، از او باشد_ و مانند مبرد در دو کتاب ادبش ... و اما بدعت گذار حیله گر، پس مسعودی است؛ چرا که خیلی از مطالبی که نقل کرده، نزدیک به الحاد است ... و چیزهایی را او ذکر کرده که نقلش جایز نیست.»[۲]

ابن حجر هیتمی شافعی مکی می گوید:

«و بر اساس آنچه بیان کردم، معنای امساک از بیان مشاجرات میان صحابه را فهمیدی. پرهیز از بیان این مشاجرات، علی الخصوص با وجود حرص و ولع عوام (برای شنیدن آنها)، واجب است. با تالیف کتبی از برخی محدثین همانند ابن قتیبه [در کتاب الامامة والسیاسة]، با آن جلالتش و قاضی بودنش، سزاوار بود که برخی از ظواهر (مشاجره صحابه) را نقل نکند یا که باید بر اساس قواعد اهل سنت آنها را تبیین نماید تا مستمسک اهل بدعت یا جاهل نگردد.»[۳]

سایت اسلام وب که از سایت های مرجع و مرکزی وهابیت است، در فتوایی به این واقعیت تصریح کرده و کلام سایر علمای اهل سنت در این باب را آورده است:

«آنچه که در زمان صحابه از جنگیدن آن ها با یکدیگر واقع شده، به اجتهادشان بوده است، و بر ما واجب

---

[۱] طبقات الحنابلة ج ۱ ، ص ۳۰ و من الحجة الواضحة الثابتة البينة المعروفة ذكر محاسن أصحاب رسول الله كلهم أجمعين والكف عن ذكر مساويهم والخلاف الذي شجر بينهم. ... لا يجوز لأحد أن يذكر شيئا من مساويهم ولا يطعن على أحد منهم بعيب ولا بنقص فمن فعل ذلك فقد وجب على السلطان تأديبه وعقوبته ليس له أن يعفو عنه بل يعاقبه ويستتيبه فإن تاب قبل منه وإن ثبت عاد عليه بالعقوبة وخلده الحبس حتى يموت أو يتراجع.

[۲] العواصم من القواصم ج ۱ ص ۲۶۱-۲۶۲ ومن اشد شيء على الناس جاهل عاقل أو مبتدع محتال فأما الجاهل فهو ابن قتيبة فلم يبق ولم يذر للصحابة رسما في كتاب الامامة والسياسة ان صح عنه جميع ما فيه وكالمبرد في كتابه الأدبي... واما المبتدع المحتال فالمسعودي فإنه بها يأتي منه متاخمة الالحاد فيما روى من ذلك ... ويذكر عنه مالا يجوز نقله

[۳] تطهير الجنان و اللسان ، ص ۱۵۱ پی دی اف / وقد علمت مما قدّمته في معنى الإمساك عن ذلك ، أنّ عدم الإمساك امّا أن يكون واجباً لا سيما مع ولوع العوام به ، ومع تآليف صدرت من بعض المحدّثين كابن قتيبة مع جلالته القاضية بانّه كان ينبغي له أن لا يذكر تلك الظواهر ، فإن أبى إلاّ ذكرها فليبيّن جريانها على قواعد أهل السنّة ، حتى لا يتمسك مبتدع أو جاهل بها...

است که از سخن گفتن در مورد اختلافات آنها دست بکشیم و قلب هایمان را بر محبت آن ها تحکیم کنیم، و در ستایش آنها صحبت کنیم و بر هیچ یک از آن ها ایراد نگیریم؛ چرا که فضیلت آن ها را می دانیم و یقین داریم که آن ها معصوم نبودند؛ لذا آنچه که از کارهای اشتباه انجام داده اند، به اجتهاد بوده و مورد بخشش است إن شاء الله ... .»[۱]

سپس پاسخگوی این استفتا، به سخنان ابن ابی زید قیروانی، نووی، ابن تیمیه و قرطبی به عنوان مؤید سخنش استناد می کند.

ابن صلاح: بیان مشاجرات بین صحابه، از نقاط ضعف کتب شناخت صحابه است

ابن صلاح در مورد یکی از علوم اهل سنت می نویسد:

«نوع ۳۹ : شناخت صحابه که خدا از همه ی آن ها راضی باشد (؟): این‌که ما صحابه را بشناسیم، یک علم بزرگی است که مردم در مورد آن خیلی کتاب نوشتند. یکی از زیبا ترین و پر فایده ترینش کتاب استیعاب ابن عبد البر است، اگر نبود آن اشکالی که دارد از سخنان زیادش در مورد مشاجرات بین صحابه.»[۲]

معلمی یمانی: علمای اهل سنت روایات مخالف مذهبشان را تحریف می کنند

معلمی یمانی که او را ذهبی دوران معاصر خوانده اند، می نویسد:

«و هر کس در حال بسیاری از علمای مذاهب [علمای اهل سنت] تامل کند، در می یابد که بسیاری از آنان وضعشان پس از تحقیق، از وضع اصبغ (از علمای مطعون و مطرود مخالفین شیعه) بدتر است و این ها در ظاهر قائل به قبول حدیث و بزرگداشت صحیحین هستند و حتی در عصر ما بسیاری از آنان می گویند: اگر حدیث در صحیحین یا یکی از آن ها باشد صحتش قطعی است؛ اما هنگامی که یک حدیث که مخالف با مذهبشان باشد برای آنان آورده می شود، آن را به زشت ترین شکل ممکن تحریف می کنند.»[۳]

---

[۱] رقم الفتوى: ۲۱۴۶۰۹ الأربعاء ۱۷ رمضان ۱۴۳۴ - ۲۴-۷-۲۰۱۳ فإن ما وقع في عهد الصحابة من القتال كان باجتهاد منهم، والواجب علينا أن نكف عما شجر بينهم، وأن نعقد قلوبنا على محبتهم، ونطلق ألسنتنا بالثناء عليهم وعدم تنقص أحد منهم، مع معرفة الفضل للفاضل، مع القطع بأنهم كانوا غير معصومين، ولكن ما يقع منهم من الخطأ هو باجتهاد مغفور ـ إن شاء الله ...

[۲] مقدمة ابن الصلاح ج ۱ ص ۲۹۱ النوع التاسع والثلاثون: معرفة الصحابة رضي الله عنهم أجمعين : هذا علم كبير قد الف الناس فيه كتبا كثيرة ومن احلاها وأكثرها فوائد كتاب الاستيعاب لابن عبد البر لولا ما شانه به من إيراده كثيرا مما شجر بين الصحابة

[۳] التنكيل بما فی تأنيب الكوثری من الأباطيل، ج۱، ص ۴۱۹ پی دی اف / ومن تأمل حال كثير من علماء المذاهب رأى أن كثيراً منهم قد تكون حالهم عند التحقيق شراً من حال أصبغ وذلک أنهم يظهرون التدين بقبول الحديث وتعظيم (الصحيحين) ويزيد

مازری: اگر روایات مطاعن صحابه قابل تأویل نبود، باید راویانش را تضعیف کنیم!

محیی الدین نووی از ابو عبدالله المازری (متوفای ۵۳۶ هـ) نقل می کند که گفت:

«ما مأمور به حُسن ظن به صحابه و نفی همه ی رذیلت ها از آنها هستیم و زمانی که حدیثی پیدا کردیم [که موجب رذیلت برای صحابه باشد] اما راه تأویل برای آن روایت وجود نداشت، باید به راویان آن حدیث نسبت دروغگویی بدهیم!»[۱]

آتش زدن روایات مطاعن صحابه توسط سلام بن ابی مطیع

عبارت دیگر که خیلی مهم است، ابوبکر خلال متوفای ۳۱۱ هـ در کتاب السنة آورده و محقق کتابش، دکتر عطیه الزهرانی، سندش را تصحیح کرده است:

«ابو عبد الله احمد بن حنبل می گفت: سلام بن ابی مطیع کتاب ابو عوانه را که در آن ذکر [مطاعن] صحابه بود، گرفت و احادیث اعمش که در آن آمده بود را آتش زد. إسناد این روایت صحیح است.»[۲]

دستور احمد بن حنبل به آتش زدن روایات مطاعن صحابه

ابوبکر خلال چندین روایت در این باره نقل کرده و محقق کتابش، دکتر عطیه الزهرانی، اسنادشان را تصحیح کرده است:

روایت یکم:

«احمد بن حنبل گفت: سلام ابن ابی مطیع از جمله افراد مورد اعتماد از اصحاب ایوب و آدم صالحی بود. ابو عوانه کتابی در مورد عیب های اصحاب پیامبر صلی الله علیه وآله نوشت که در آن بلاها و مصیبت ها بود. پس سلام بن ابی مطیع آمد و گفت: ای ابا عوانه، آن کتاب را به من بده و او چنین کرد. پس سلام آن را گرفت و آتشش زد.

بعضهم حتى من أهل عصرنا هذا فيقول: إن الحديث إذا كان فى (الصحيحين) أو أحدهما فهو مقطوع بصحته، فإذا جاءوا إلى حديث مخالف لمذهبهم حرفوه أقبح تحريف

[۱] شرح النووي على صحيح مسلم ج ۱۲ ص ۷۲ وقال القاضي عياض قال المازري هذا اللفظ الذي وقع لا يليق ظاهره بالعباس وحاش لعلي أن يكون فيه بعض هذه الأوصاف فضلا عن كلها ولسنا نقطع بالعصمة إلا للنبي صلى الله عليه وسلم ولمن شهد له بها لكنا مأمورون بحسن الظن بالصحابة رضي الله عنهم أجمعين ونفى كل رذيلة عنهم وإذا انسدت طرق تأويلها نسبنا الكذب إلى رواتها

[۲] السنة للخلال ج ۳ ص ۵۰۹ ح ۸۱۸ أخبرني موسى بن حمدون قال ثنا حنبل قال سمعت أبا عبدالله يقول كان سلام بن أبي مطيع أخذ كتاب أبي عوانة الذي فيه ذكر أصحاب النبي صلى الله عليه وسلم فأحرق أحاديث الأعمش تلك إسناده صحيح

إسناد این روایت صحیح است.»[۱]

روایت دوم:

«ابوبکر مروذی می‌گوید که به ابو عبدالله احمد ابن حنبل گفتم: از یکی از صاحبان حدیث کتابی امانت گرفتم که احادیثی دارد که خوب نیست. به نظرت تحریف یا پاره‌اش بکنم ؟! (درستش أحرقه به معنای آتشش بزنم است) احمد گفت: آری. سلام ابن ابی مطیع از ابی عوانه کتابی گرفت که در آن این احادیث (بدی های صحابه) بود. پس سلام کتاب را آتش زد. [مروزی می گوید:] به احمد گفتم: آتشش بزنم؟! گفت: آری . إسنادش صحیح است.»[۲]

روایت سوم:

«فضل بن زیاد گوید: از ابو عبدالله احمد بن حنبل شنیدم در حالی که مردی کتابی به او داد که هر چه در مورد بدی اصحاب بود جمع کرده بود. پس در آن نگاه کرد و گفت: هیچ کس این روایت های تاریخی را جمع نمی کند جز آدم بد.

و نیز از ابو عبد الله احمد بن حنبل شنیدم که می گفت: به من خبر رسید از سلام بن ابی مطیع که او به نزد ابو عوانه آمد و از او کتابی را که در نزدش بود از آن بلایایی که اعمش روایت کرده و به ابو عوانه داده بود امانت گرفت. پس سلام آن را برد و آتشش زد. پس مردی به احمد گفت: امیدوارم که آن چیز ضرری به وی نزند و برایش گناهی نداشته باشد إن شاء الله. پس احمد بن حنبل گفت: به او ضرر بزند؟! بلکه برایش ثواب هم دارد إن شاء الله . إسنادش صحیح است.»[۳]

---

[۱] السنة للخلال ج ۳ ص ۵۱۰ ح ۸۲۰ وأخبرنا عبدالله بن أحمد قال سمعت أبي يقول سلام بن أبي مطيع من الثقات من أصحاب أيوب وكان رجلا صالحا حدثنا عنه عبدالرحمن بن مهدي ثم قال أبي كان أبو عوانة وضع كتابا فيه معايب أصحاب النبي صلى الله عليه وسلم وفيه بلايا فجاء إليه سلام بن أبي مطيع فقال يا أبا عوانة أعطني ذلك الكتاب فأعطاه فأخذه سلام فأحرقه إسناده صحيح

[۲] السنة للخلال ج ۳ ص ۵۱۰ ح ۸۲۱ أخبرنا أبو بكر المروذي قال قلت لأبي عبدالله عبد الله استعرت من صاحب حديث كتابا يعني فيه الأحاديث الرديئة ترى أن أحرفه أو أخرقه قال نعم لقد استعار سلام بن أبي مطيع من أبي عوانة كتابا فيه هذه الأحاديث فأحرق سلام الكتاب قلت فأحرقه قال نعم إسناده صحيح

[۳] السنة للخلال ج ۳ ص ۵۱۱ ح ۸۲۲ أخبرنا الحسن بن عبدالوهاب قال ثنا الفضل بن زياد قال سمعت أبا عبدالله ودفع إليه رجل كتابا فيه أحاديث مجتمعة ما ينكر في أصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم ونحوه فنظر فيه ثم قال ما يجمع هذه إلا رجل سوء وسمعت أبا عبدالله يقول بلغني عن سلام بن أبي مطيع أنه جاء إلى أبي عوانة فاستعار منه كتابا كان عنده فيه بلايا مما رواه

منع احمد بن حنبل از نقل روایات مربوط به جنگهای جمل و صفین

ابن عصام از حنبل (پسر عموی احمد بن حنبل) نقل میکند که گفت:

«تصمیم گرفتم تا کتابی در مورد جنگ صفین و جمل با کمک و با استفاده از خلف بن سالم بنویسم. پس به نزد احمد بن حنبل آمدم تا از او در این مورد سوال کنم.

احمد بن حنبل گفت: چرا می خواهی چنین کاری بکنی، در حالی که در این امر نه حلالی است و نه حرامی؟ و من اسناد مربوط به جنگ جمل و صفین را جمع آوری کرده ام و سخن گفتن در مورد آن را ترک کرده ام و خلف بن سالم آن را نوشته است و من پیش غندر (محمد بن جعفر) حاضر شدم و در نزد او مطالب را جمع آوری کردیم و من سندهای حدیث شعبه در این مورد را نوشتم و خلف بن سالم آن ها را نوشت.

حنبل گوید: به او گفتم: چرا سندها را نوشتی، ولی سخنان مربوط به آن را ترک کردی؟

احمد بن حنبل در پاسخ گفت: خواستم تا ببینم شعبه در مورد جمل و صفین چه چیزی روایت کرده است.

حنبل گوید: پس من به نزد خلف بن سالم رفتم و مطالب مربوط به جنگ جمل و صفین را نوشتم و خبر این کارم به احمد بن حنبل رسید و او به پدرم گفت: کتاب را از حنبل بگیر و پنهان کن و نگذار به آن نگاه کند.»[۱]

این روایت را نیز ابوبکر خلال نقل کرده و محقق کتابش، دکتر عطیه الزهرانی، سندش را تصحیح کرده است.

به راستی، دلیل این پنهان کاری ها از طرف بزرگان اهل سنت چه بوده است؟

تضعیف راوی مطاعن صحابه توسط احمد بن حنبل

ابوبکر خلال با سند حسن (طبق نظر دکتر عطیه الزهرانی)[۲] چنین روایت می کند:

الأعمش فدفعه إلى أبي عوانة فذهب سلام به فأحرقه فقال رجل لأبي عبدالله أرجو أن لا يضره ذاك شيئا إن شاء الله فقال أبو عبدالله يضره بل يؤجر عليه إن شاء الله إسناده صحيح

[۱] السنة للخلال ج ۲ ص ۴۶۴ ح ۷۲۳ أخبرني عصمة بن عصام قال قال حنبل أردت أن أكتب كتاب صفين والجمل عن خلف بن سالم فأتيت أبا عبدالله أكلمه في ذاك وأسأله فقال وما تصنع بذاك وليس فيه حلال ولا حرام وقد كتبت مع خلف حيث كتبه فكتبت الأسانيد وتركت الكلام وكتبها خلف وحضرت عند غندر واجتمعنا عنده فكتبت أسانيد حديث شعبة وكتبها خلف على وجهها قلت له ولم كتبت الأسانيد وتركت الكلام قال أردت أن أعرف ما روى شعبة منها قال حنبل فأتيت خلف فكتبتها فبلغ أبا عبدالله فقال لأبي خذ الكتاب فاحبسه عنه ولا تدعه ينظر فيه إسناده صحيح

[۲] السنة للخلال ج ۳ ص ۵۰۵ ح ۸۰۸ قال زهراني: إسناده حسن

«مُهنّا گوید: از احمد درباره ی عبیدالله بن موسی العبسی پرسیدم. پس گفت: کوفی است. گفتم: چگونه شخصی است؟ گفت: آنطور که خدا بخواهد. گفتم: ای ابا عبدالله، چگونه است؟ گفت: من دوست ندارم که از او حدیث نقل کنم. گفتم: چرا؟ گفت: [به این دلیل که] احادیثی را نقل می کند که متضمن عیب و نقص برای اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله است. از محمد بن عبیدالله بن یزید المنادی شنیدم که می گفت: ما در سال نهم در مکه بودیم و همراه ما عبیدالله بن موسی بود، پس در راه حدیثی درباره ی معاویه خواند و معاویه و هر کس که او را لعن نکند را لعن کرد. ابن المنادی گوید: این جریان را به اطلاع احمد بن حنبل رساندم. پس گفت: ای ابا جعفر، تعدی کرده است.

و همچنین محمد بن ابی هارون از حُبَیش بن سِندی برایم نقل کرد که ابو عبدالله (احمد) برایش حدیث عبیدالله بن موسی را نقل کرد و گفت: گمان نمیکنم که او اهلیت و شایستگی این را داشته باشد که از او حدیث نقل شود؛ چرا که طعن بر اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله وارد کرد و به تحقیق که روزی مردی از اصحابمان که امیدوارم راستگو باشد، حدیث کرد مرا که او همراهش در راه مکه بود و حدیثی را نقل کرد که در آن لعن معاویه بود؛ پس گفت: بله، خدا او و هر کسی را که او را لعن نکند، لعنت کند. پس آیا چنین کسی اهلیت دارد که از او حدیث نقل شود؟ یعنی او اهلیت برای نقل حدیث ندارد.»[۱]

احمد بن حنبل: راوی مطاعن صحابه، مستحق سنگسار است!

ابوبکر خلال با سند صحیح (طبق نظر دکتر عطیه الزهرانی)[۲] از ابوبکر مروزی نقل می کند که گفت:

«از ابو عبدالله (احمد بن حنبل) شنیدم که می گفت: گروهی این احادیث فاسد در مورد اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله را می نویسند و از تو حکایت می کنند که تو گفته ای: من ناپسند نمی شمارم که صاحب حدیثی این احادیث را به جهت شناختنشان بنویسد. پس خشمگین شد و شدیدا آن را انکار کرد و گفت: باطل است؛ پناه

---

[۱] أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ، قَالَ: ثَنَا مُهَنَّى، قَالَ: سَأَلْتُ أَحْمَدَ " عَنْ خَلَفِ بْنِ سَالِمٍ، فَلَمْ يَحْمَدْ، وَلَمْ يَرَ أَنْ يَكْتُبَ عَنْهُ. وَأَخْبَرَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ، قَالَ: ثَنَا مُهَنَّى، قَالَ: سَأَلْتُ أَحْمَدَ عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ مُوسَى الْعَبْسِيِّ؟ فَقَالَ: " كُوفِيٌّ، فَقُلْتُ: فَكَيْفَ هُوَ؟ قَالَ: كَمَا شَاءَ اللَّهُ، قُلْتُ: كَيْفَ هُوَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ؟ قَالَ: لا يُعْجِبُنِي أَنْ أُحَدِّثَ عَنْهُ، قُلْتُ: لِمَ؟ قَالَ: يُحَدِّثُ بِأَحَادِيثَ فِيهَا تَنَقُّصٌ لأَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ (ص) سَمِعْتُ مُحَمَّدَ بْنَ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ يَزِيدَ الْمُنَادِيَ، يَقُولُ: كُنَّا بِمَكَّةَ فِي سَنَةِ تِسْعٍ، وَكَانَ مَعَنَا عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ مُوسَى، فَحَدَّثَ فِي الطَّرِيقِ فَمَرَّ حَدِيثٌ لِمُعَاوِيَةَ، فَلَعَنَ مُعَاوِيَةَ، وَلَعَنَ مَنْ لا يَلْعَنُهُ، قَالَ ابْنُ الْمُنَادِي: فَأَخْبَرْتُ أَحْمَدَ بْنَ حَنْبَلٍ، فَقَالَ: مُتَعَدِّي يَا أَبَا جَعْفَرٍ، فَأَخْبَرَنِي مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي هَارُونَ أَنَّ حُبَيْشَ بْنَ سِنْدِيٍّ، حَدَّثَهُمْ، أَنَّ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، ذَكَرَ لَهُ حَدِيثَ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ مُوسَى، فَقَالَ: مَا أَحْسَبُ هُوَ بِأَهْلٍ أَنْ يُحَدَّثَ عَنْهُ، وَضَعَ الطَّعْنَ عَلَى أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ (ص) وَلَقَدْ حَدَّثَنِي مُنْذُ أَيَّامٍ رَجُلٌ مِنْ أَصْحَابِنَا أَرْجُو أَنْ يَكُونَ صَدُوقًا، أَنَّهُ كَانَ مَعَهُ فِي طَرِيقِ مَكَّةَ، فَحَدَّثَ بِحَدِيثٍ لَعَنَ فِيهِ مُعَاوِيَةَ، فَقَالَ: نَعَمْ، لَعَنَهُ اللَّهُ، وَلَعَنَ مَنْ لا يَلْعَنُهُ، فَهَذَا أَهْلُ يُحَدَّثُ عَنْهُ؟ عَلَى الإِنْكَارِ مِنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ، أَيْ إِنَّهُ لَيَسَ بِأَهْلٍ يُحَدِّثُ عَنْهُ "

[۲] السنة للخلال ج ۳ ص ۵۰۱ ح ۷۹۹ قال الزهراني: إسناده صحيح

بر خدا، آیا من این را ناپسند نمی دانم؟! اگر این در مورد ناشناسترین مردم نیز بود من آن را ناپسند می دانستم؛ چگونه در مورد اصحاب محمد ﷺ روا بدانم؟ و گفت: من این احادیث را نمی نویسم.

به ابی عبدالله گفتم: پس آیا کسی را که می شناسی این احادیث فاسد را مي نویسد و جمع آوری می کند، کار ناپسند و زشتی می کند؟ گفت: آری، صاحب این احادیث فاسد، شایسته ی سنگسار است!

و همچنین گفت: عبدالرحمن بن صالح به نزد من آمد. به او گفتم: آیا این احادیث را نقل می کنی؟ گفت: «آنها را فلانی و فلانی حدیث کردند و من از آن استفاده کردم»، در حالی که به آن احتجاج می کرد؛ پس او را بعد از آن دیدم و از او روی برگرداندم و با او حرف نزدم.»[۱]

عبدالرحمن بن صالح الأزدی (متوفای ۲۳۵ هـ) همان کسی است که ابن حجر عسقلانی در شرح حالش می نویسد:

«یعقوب بن یوسف مطوعی گوید: عبدالرحمن بن صالح رافضی (شیعه) بود [با این حال] پیش احمد بن حنبل می آمد و احمد او را به خود نزديك می ساخت. نزد احمد از او بدگویی کردند. احمد در پاسخ گفت: سبحان الله! او مردی است که گروهی از اهل بیت پیامبر ﷺ را بسیار دوست می دارد [و این با وثاقت منافاتی ندارد، من معتقد هستم] او ثقه است.

سهل بن علی دوری گفت: از یحیی بن معین شنیدم که می گفت: کسی به سوی شما می آید که عبدالرحمن بن صالح نام دارد، او ثقه، بسیار راست گو و شیعه است [و در راست گویی چنان است که] اگر از آسمان بر زمین سقوط کند، نزد وی بهتر از آن است که حتی به مقدار نصف حرفی سخن دروغی بگوید.

محمّد بن موسی بربری گوید: بارها مشاهده کردم که یحیی بن معین در راهرو منزل عبدالرحمن بن صالح نشسته و احادیث وی را می نویسد.

---

[۱] أَخْبَرَنَا أَبُو بَكْرٍ الْمَرُّوذِيُّ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، يَقُولُ: " إِنَّ قَوْمًا يَكْتُبُونَ هَذِهِ الأَحَادِيثَ الرَّدِيئَةَ فِي أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ (ص) وَقَدْ حَكَوْا عَنْكَ أَنَّكَ قُلْتُ: أَنَا لا أُنْكِرُ أَنْ يَكُونَ صَاحِبُ حَدِيثٍ يَكْتُبُ هَذِهِ الأَحَادِيثَ يَعْرِفُهَا، فَغَضِبَ وَأَنْكَرَهُ إِنْكَارًا شَدِيدًا، وَقَالَ: " بَاطِلٌ، مَعَاذَ اللَّهِ، أَنَا لا أُنْكِرُ هَذَا، لَوْ كَانَ هَذَا فِي أَفْنَاءِ النَّاسِ لأَنْكَرْتُهُ، كَيْفَ فِي أَصْحَابِ مُحَمَّدٍ (ص) وَقَالَ: أَنَا لَمْ أَكْتُبْ هَذِهِ الأَحَادِيثَ، قُلْتُ لأَبِي عَبْدِ اللَّهِ: فَمَنْ عَرَفْتَهُ يَكْتُبُ هَذِهِ الأَحَادِيثَ الرَّدِيئَةَ وَيَجْمَعُهَا أَيُهْجَرُ؟ قَالَ: نَعَمْ، يَسْتَأْهِلُ صَاحِبُ هَذِهِ الأَحَادِيثِ الرَّدِيئَةِ الرَّجْمَ، وَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ: جَاءَنِي عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ صَالِحٍ، فَقُلْتُ لَهُ: تُحَدِّثُ بِهَذِهِ الأَحَادِيثِ؟ فَجَعَلَ يَقُولُ: قَدْ حَدَّثَ بِهَا فُلانٌ، وَحَدَّثَ بِهَا فُلانٌ، وَأَنَا أَرْفُقُ بِهِ، وَهُوَ يَحْتَجُّ، فَرَأَيْتُهُ بَعْدُ فَأَعْرَضْتُ عَنْهُ وَلَمْ أُكَلِّمْهُ "

حسین بن محمّد بن فهم گوید: خلف بن سالم به یحیی بن معین گفت: آیا به نزد عبدالرحمن بن صالح برویم؟ یحیی بن معین او را از این کار نهی کرد و گفت: نزد وی هفتاد حدیث هست که من به چیزی از آن ها گوش نداده ام.

ابن محرز به نقل از یحیی بن معین گوید: اشکالی به عبدالرحمن بن صالح وارد نیست. ابوحاتم گوید: او راست گو است.

موسی بن هارون گوید: او ثقه بود و معایب همسران پیامبر صلی الله علیه وآله و اصحاب ایشان را نقل می کرد و در جای دیگر گفت: عموم روایاتی که از او شنیدم را پاره کردم!

ابو القاسم بغوی گوید: از او (عبدالرحمن بن صالح) شنیدم که می گفت: افضل این امت بعد از پیامبرش، ابوبکر عمر هستند...

و علی بن محمّد بن حبیب به نقل از صالح گوید: وی بسیار راست گو است. و آجری از ابوداوود نقل می کند که نظر من بر آن نبود که احادیث عبدالرحمن بن صالح را بنویسم [زیرا وی] کتابی در معایب اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله گردآورده است. و بار دیگر از او یاد کرد و گفت: او مرد بدی بود.

ابن حبّان وی را در شمار راویان ثقه در کتاب الثقات آورده است. ابن عدی می گوید: عبدالرحمن بن صالح در میان کوفیان معروف و مشهور بود و کسی او را به ضعف در حدیث یاد نمی کرد و در این باره متهم نمیساخت، جز این که وی در آتش مذهب تشیع خود می سوخت. حضرمی و دیگران گویند: عبدالرحمن بن صالح به سال دویست و سی و پنج هجری درگذشت.»[۱]

---

[۱] تهذیب التهذیب ج ٦ ص ۱۷۸ رقم ۴۰۱ قال یعقوب بن یوسف المطوعي: عبد الرحمن بن صالح الأزدي العتكي أبو صالح ويقال أبو محمد الكوفي سكن بغداد ...كان عبد الرحمن بن صالح رافضيا وكان يغشى أحمد بن حنبل فيقربه ويدنيه فقيل له فيه فقال سبحان الله رجل أحب قوما من أهل بيت النبي صلى الله عليه وسلم وهو ثقة وقال سهل بن علي الدوري سمعت يحيى بن معين يقول عليكم رجل من أهل الكوفة يقال له عبد الرحمن بن صالح ثقة صدوق شيعي لأن يخر من السماء أحب إليه من أن يكذب في نصف حرف وقال محمد بن موسى البربري رأيت يحيى بن معين جالسا في دهليزه غير مرة يكتب عنه وقال الحسين بن محمد بن الفهم قال خلف بن سالم لابن معين نمضي إلى عبد الرحمن بن صالح فزجره وقال عنده سبعون حديثا ما سمعت منها شيئا وقال بن محرز عن بن معين لا بأس به وقال أبو حاتم صدوق وقال موسى بن هارون كان ثقة وكان يحدث بمثالب أزواج رسول الله صلى الله عليه وسلم وأصحابه وقال في موضع آخر خرقت عامة ما سمعت منه وقال أبو القاسم البغوي سمعته يقول أفضل هذه الأمة بعد نبيها أبو بكر وعمر وقال عبد المؤمن بن خلف عن صالح بن محمد كوفي إلا أنه كان يقرض عثمان وقال علي بن محمد بن حبيب عن صالح بن محمد صدوق وقال الآجري عن أبي داود لم أر أن اكتب عنه وضع كتاب مثالب في أصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم قال وذكره مرة أخرى فقال كان رجل سوء وذكره بن حبان في الثقات وقال بن عدي معروف مشهور في

احادیث عبد الرزاق در مطاعن صحابه که نوشته نشد

ابن عَدی در شرح حال «عبدالرزاق بن هَمّام صَنعانی» ـ که استاد بُخاری بود ـ می نویسد:

«صَنعانی احادیث گوناگون بسیاری داشت و دانشمندان مورد اعتماد مسلمانان و پیشوایان آن ها، به نزد او رحل سفر بسته و احادیث او را تدوین کردند، ولی از ترس، حدیثی از او نقل نکردند. البتّه او را به تشیع نیز نسبت داده اند. او احادیثی را در فضایل نقل کرده است که هیچ یک از راویان ثقه، موافق نقل آن ها نبودند و همین امر، مهمترین دلیل بر کنار گذاشتن احادیث اوست.

البتّه وی در مثالب و عیب های دیگران نیز احادیثی نقل کرده بود که من در اینجا آن ها را نمی آورم؛ ولی در مورد صدق او امیدوارم که مشکلی نداشته باشد. تنها کاری که از او سر زده، این است که احادیثی در فضایل اهل بیت علیهم‌السلام و معایب دیگران نقل کرده است.»[۱]

روایاتی در مطاعن معاویه که توسط عالمان اهل سنت پاره شد

نمونه ای از برخورد محدثان اهل سنت با روایات مطاعن صحابه، راوی ای به نام ابراهیم بن حکم بن ظهیر کوفی است که ابن حجر در شرح حال او می نویسد:

«ابو حاتِم گوید: او دروغگو است؛ چرا که روایاتی در معایب معاویه نقل کرده است، و ما آنچه از او نوشته بودیم را پاره کردیم.»[۲]

این نحوه ی برخورد دانشمندان اهل حدیث اهل سنت با روایات مطاعن کسی مانند معاویه است؛ حال برخورد اینان با روایات مطاعن شیخین چگونه بوده، معلوم است.

کتاب دو جلدی یکی از حافظان بزرگ اهل سنت در مطاعن ابوبکر و عمر

ابن عَدی در شرح حال حافظ بزرگ، عبدالرحمان بن یوسف بن خَراش، می نویسد:

الكوفيين لم يذكر بالضعف في الحديث ولا اتهم فيه إلا أنه محترق فيما كان فيه من التشيع وقال الحضرمي وغيره مات سنة خمس وثلاثين ومائتين

[۱] الكامل في ضعفاء الرجال ج ۵ ص ۳۱۵ ولعبد الرزاق بن همام أصناف وحديث كثير وقد رحل اليه ثقات المسلمين وأئمتهم وكتبوا عنه ولم يروا بحديثه بأسا إلا أنهم نسبوه إلى التشيع وقد روى أحاديث في الفضائل مما لا يوافقه عليها أحد من الثقات فهذا أعظم ما رموه به من روايته لهذه الأحاديث ولما رواه في مثالب غيرهم مما لم أذكره في كتابي هذا وأما في باب الصدق فأرجو أنه لا بأس به إلا أنه قد سبق منه أحاديث في فضائل أهل البيت ومثالب آخرين مناكير

[۲] لسان الميزان ج ۱ ص ۴۹ رقم ۱۱۳ وقال أبو حاتم كذاب روى في مثالب معاوية فمزقنا ما كتبنا عنه

«از عبدان شنیدم که می گفت: ابن خَراش دو جلد کتاب ـ که در معایب و مثالب شیخین نوشته بود ـ به بندار تحویل داد و با دو هزار درهم اجازه نقل آن ها را داد.»[۱]

ابن عَدی در ادامه گوید:

«به نظر من ابن خراش از روی عمد دروغ نمی گوید.»[۲]

کسی نپندارد که ابن خراش شیعه بوده؛ چرا که او از بزرگان دانشمندان اهل سنت و از پیشوایان جرح و تعدیل است. آن ها در پذیرش و عدم پذیرش قول راوی، به رأی و نظر او اعتماد می کنند.

ابن خَراش در شرح حال عبداللّه بن شقیق ـ که جمال الدین مِزّی در تهذیب الکمال آورده است ـ می گوید:

«عبداللّه بن شقیق فرد مورد اعتمادی بود، او عثمانی بود و نسبت به علی علیه السلام کینه می ورزید.»[۳]

آری او شیعه نبود؛ بلکه از بزرگان اهل سنت و از حافظان بزرگ بود، در عین حال، دو جلد کتاب نیز در مثالب ابوبکر و عمر نگاشته بود.

راوی ثقه ای که به خاطر نقل روایات مطاعن شیخین، مطرود می شود

نمونه ی از این دسته راویان، «حسین ین حسن اشقر» است که ابن حجر در شرح حال او می نویسد:

«احمد بن حنبل از او حدیث نقل می کرد و می گفت: به نظر من او دروغگو نبود.

به احمد گفتند: «اشقر» احادیثی علیه ابوبکر و عمر روایت می کند و بابی در ذکر معایب آن ها نگاشته است. احمد بن حنبل چون چنین شنید، گفت: پس شایستگی آن را ندارد که از او حدیث نقل شود!»[٤]

چرا به محض این که احمد بن حنبل می فهمد که «اشقر» درباره شیخین چنان احادیثی را روایت می کند و آن ها را در کتاب خود می آورَد، نظر خود را درباره او تغییر می دهد و به ناگاه، در نگاه او «اشقر»، دروغگو و غیر قابل اعتماد می شود و شایستگی نقل و روایت حدیث را از دست می دهد؟

---

[۱] الكامل في ضعفاء الرجال ج ۴ ص ۳۲۱ سمعت عبدان يقول وحمل بن خراش إلى بندار عندنا جزأين صنفهما في مثالب الشيخين فأجازه بألفي درهم

[۲] الكامل في ضعفاء الرجال ج ۴ ص ۳۲۱ فأما الحديث فأرجو أنه لا يتعمد الكذب

[۳] تهذيب الكمال ج ۱۵ ص ۹۱ رقم ۳۳۳۳ وقال ابن خراش : كان ثقة ، وكان عثمانيا ، يبغض عليا.

[٤] تهذيب التهذيب ج ۲ ص ۲۹۱ رقم ۵۹۶ وذكره العقيلي في الضعفاء وأورد عن أحمد بن محمد بن هانئ قال قلت لأبي عبد الله يعني ابن حنبل تحدث عن حسين الأشقر قال لم يكن عندي ممن يكذب وذكر عنه التشيع فقال له العباس بن عبد العظيم أنه يحدث في أبي بكر وعمر وقلت أنا يا أبا عبد الله أنه صنف بابا في معائبهما فقال ليس هذا بأهل أن يحدث عنه

راوی دیگری که صرفا به خاطر نقل روایات مطاعن صحابه و شیخین، مورد اعراض عالمان و محدثان اهل سنت واقع شد، حافظ ابن عقده زیدی مذهب است که ذهبی او را حافظ ترین و آگاه ترین شخص به احادیث تا قیامت می داند!

«أبو العباس الكوفي الحافظ العلامة أحد أعلام الحديث ونادرة الزمان وصاحب التصانيف است، با وجود ضعفی که در او وجود داشت و معروف به حافظ ابن عقده است ...

می گویم: ابن عقده به تشیع متهم شد، ولی این روایاتش بر عدم غلو او در تشیعش دلالت می کند و کسی که در حفظ احادیث و آثار به درجه ی ابن عقده برسد و سپس در قلبش نسبت به سابقین اولین (صحابه) کینه ای باشد، پس او معاند یا زندیق است و خدا داناتر است ...

می گویم: ممکن است که گفته شود: حافظ تر از او تا زمان ما و تا قیامت در کوفه پیدا نمی شود؛ اما اینکه کسی مانند او در حفظ پیدا شود، بله ... اما او وسعت آگاهی اش به احادیث، از آنها (ابراهیم نخعی، اعمش و ...) بیشتر است ...

و ابو عمر بن حیویه (که ذهبی از او به عنوان الامام المحدث الثقة المسند یاد کرده است)[۱] می گفت: ابن عقده در مسجد بُراثا (در بغداد) احادیث عیب ها و بدی های صحابه یا شیخین را املا می کرد؛ پس من چیزی از او نقل نکردم.»[۲]

دشنام دادن مردم به ابوبکر و عمر در قرن سوم

خاطرنشان می گردد که در نیمه دوم قرن سوم، لعن و طعن بر شیخین بسیار گزارش شده است، به طوری که زائدة بن قدامه ـ که در آن زمان می زیسته است ـ می گوید:

«چه زمانه ای شده است؟! مردم به ابوبکر و عمر دشنام می دهند.»[۳]

---

[۱] سير أعلام النبلاء ج ۱۶ ص ۴۰۹ ابن حيويه الامام المحدث الثقة المسند أبو عمر محمد بن العباس بن محمد بن زكريا بن يحيى البغدادي الخزاز ابن حيويه من علماء المحدثين

[۲] سير أعلام النبلاء ج ۱۵ ص ۳۴۱-۳۵۴ أبو العباس الكوفي الحافظ العلامة أحد أعلام الحديث ونادرة الزمان وصاحب التصانيف على ضعف فيه وهو المعروف بالحافظ ابن عقدة ... قلت قد رمي ابن عقدة بالتشيع ولكن روايته لهذا ونحوه يدل على عدم غلوه في تشيعه ومن بلغ في الحفظ والآثار مبلغ ابن عقدة ثم يكون في قلبه غل للسابقين الأولين فهو معاند أو زنديق والله أعلم ... قلت يمكن أن يقال لم يوجد أحفظ منه وإلى يومنا وإلى قيام الساعة بالكوفة فأما أن يكون أحد نظيرا له في الحفظ فنعم ... ولكنه أوسع دائرة في الحديث منهم ... وبه حدثني علي بن محمد بن نصر سمعت حمزة بن يوسف سمعت أبا عمر بن حيويه يقول كان ابن عقدة في جامع براثا يملي مثالب الصحابة أو قال الشيخين فلا أحدث عنه بشيء

[۳] تهذيب التهذيب ج ۳ ص ۲۶۴ رقم ۵۷۱ فقال زائدة متى كان الناس يشتمون أبا بكر وعمر

به راستی چرا به شیخین دشنام می دادند؟

آیا روایتی ـ بلکه روایت هایی ـ به آن ها رسیده بود که آنان را وادار به دشنام گویی می کرد و آن ها با دیدن آن روایات، به خود اجازه می دادند که به ابوبکر و عمر لعن و فحش نثار کنند؟

آن روایات اکنون کجاست؟

بخش سوم: غصب فدک و پیامدهای آن

یکی از رخدادهای مهمّی که پس از رحلت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در رابطه با خاندان آن حضرت علیهم السلام رخ داد، مصادره فدک بود که ملک شخصی حضرت زهرا علیها السلام محسوب می شد.

از مهم ترین پیامد های این رفتار، تکذیب دختر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بود.

به اعتقاد ما، تکذیب حضرت زهرا علیها السلام و نپذیرفتن سخن او، خود به تنهایی، یکی از بزرگترین مصیبت ها است.[1]

ماجرای فدک تنها مسئله مِلک و زمین نیست، بلکه مسئله ظلم به حضرت زهرا علیها السلام، تضییع حق و عدم احترام به او، بلکه فراتر از آن، مسئله اذیت، تکذیب و به خشم آوردن اوست.

---

[۱] «به راستی که مصیبت بزرگی است. در حالات یکی از فقهای بزرگ شیعه نقل شده است که در ایّام عزاداری امام حسین علیه السلام، یکی از سخنرانان در محضر وی، به هنگام ذکر مصیبت این جمله را گفت:

«حضرت زینب علیها السلام وارد مجلس ابن زیاد شد.«

او می خواست این صحنه را توضیح دهد که آن فقیه به سخنران اشاره کرد که اندکی صبر کند و بقیّه ماجرا را نخواند. سپس فرمود:

ما بایستی حقّ این جمله را که «حضرت زینب علیها السلام وارد مجلس ابن زیاد شد» به شایستگی ادا کنیم.

به راستی مصیبتی ناگوار و بس بزرگ است!»

به نقل از کتاب مظلومیت برترین بانو، اثر آیت الله سید علی حسینی میلانی

خلاصه ماجرای فدک را ـ آن سان که در کتاب های مهم و معتبر آمده است ـ از چند محور بازگو می نماییم:

اول: فدک ، ملک شخصی پیامبر صلی الله علیه و آله بوده است.

دوم: رسول خدا صلی الله علیه و آله در زمان حیاتشان ، فدک را به حضرت زهرا علیها السلام بخشیدند.

سوم: حضرت زهرا علیها السلام فدک را از پیامبر صلی الله علیه و آله ارث بردند.

چهارم: پیشگویی غصب فدک توسط رسول خدا صلی الله علیه و آله

پنجم: ماجرای فدک از نگاهی دیگر.

بحث اول: فدک، ملک شخصی پیامبر صلی الله علیه و آله بوده است

طبق آیه ی ۶ سوره ی حشر ، تمام غنایمی که بدون جنگ به دست می‌آید، همگی متعلق به پیامبر صلی الله علیه و آله است:

﴿ وَمَا أَفَاءَ اللَّـهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَمَا أَوْجَفْتُمْ عَلَيهِ مِنْ خَيلٍ وَلَا رِكَابٍ وَلَـكنَّ اللَّـهَ يسَلِّطُ رُسُلَهُ عَلَىٰ مَن يشَاءُ ۚ وَاللَّـهُ عَلَىٰ كلِّ شَيءٍ قَدِيرٌ . ﴾

«و آنچه را خدا از آنان [= یهود] به رسولش بازگردانده (و بخشیده) چیزی است که شما برای به دست آوردن آن (زحمتی نکشیدید،) نه اسبی تاختید و نه شتری؛ ولی خداوند رسولان خود را بر هر کس بخواهد مسلّط می‌سازد؛ و خدا بر هر چیز توانا است.» [۱]

علمای بزرگ اهل سنت نیز به این مطلب معترفند و در آن مناقشه ای ندارند؛ لذا به نقل قول تعدادی از آنها اکتفا می کنیم:

قاسم بن سلام و ابن زنجویه

«ابو عبید گوید: اولین چیزی که با آن ذکر اموال را شروع می کنیم، اموالی است که مختص پیامبر صلی الله علیه و آله بود و آن، سه مال بود: اولین آن ها آن چیزی است که خدا بر رسولش از مشرکین بازگردانده و بخشیده است از آنچه مسلمانان برای به دست آوردن آن اسبی نتاخته و رکابی نزده اند و آن فدک است و اموال بنی نضیر ؛

---

[۱] حشر: ۶

چرا که آن ها با اموال و زمین هایشان با رسول خدا ﷺ مصالحه کردند، بدون جنگی و نه سفری که مسلمانان به سمت آنان متحمل زحمت شده باشند.»[1]

محمد بن جریر طبری

«خیبر منطقه ای است که بدون خونریزی در اختیار مسلمین قرار گرفت و فدک ملک خالص پیامبر ﷺ بود؛ زیرا مسلمانان برای به دست آوردن خیبر اسبی نتاخته و رکابی نزده بودند.»[2]

ابوبکر بیهقی[3] و شمس الدین ذهبی[4] نیز همین سخن را تکرار کرده اند.

بحث دوم: رسول خدا ﷺ در زمان حیاتشان فدک را به حضرت زهرا علیها السلام بخشیدند

اولا: هنگامی که آیه ی ﴿فَآتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ[5]؛ پس حق خویشاوند را ادا کن﴾ نازل شد، رسول خدا ﷺ فدک را به حضرت فاطمه علیها السلام بخشیدند.

---

[۱] الأموال ج ۱ ص ۱۴ ؛ الأموال لابن زنجویه ج ۱ ص ۱۴ قال أبو عبید أول ما نبدأ به من ذكر الأموال ما كان منها لرسول الله خالصا دون الناس وذلك ثلاثة أموال أولها ما أفاء الله على رسوله من المشركين مما لم یوجف المسلمون علیه بخیل ولا ركاب وهي فدك وأموال بني النضير فإنهم صالحوا رسول الله على أموالهم وأرضيهم بلا قتال كان منهم ولا سفر تجشمه المسلمون إليهم

[۲] تاريخ الطبري ج ۲ ص ۱۳۸ فكانت خيبر فيئا للمسلمين وكانت فدك خالصة لرسول الله لأنهم لم يجلبوا عليها بخيل ولا ركاب

[۳] دلائل النبوة ج ۴ ص ۲۲۶ فكانت أموال خيبر فيأ بين المسلمين وكانت فدك خالصة لرسول الله لأنهم لم يجلبوا عليها بخيل ولا ركاب

[٤] تاريخ الإسلام ج ۲ ص ۴۲۲ فكانت أموال خيبر فيئا بين المسلمين ، وكانت فدك خالصة لرسول الله صلى الله عليه وسلم لأن المسلمين لم يجلبوا عليها بخيل ولا ركاب

[۵] اسراء: ۲۶

سند اول:

«عطیه عوفی از ابوسعید (خدری) نقل کرده است که گفت: هنگامی که این آیه: ﴿پس حق خویشاوند را ادا کن﴾ نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله فاطمه علیها السلام را خواست و فدک را به ایشان عطا کرد.»[۱]

این روایت را ابو یعلی موصلی (متوفای ۳۰۷ هـ) نقل کرده و تمام رجال سندش «صدوق حسن الحدیث» هستند[۲] بجز عطیه عوفی که او نیز توثیق دارد.

توثیق عطیه عوفی

بیش از بیست نفر از علمای اهل سنت، او را توثیق کرده اند:

۱. یحیی بن سعید القطان متوفای ۱۹۸ هـ

یحیی بن قطان گفته است: «أبو الوداک أحب إلی من عطیة = ابو وداک در نزد من دوست داشتنی تر از عطیه است.»[۳]

این سخن او در واقع، مقارنه بین دو ثقه است؛ زیرا ابو الوداک (جبر بن نوف الهمدانی) بالاجماع ثقه است و واژه ی أحب، صفت تفضیلی حب است؛ یعنی ابو الوداک در نزد من دوست داشتنی تر (ثقه تر) از عطیه است که معنای دیگر این جمله این می شود که عطیه را دوست دارم (ثقه می دانم).

۲. محمد بن سعد الزهری متوفای ۲۳۰ هـ

---

[۱] مسند أبي یعلی ج ۲ ص ۳۳۴ ح ۱۰۷۵ و ج ۲ ص ۵۳۴ ح ۱۴۰۹ قرأت علی الحسین بن یزید الطحان هذا الحدیث فقال هو ما قرأت علی سعید بن خثیم عن فضیل عن عطیة عن أبي سعید قال لما نزلت هذه الآیة (وآت ذا القربی حقه) الإسراء دعا النبي صلی الله علیه وسلم فاطمة وأعطاها فدك

[۲] بررسی سند روایت:

الحُسَین بن یزید بن یحیی الطَّحَّان الأنصاريُّ الکُوفيُّ: حسن الحدیث. تحریر تقریب التهذیب، ج ۱ ص ۲۹۵ رقم ۱۳٦۱ / سعیدُ بن خُثَیم الهلالي: صدوق حسن الحدیث. همان، ج ۲ ص ۲٦ رقم ۲۲۹۵ / فضیل بن مرزوقٍ الأَغَرُّ: صدوق حسن الحدیث. همان، ج ۳ ص ۱٦۳-۱٦٤ رقم ٥٤۳۷.

[۳] التاریخ الکبیر ج ۲ ص ۲۴۳ رقم ۲۳۳۲

«عطیه ان شاء الله ثقه است و احادیث صالحی دارد و عده ای هم هستند که به احادیثش احتجاج نمیکنند.»[1]

۳. یحیی بن مَعین متوفای ۲۳۳ هـ

به یحیی بن معین گفته شد: روایت عطیه چگونه است؟ گفت: «صالح و خوب است.»[2]

در جای دیگر از او به عنوان « لیس به بأس = اشکالی بر او نیست» یاد کرده است.[3]

٤. ابو الحسن عجلی متوفای ۲۶۱ هـ

«عطیه عوفی اهل کوفه و از تابعین ثقه است، ولی در حدیث قوی نیست.»[4]

۵. ابو عیسی ترمذی متوفای ۲۷۹ هـ

ترمذی، احادیث عطیه را حسن دانسته است.[5]

۶. ابوبکر البزار متوفای ۲۹۲ هـ

«ابوبکر بزار گفته است: او در زمره ی شیعیان شمرده می شود که بزرگان مردم از او روایت کرده اند.»[6]

۷. ابن جریر طبری متوفای ۳۱۰ هـ

«از جمله آنها عطیه بن سعد بن جناده عوفی است... وی روایات فراوانی نقل کرده و ان شاء الله ثقه است.»[7]

ترمذی گوید:

---

[١] الطبقات الکبری ج ۶ ص ۳۰۴ عطية بن سعد بن جنادة العوفي ... وكان ثقة إن شاء الله وله أحاديث صالحة ومن الناس من لا يحتج به

[٢] تاريخ ابن معين (رواية الدوري) ج ۳ ص ۵۰۰ رقم ۲۴۴۶

[٣] تاريخ أسماء الثقات ج ١ ص ١٧٢ رقم ١٠٢٣ عطية العوفي ليس به بأس قاله يحيى

[٤] معرفة الثقات ج ٢ ص ١۴٠ رقم ١٢۵۵ عطية العوفي كوفي تابعي ثقة وليس بالقوي

[٥] سنن الترمذي ج ۳ ص ۶۱۷ ح ۱۳۲۹ ، ج ۴ ص ۴۷۱ ح ۲۱۷۴ و... ؛ عن عطية عن أبي سعيد قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ... قال أبو عيسى حديث أبي سعيد حديث حسن غريب لا نعرفه إلا من هذا الوجه

[٦] تهذيب التهذيب ج ۷ ص ۲۰۱ رقم ۴۱۴ قال أبو بكر البزار كان يعده في التشيع روى عنه جلة الناس

[٧] المنتخب من ذيل المذيل ج ١ ص ١٢٨ منهم عطية بن سعد بن جنادة العوفى ... وكان كثير الحديث ثقة إن شاء الله

«عطیه از ابن عمر از پیامبر صلی الله علیه وآله حدیث نقل کرده است. از محمد (طبری) درباره ی این حدیث پرسیدم. پس گفت: اینچنین می گوید شریک از عطیه از ابن عمر. و حدیث عطیه از ابو سعید نزد من صحیح تر است.»[۱]

۸. محمد بن اسحاق بن خزیمه متوفای ۳۱۱ هـ

ابن خزیمه در صحیحش از عطیه حدیث نقل کرده است.[۲]

۹. ابو علی الطوسی متوفای ۳۱۲ هـ

«عطیه از ابو سعید خدری از پیامبر صلی الله علیه وآله روایت کرده است ... و گفته می شود که حدیث ابی سعید حسن و صحیح است.»[۳]

۱۰. ابن ابی حاتم الرازی متوفای ۳۲۷ هـ

او که در مقدمه ی تفسیرش التزام داده است تنها روایات معتبر را نقل بکند، چندین روایت از عطیه از ابوسعید خدری نقل کرده است.[٤]

۱۱. ابن شاهین متوفای ۳۸۵ هـ

ابن شاهین در جرح و تعدیل عطیه به سخن یحیی بن معین که گفته است اشکالی به وی نیست، اعتماد کرده و لذا نامش را در کتاب ثقاتش آورده است.[٥]

۱۲. حاکم نیشابوری متوفای ۴۰۵ هـ

---

[۱] علل الترمذي ج ۱ ص ۳۱۳ عن عطية عن ابن عمر عن النبي صلى الله عليه وسلم. سألت محمدا عن هذا الحديث فقال هكذا يقول شريك عطية عن ابن عمر . وحديث عطية عن أبي سعيد عندي أصح

[۲] صحيح ابن خزيمة ج ۳ ص ۱۵۹ ح ۱۸۱۷ أنا أبو طاهر نا أبو بكر ثنا عبد الله بن الحكم بن أبي زياد القطواني نا معاوية يعني بن هشام ثنا شيبان عن فراس عن عطية عن أبي سعيد عن نبي الله صلى الله عليه وسلم قال إذا تطهر الرجل فأحسن الطهور ثم أتى الجمعة فلم يلغ ولم يجهل حتى ينصرف الإمام كانت كفارة لما بينها وبين الجمعة

[۳] مختصر الأحكام ج ۳ ص ۲۵۶-۲۵۷ عن عطية عن أبي سعيد الخدري عن النبي صلى الله عليه وسلم... ويقال حديث أبي سعيد حسن صحيح

[٤] تفسير ابن أبي حاتم ج ۵ ص ۱۴۲۷ ح ۸۱۴۱ ، ص ۱۶۴۵ ح ۸۷۲۵ و ...

[٥] تاريخ أسماء الثقات ج ۱ ص ۱۷۲ رقم ۱۰۲۳ عطية العوفي ليس به بأس قاله يحيى

حاکم نیشابوری چندین حدیث از عطیه عوفی در صحیحش نقل کرده است.[1]

اما هیچ کدام را تصحیح نکرده؛ چون طبق شروط شیخین نبوده است، همانطور که خودش گفته است:

«روایات عطیه عوفی از ابو سعید مطابق شروط این کتاب نیست.»[2]

۱۳. محمد بن طاهر المقدسی متوفای ۵۰۷ هـ

او چندین حدیث از عطیه از ابو سعید خدری را تضعیف کرده، اما در همه ی آن ها اشکال سند روایات را به غیر عطیه نسبت داده است.[3]

لذا می توان به طور قطع نتیجه گرفت که عطیه از نظر او ثقه بوده است؛ البته او کلامی دارد که مؤید نظر ماست. وی می گوید:

«حدیث: خداوند هیچ پیامبری را مبعوث نکرد مگر اینکه از امتش حواری داشت ... . این روایت را گروهی از عطیه از ابو سعید خدری نقل کرده اند که صحیح ترین آنهاست.»[4]

۱۴. حسین بن مسعود بغوی متوفای ۵۱۶ هـ

او احادیث عطیه را حسن دانسته است.[5]

۱۵. ابن القطان الفاسی متوفای ۶۲۸ هـ

او نیز عطیه را حسن الحدیث دانسته و گفته است:

---

[۱] المستدرك على الصحيحين ج ۲ ص ۲۷۰ ح ۲۹۷۴ و ج ۲ ص ۲۹۰ ح ۳۰۴۷ و ج ۲ ص ۲۹۱ ح ۳۰۴۸ و ۳۰۴۹ و ج ۳ ص ۶۴۲ ح ۶۳۵۶

[۲] المستدرك على الصحيحين ج ۲ ص ۳۰۴۴ ح ۳۰۴۶ عن عطية العوفي عن أبي سعيد وليس من شرط هذا الكتاب

[۳] ذخيرة الحفاظ ج ۱ ص ۲۳۵ ح ۱۰۰ و ص ۲۳۷ ح ۱۰۳ و ص ۲۵۸ ح ۱۵۳ و ص ۲۹۴-۲۹۵ ح ۲۳۸ و ص ۳۴۱ ح ۳۵۸ و ...

[٤] ذخيرة الحفاظ ج ۴ ص ۱۹۲۱-۱۹۲۲ ح ۴۷۷۱ حديث : ما بعث الله من نبي إلا كان من أمته حواري ... . ورواه جماعة : عن عطية ، عن أبي سعيد الخدري ، وهو أصحها

[۵] شرح السنة ج ۱۰ ص ۶۵ ح ۲۴۷۲ و ج ۱۴ ص ۹۹-۱۰۰ ح ۳۸۹۲ و ج ۱۵ ص ۱۰۲-۱۰۳ ح ۴۲۹۸ عن عطية عن أبي سعيد قال : قال رسول الله ... هذا حديث حسن

«و آن را فقط عطیه عوفی روایت کرده است که تضعیف شده و یحیی بن معین درباره ی او گفته است: صالح. پس حدیثش حسن است.»[1]

۱۶. عبد الکریم المنذری متوفای ۶۵۶ هـ

منذری نیز روایت عطیه را حسن دانسته است.[2]

۱۷. زین الدین عراقی متوفای ۸۰۶ هـ

او نیز روایت عطیه را حسن دانسته است.[3و4]

۱۸. ابن حجر عسقلانی متوفای ۸۵۲ هـ

«عطیه عوفی راستگو بود و بسیار خطا میکرد و شیعه ی مدلس بود از طبقه ی سوم که در سال ۱۱۱ هـ وفات یافت و بخاری در غیر صحیحش، ابو داود ، ترمذی و ابن ماجه از او روایت نقل کرده اند.»[5]

سیوطی نیز نوشته است: «حافظ ابن حجر گفته است: ضعف عطیه تنها از جهت تشیعش و تدلیسش میباشد و او فی نفسه راستگو است.»[6]

البته حافظ ابن حجر عسقلانی روایات او را تحسین هم کرده است.[1]

۱۹. ملا علی قاری حنفی متوفای ۱۰۱۴ هـ

[١] بيان الوهم والإيهام في كتاب الأحكام ج ۴ ص ۳۶۳ وهو إنما يرويه عطية العوفي ، وهو يضعف ، وقال فيه ابن معين : صالح . فالحديث به حسن

[٢]الترغيب والترهيب ج ۲ ص ۳۰ ح ۱۳۷۵ رواه البزار من رواية عطية عن أبي سعيد وهو إسناد حسن وله شواهد كثير

[٣] المغني عن حمل الأسفار ج ۱ ص ۲۸۹ ح ۱۱۰۰ حديث (اللهم إني أسألك بحق السائلين عليك وبحق ممشاي هذا إليك . .) الحديث (۱ / ۳۲۶) ابن ماجه من حديث أبي سعيد الخدري بإسناد حسن

[٤] إحياء علوم الدين (ومعه تعليقات العراقى) ج ۱ ص ۳۲۳ حديث اللهم إني إسألك بحق السائلين عليك وبحق ممشاي هذا إليك الحديث من حديث أبي سعيد الخدري بإسناد حسن

[٥] تقريب التهذيب ج ۱ ص ۳۹۳ رقم ۴۶۱۶ عطية بن سعد بن جنادة بضم الجيم بعدها نون خفيفة العوفي الجدلي بفتح الجيم والمهملة الكوفي أبو الحسن **صدوق** يخطىء كثيرا وكان شيعيا مدلسا من الثالثة مات سنة إحدى عشرة بخ د ت ق

[٦] تحفة الأبرار بنكت الأذكار للسيوطي ج ۱ ص ۴۴ قال الحافظ : ضعف عطية إنما جاء من قبيل التشييع ومن قبيل التدليس وهو في نفسه صدوق

«سندش از عطیه بن سعد عوفی را ذکر کرد و او از بزرگان و سروران تابعین است.»[1]

۲۰. محمد بن حسن المصری

او در تحقیقش بر کتاب مسانید فراس، تألیف ابو نعیم اصفهانی، روایات عطیه از ابو سعید را تصحیح کرده است.[2]

۲۱. بدر بن عبد الله البدر

او نیز در تحقیقش بر کتاب ابوبکر القطیعی متوفای ۳۶۸ هـ ، روایات عطیه از ابو سعید را تصحیح کرده است.[3]

۲۲. دکتر عطیه الزهرانی

او نیز سند روایت عطیه را حسن دانسته است.[4]

۲۳. دکتر نجم عبد الرحمن خلف

دکتر نجم عبد الرحمن خلف از اساتید مدینه منوره در تحقیقش بر کتاب ابن ابی الدنیا (متوفای ۲۸۱ هـ) ، روایت عطیه از ابو سعید را قوی و حسن دانسته است.[5]

---

[١] شرح مسند أبي حنيفة ج ١ ص ٢٩٢ ذكر إسناده عن عطية بن سعد العوفي ، وهو من أجلاء التابعين

[٢] مسانيد فراس المكتب ج ١ ص ٩٥ ح ٣٠ ، ص ٩٨ ح ٣١ ، ص ١٠١ ح ٣٢ و... حدثنا عبدالله بن جعفر حدثنا يونس بن حبيب حدثنا أبو داود حدثنا شيبان عن فراس المكتب عن عطية عن أبي سعيد أن النبي صلى الله عليه وسلم قال تحل الصدقة للغني إذا كان في سبيل الله **صحيح** بدون زيادة ابن السبيل

[٣] جزء الألف دينار ج ١ ص ٢٨٨ ح ١٨٩ و ج ١ ص ٤٤١ ح ٢٩٥ عن عطية عن أبي سعيد عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال (إن أهل الدرجات ...) صحيح

[٤] السنة للخلال ج ٢ ص ٣١٣ ح ٣٧٦ أخبرنا محمد بن إسماعيل الأحمسي قال ثنا إسباط قال ثنا عمرو بن قيس عن عطية عن أبي سعيد قال الأحمسي قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم إن أهل الدرجات العلى يراهم من أسفل منهم كما يرى الكوكب الطالع في الأفق من آفاق السماء وإن أبا بكر وعمر منهما وانعما إسناده حسن

[٥] العيال ج ١ ص ٣٧٩-٣٨٠ ح ٢١٤ و ٢١٥ ... عن البهي مولى آل الزبير قال دخل علينا عبد الله بن الزبير ...إسناد ضعيف لأن فيه علي بن عابس ويزيد بن أبي زياد وهما ضعيفان والبهي لم أعرفه وله شواهد قوية أخرجها المصنف في هذا الباب / حدثنا محمد بن عمران بن محمد بن أبي ليلى حدثنا أبي حدثني ابن أبي ليلى عن عطية عن أبي سعيد قال جاء صبي قد سماه إلى رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو ساجد فركب على ظهره فأمسكه بيده ثم قام وهو على ظهره ثم ركع ثم أرسله فذهب . إسناد حسن بمجموع طرقه

۲۴. دکتر شریف حاتم بن عارف العونی

او در تحقیق کتاب "أحادیث الشیوخ الثقات" سند روایت عطیه را حسن دانسته است.[۱]

۲۵. دکتر شیخ محمود سعید ممدوح

او به طور مفصل به توثیق عطیه پرداخته و رساله ای به نام «القول المستوفی فی توثیق عطیة العَوفی» در این باره نوشته است.

پاسخ به جرح های علمای اهل سنت بر عطیه[۲]

قوی ترین و بلکه تنها دلیل علمی تضعیف عطیه، تدلیسش است و ماجرایش هم این است که عده ای از محمد بن السائب الکلبی نقل کرده اند که گفت: عطیه عوفی کنیه ی مرا ابو سعید گذاشت و در احادیثش میگوید: از ابو سعید نقل می کنم و مردم گمان می کنند که ابو سعید خدری را می گوید!

سیوطی می نویسد:

«عطیه را تضعیف کرده اند و او از ابو سعید خدری روایت شنید؛ سپس [بعد از وفاتش] در محضر کلبی شاگردی کرد و کنیه اش را ابو سعید گذاشت؛ پس گمان شد که خدری است.»[۳]

اما حقیقت مطلب را در چند نکته بیان می کنیم:

نکته ی اول: این ماجرا فقط از خود کلبی نقل شده و او متهم به کذب است.

حافظ ابن رجب حنبلی متوفای ۷۹۵ هـ این نکته را متذکر شده است:

«اما کلبی به روایاتش اعتماد نمی شود و اگر این داستان درباره ی عطیه درست باشد؛ پس اقتضا میکند که تنها در مورد آنچه که از ابو سعید در تفسیر نقل میکند توقف شود، اما احادیث مرفوعی را که از ابو سعید

---

[۱] أحاديث الشيوخ الثقات المشيخة الكبرى لقاضي المارستان، ج ۳ ص ۱۱۸۳ ح ۵۸۲ إسناده حسن.

[۲] با استفاده از کتاب «جواهر الکلام فی معرفة الإمامة والإمام ـ جلد سوّم» تألیف آیت الله سید علی میلانی

[۳] اللآلیء المصنوعة ج ۱ ص ۲۰ وعطية ضعفوه وكان سمع من الخدري ثم جالس الكلبي فصار يكنيه أبا سعيد فيظن الخدري

روایت می کند (احادیث نبوی)، در آنها تنها ابو سعید خدری منظورش است و در بعضی از روایات به نسبتش تصریح می کند.»[1]

همچنین دکتر شریف حاتم بن عارف العونی، بعد از نقل کلام ابن رجب که در بالا آمد می‌گوید:

«در گذشته اعتقاد داشتم که عطیه مدلس بوده است تا اینکه متوجه شدم امام ترمذی در کتابش احادیث عطیه را «حسن» می‌داند و احترامی که برای امام ترمذی قائل بودم باعث شد که در مدلّس بودن عطیه شک نمایم تا اینکه فهمیدم اتهام عطیه به تدلیس اشتباه است؛ زیرا این اتهام را فقط کلبی وارد کرده که خودش شخصی کذّاب و دروغ‌گو است.»[2]

نکته ی دوم: عطیه عوفی در سال ۱۱۱ هجری رحلت کرده است، در حالی که تاریخ وفات محمّد بن سائب کلبی سال ۱۴۶ هجری است. این موضوع ، نقل عطیه عوفی از محمّد بن سائب کلبی را با تردید مواجه می سازد؛ هر چند تقدم عطیه عوفی بر کلبی به تنهایی برای رفع اتهام تدلیس از عطیه کافی نیست، امّا برای محققان تردید ایجاد می کند.

نکته ی سوم: اگر بپذیریم که عطیه عوفی روایات کلبی را با کنیه ابو سعید نقل می کرده است، مسلماً باید گفت که این کار از سر تقیه صورت گرفته است؛ زیرا پس از نوشته شدن کتاب انساب کلبی، وی طرد شد و در اختناق شدید آن روزگار، جوّ سنگینی علیه او به وجود آمد؛ از همین رو عالمان از یک سو به روایات وی اعتماد داشتند و از او حدیث نقل می کردند و به وثاقت و حقانیت مطالبش معتقد بودند، و از سویی دیگر به خاطر متهم بودن به تشیع، جرأت ذکر نام او را نداشتند. بنابراین چاره ای نبود جز این که احادیث او را مخفیانه و به شیوه هایی مختلف نقل کنند.

علمای اهل سنت گفته اند:

---

[۱] شرح علل الترمذي ج ۲ ص ۸۲۳ ... ولكن الكلبي لا يعتمد على ما يرويه . وأن صحت هذه الحكاية عن عطية فإنما يقتضي التوقف فيما يحكيه عن أبي سعيد من التفسير خاصة . فأما الأحاديث المرفوعة التي يرويها عن أبي سعيد ، فإنما يريد أبا سعيد الخدري ، ويصرح في بعضها بنسبته

[۲] أحاديث الشيوخ الثقات المشيخة الكبرى لقاضي المارستان، ج ۱ ص ۵۲۷ ح ۸۳ وقد كنت علي أن عطية العوفي يدلس هذا التدليس القبيح، حتي تنبهت إلي أن الإمام الترمذي كان جاريا في جامعه علي تحسين ما يستغربه من حديث عطية عن أبي سعيد ... وإجلالي للترمذي جعلني أعاود النظر في وصفه بهذا التدليس ، فظهر لي أنه لا يصح عنه!!! ...

«محمد بن سائب کلبی صاحب تفسیر و پیشوا در تفسیر و از اصحاب عبد الله بن سبأ بود (؟) و سفیان ثوری و محمّد بن اسحاق از محمّد بن سائب کلبی روایت می کردند و از او با کنیه اش نام برده و می گفتند: «حدّثنا ابو النضر» تا شناخته نشود.»[۱]

مسلماً سفیان ثوری و محمّد بن اسحاق نزد اهل تسنن از عالمان بزرگ به شمار می آیند و کسی آن ها را به دلیل اختفاء نام کلبی، به تدلیس متهم نمی کند. همین طور اگر عطیه نیز چنین کاری کرده باشد، نمی توان او را به تدلیس متهم ساخت.

نکته ی چهارم: علمای اهل سنت احادیث تفسیری کلبی را بر خلاف دیگر احادیثش، معتبر می دانند.

«ابو احمد بن عدی گفته است: کلبی غیر از این احادیثی که ذکر کردم، احادیث معتبری به خصوص از ابی صالح دارد که در تفسیر، معروف است و طولانی ترین تفسیر، متعلق به او است و بعد از آن، تفسیر مقاتل بن سلیمان است مگر اینکه کلبی بر مقاتل برتری می یابد به دلیل آنچه که در مورد انحرافی بودن مذهب مقاتل گفته شده است. سفیان بن عیینه، حماد بن سلمه، هشیم و غیر آن ها از افراد مورد اعتماد، از کلبی حدیث نقل کرده و در تفسیر به روایات او راضی شده اند.»[۲]

لذا بر فرض که ادعای کلبی صحیح باشد، چون این روایت مربوط به تفسیر است، باز هم معتبر خواهد بود.

سند دوم:

حاکم حسکانی با سندش از حضرت علی علیه السلام روایت کرده است که فرمود:

---

[۱] طبقات المفسرين للداودي ج ۱ ص ۱۷-۱۸؛ وفيات الأعيان وأنباء أبناء الزمان ج ۴ ص ۳۱۰ محمد بن السائب بن بشر وقيل مبشر بن عمرو أبو النضر الكلبي الكوفي صاحب التفسير وكان إماما في التفسير وكان من أصحاب عبد الله بن سبأ وروى عنه سفيان الثوري ومحمد بن إسحاق وكانا يقولان حدثنا أبو النضر محمد حتى لا يعرف

[۲] تهذيب الكمال ج ۲۵ ص ۲۵۱-۲۵۲ رقم ۵۲۳۴ وقال أبو أحمد بن عدي: وللكلبي غير ما ذكرت من الحديث، أحاديث صالحة وخاصة عن أبي صالح، وهو معروف بالتفسير، وليس لاحد تفسير أطول منه، ولا أشبع منه، وبعده مقاتل ابن سليمان، إلا أن الكلبي يفضل على مقاتل لما قيل في مقاتل من المذاهب الرديئة. وحدث عنه ابن عيينة، وحماد بن سلمة، وهشيم، وغيرهم من ثقات الناس ورضوه في التفسير

«هنگامی که آیه ی ﴿ پس حق خویشاوند را ادا کن ﴾ نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه وآله ، فاطمه (علیها السلام) را خواست و فدک را به ایشان عطا کرد.»[1]

سند سوم:

«ابن مردویه از ابن عباس روایت نموده که گفت: وقتی که آیه ﴿وآت ذا القربی حقه﴾ نازل شد، پیامبر صلی الله علیه وآله فدک را برای فاطمه علیها السلام جدا کرد.»[2]

متأسفانه کتاب ابن مردویه به دست ما نرسیده و سند روایتش را در دست نداریم، اما سیوطی که کتاب را در اختیار داشته، درباره ی سندش سخنی نگفته است که با این قرینه که او بارها در مورد سند روایات مهم اعتقادی به خصوص روایات ابن مردویه اظهار نظر کرده است، می توان گفت که احتمال دارد سند ابن مردویه معتبر بوده باشد.

ثانیا: حضرت زهرا علیها السلام ، در ابتدا فدک را به عنوان هدیه ی رسول خدا صلی الله علیه وآله مطالبه نمودند و امیر مومنان علیه السلام، ام ایمن کنیز پیامبر صلی الله علیه وآله و رباح غلام پیامبر صلی الله علیه وآله نیز به آن شهادت دادند.

سند اول:

احمد بن یحیی بلاذری روایت کرده است که:

«مالک بن جعونه از پدرش نقل کرده که وی گفته است: فاطمه علیها السلام به ابوبکر گفت: رسول خدا صلی الله علیه وآله فدک را برای من قرار داد، پس آن را به من برگردان و علی بن ابی طالب علیه السلام برای حضرت زهرا علیها السلام شهادت

---

[1] شواهد التنزيل ج ۱ ص ۳۴۱ ح ۴۷۳ pdf حدثني أبو الحسن الفارسي قال: حدثنا الحسين بن محمد الماسرجسي قال: حدثنا جعفر بن سهل ببغداد، قال: حدثنا المنذر بن محمد القابوسي قال: حدثنا أبي قال: حدثنا عمي عن أبيه، عن أبان بن تغلب: عن جعفر بن محمد، عن أبيه، عن علي بن الحسين عن أبيه عن علي قال: لما نزلت: (* وآت ذا القربی حقه *) دعا رسول الله فاطمة - علیهما السلام - فأعطاها فدكا

[2] الدر المنثور ج ۵ ص ۲۷۴ وأخرج ابن مردويه عن ابن عباس رضي الله عنهما قال : لما نزلت (وآت ذا القربی حقه) أقطع رسول الله فاطمة فدكا

داد. ابوبکر شاهد دیگری خواست، ام ایمن شهادت داد. ابوبکر گفت: ای دختر رسول خدا ! می‌دانی که قبول نمی‌شود مگر شهادت دو مرد یا یک مرد و دو زن. حضرت زهرا علیها السلام با شنیدن این سخن، از نزد او برگشت.»[۱]

سند دوم:

بلاذری با سند دیگر، روایت کرده است که:

«جعفر بن محمد علیه السلام گفته است: فاطمه علیها السلام به ابو بکر گفت: فدک را به من باز گردان ؛ زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را به من بخشیده است. ابوبکر از ایشان شاهد خواست. فاطمه علیها السلام ، ام ایمن و رباح غلام پیامبر صلی الله علیه و آله را آوردند و آنها به اعطای فدک شهادت دادند. آنگاه ابوبکر گفت: شهادت قبول نمی‌شود جز این که شاهد، یک مرد و دو زن باشد.»[۲]

سند سوم:

محب الدین طبری می نویسد:

«از عبدالله بن ابوبکر بن عمرو بن حزم از پدرش نقل شده است که گفت: فاطمه علیها السلام نزد ابوبکر آمد و فرمود: فدک را به من بده؛ زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را به من بخشیده است. ابو بکر گفت: ای دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله ! راست گفتی ، اما من دیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را میان فقرا، مساکین و در راه مانده ها تقسیم کرد بعد از این که سهم شما را می‌داد.»[۳]

---

[۱] فتوح البلدان ج ۱ ص ۴۴ وحدثنا عبد الله بن ميمون المكتب قال أخبرنا الفضيل بن عياض عن مالك بن جعونة عن أبيه قال قالت فاطمة لأبي بكر أن رسول الله صلى الله عليه وسلم جعل لي فدك فأعطني إياه وشهد لها علي بن أبي طالب فسألها شاهدا آخر فشهدت لها أم أيمن فقال قد علمت يا بنت رسول الله أنه لا تجوز إلا شهادة رجلين أو رجل و امرأتين فانصرفت

[۲] فتوح البلدان ج ۱ ص ۴۴ وحدثني روح الكرابيسي قال حدثنا زيد بن الحباب قال أخبرنا خالد بن طهمان عن رجل حسبه روح جعفر بن محمد أن فاطمة رضي الله عنها قالت لأبي بكر الصديق رضي الله عنه اعطني فدك فقد جعلها رسول الله صلى الله عليه وسلم لي فسألها البينة فجاءت بأم أيمن ورباح مولى النبي صلى الله عليه وسلم فشهدا لها بذلك فقال إن هذا الأمر لا تجوز فيه إلا شهادة رجل وامرأتين

[۳] الرياض النضرة ج ۲ ص ۱۲۶ وعن عبد الله بن أبي بكر بن عمرو بن حزم عن أبيه قال جاءت فاطمة إلى أبي بكر فقالت اعطني فدك فإن رسول الله صلى الله عليه وسلم وهبها لي قال صدقت يا بنت رسول الله صلى الله عليه وسلم ولكني رأيت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقسمها فيعطي الفقراء والمساكين وابن السبيل بعد ان يعطيكم منها

سند چهارم:

احمد بن یحیی بلاذری با سندی دیگر چنین روایت کرده است:

«موسی بن عقبه می‌گوید: حضرت فاطمه علیها السلام هنگام بیعت بر ابو بکر وارد شد و به او فرمود: ام ایمن و رباح برای من شهادت می‌دهند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فدک را به من بخشیده است.

ابوبکر گفت: به خدا سوگند، خداوند جز پدرت محبوب تر در نزد من کسی را نیافریده است، دوست داشتم که روز رحلت او قیامت بر پا می‌شد. اگر عایشه محتاج و فقیر شود، نزد من محبوب تر از این است که تو فقیر شوی. آیا شما عقیده دارید که من به مردمان سیاه و سرخ پوست عطا می‌کنم، اما در حق شما ظلم می‌کنم؟ در حالی که شما دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله هستی. این مال، برای مسلمین است ؛ پدرت از آن به سواران در راه خدا انفاق می‌کرد. (یعنی رسول خدا از این مال برای مردان جنگی در حال جنگ انفاق می‌کرد) من نیز همان کاری را انجام می‌دهم که پدرت انجام می داد.

فاطمه علیها السلام فرمود: به خدا سوگند، هرگز با تو سخن نمی‌گویم. ابو بکر گفت: به خدا سوگند، با تو قهر نمی‌کنم.

فاطمه علیها السلام فرمود: به خدا سوگند، تو را نفرین می‌کنم. ابو بکر گفت: من برای شما دعا می کنم.»[1]

سند پنجم:

«فاطمه علیها السلام به ابو بکر گفت: ام ایمن برای من شهادت می‌دهد که رسول خدا صلی الله علیه و آله فدک را به من بخشیده است. ابو بکر گفت: ای دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله! به خدا سوگند، به نظر من خداوند هیچ مخلوقی را محبوب تر از رسول خدا نیافریده است، دوست داشتم که روز وفات پدرت آسمان به زمین فرود می‌آمد. به خدا سوگند، اگر عایشه فقیر شود، نزد من محبوبتر از این است که شما فقیر باشید. به خدا سوگند، آیا شما عقیده دارید که من به مردمان سرخ و سفید پوست، حقش را عطا می‌کنم؛ اما در حق شما ظلم می‌کنم؟ در حالی که

---

[1] أنساب الأشراف ج ۳ ص ۳۱۶ المدائني عن سعيد بن خالد مولى خزاعة عن موسى بن عقبة قال: دخلت فاطمة على أبي بكر حين بويع فقالت: إن أم أيمن، ورباح يشهدان لي أن رسول الله صلى الله عليه وسلم أعطاني فدك فقال: والله ما خلق الله أحب إلي من أبيك، لوددت أن القيامة قامت يوم مات، ولئن تفتقر عائشة أحب إلي من أن تفتقري، أفترينى أعطي الأسود والأحمر حقوقهم وأظلمك وأنت ابنة رسول الله صلى الله عليه وسلم، إن هذا المال إنما كان للمسلمين فحمل منه أبوك الراجل وينفقه في السبيل، فأنا أليه بما وليه أبوك، قالت: والله لا أكلمك قال: والله لا أهجرك. قالت والله لأدعون الله عليك، قال: لأدعون الله لك

شما دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله هستید. این اموال (فدک) از آن رسول خدا صلی الله علیه و آله نبود، بلکه جزئی از اموال مسلمین است که مردم برای او می آوردند و رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را در راه خدا انفاق می‌کرد. هنگامی که وفات یافت، من متولی آن شدم همانگونه که ایشان متولی آن بود.

فاطمه علیها السلام فرمود: به خدا سوگند، هرگز با تو سخن نمی‌گویم. ابو بکر گفت: هرگز با شما قهر نمی‌شوم. فاطمه علیها السلام فرمود: به خدا سوگند، تو را نفرین می‌کنم. ابو بکر گفت: به خدا سوگند، برای تو دعا می کنم. هنگامی که زمان وفاتش فرار رسید، وصیت نمود که ابو بکر بر او نماز نخواند؛ پس شبانه دفن شد و عباس بن عبد المطلب بر او نماز خواند. میان وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله و وفات فاطمه علیها السلام ۷۲ شب فاصله بود.»[1]

بحث سوم: حضرت زهرا علیها السلام فدک را از پیامبر صلی الله علیه و آله ارث بردند

بعد از این که مطالبات حضرت زهرا علیها السلام از طریق هدیه بودن و بخشش فدک مورد قبول واقع نشد، آن حضرت روش مطالبه را تغییر داد و فدک را به عنوان میراث مطالبه نمود.

ابوبکر در ابتدا اعتراف کرد که اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله از ایشان ارث می برند!

«ابو طفیل گوید: فاطمه علیها السلام بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله نزد ابوبکر فرستاد و فرمود: آیا تو وارث رسول خدا صلی الله علیه و آله هستی یا خانواده‌اش؟ ابوبکر گفت: نه، بلکه خانواده‌اش وارث او هستند. حضرت زهرا علیها السلام فرمود: پس سهم رسول الله کجاست؟ ابوبکر گفت: خداوند اگر به پیامبری چیزی بدهد، سپس او را قبض روح کند، آن را برای کسی که بعد از او امور را به دست می گیرد قرار می دهد و من نظرم این بود که آن را به مسلمانان برگردانم. پس فاطمه علیها السلام فرمود: تو به آنچه از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده ای دانا تری.»[2]

---

[۱] شرح نهج البلاغة ج ۱۶ ص ۱۲۵-۱۲۶ قال أبو بكر : وروى هشام بن محمد ، قال : قالت فاطمة لأبي بكر : إن أم أيمن تشهد لي أن رسول الله صلى الله عليه وسلم أعطاني فدك ، فقال لها : يا ابنة رسول الله ، والله ما خلق الله أحب الي من رسول الله صلى الله عليه وسلم أبيك ، ولوددت أن السماء وقعت على الأرض يوم مات أبوك ، والله لأن تفتقر عائشة أحب إلي من أن تفتقري ، أتراني أعطي الأحمر والأبيض حقه وأظلمك حقك ، وأنت بنت رسول الله صلى الله عليه وسلم إن هذا المال لم يكن للنبي صلى الله عليه وسلم ، وإنما كان مالأ من أموال المسلمين يحمل النبي به الرجال ، وينفقه في سبيل الله ، فلما توفي رسول الله وليته كما كان يليه . قالت : والله لا كلمتك أبدا قال: والله لا هجرتك أبدا ، قالت : والله لأدعون الله عليك ، قال : والله لأدعون الله لك ، فلما حضرتها الوفاة أوصت ألا يصلي عليها ، فدفنت ليلا ، وصلى عليها عباس بن عبد المطلب ، وكان بين وفاتها ووفاة أبيها اثنتان وسبعون ليلة

[۲] حدثنا عبد الله قال حدثني أبي قال ثنا عبد الله بن محمد بن أبي شيبة قال عبد الله وسمعته من عبد الله بن أبي شيبة قال ثنا محمد بن فضيل عن الوليد بن جميع عن أبي الطفيل قال لما قبض رسول الله صلى الله عليه وسلم أرسلت فاطمة إلى أبي بكر

احمد محمد شاکر[1]، ضیاء مقدسی و عبد الملک بن دهیش[2] سند این روایت را تصحیح کرده اند.

جالب اینکه ذهبی بعد از نقل این حدیث، می گوید:

«این روایت را احمد در مسندش نقل کرده است و منکر می باشد و منکرترین چیز در آن، این سخن ابوبکر است که گفت: نه ، بلکه خانواده اش [ارث میبرند].»[3]

ابوبکر برای نیل به هدفش، حدیثی را به رسول خدا ﷺ نسبت داد که فرمودند: ما انبیا ارث نمی گذاریم و آنچه که از ما انبیا می ماند، صدقه است.

در حالی که قرآن می فرماید : ﴿سلیمان از داود ارث برد﴾[4] و در آیه ی دیگر آنجا که خبر زکریا علیه‌السلام را بازگو می کند، زکریا عرض کرد: ﴿پروردگارا مرا فرزندی عنایت فرما تا از من و آل یعقوب ارث برد.﴾[5]

و فرموده: ﴿خویشاوندان رحمی اولی به یکدیگرند﴾[6] و فرموده: ﴿خدای تعالی به شما درباره ی اولاد وصیت می فرماید که برای پسر دو برابر بهره ی دختر است.﴾[7]

و می فرماید: ﴿هنگامی که مرگ یکی از شما فرارسد بر شما نوشته شده است اینکه وصیت کنید برای والدین و نزدیکان، حکمی است حق برای متقیان.﴾[8]

حضرت زهرا علیهاالسلام با استناد به همین آیات قرآن، حدیث ابوبکر را دروغ شمردند و چندین بار برای باز پس گرفتن فدک اقدام کردند.

بخاری و مسلم روایت کرده اند که:

أنت ورثت رسول الله صلى الله عليه وسلم أم أهله قال فقال لا بل أهله قالت فأين سهم رسول الله صلى الله عليه وسلم قال فقال أبو بكر إني سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول إن الله عز وجل إذا أطعم نبيا طعمة ثم قبضه جعله للذي يقوم من بعده فرأيت أن أرده على المسلمين فقالت فأنت وما سمعت من رسول الله صلى الله عليه وسلم أعلم

[۱] مسند أحمد بن حنبل ج ۱ ص ۱۷۱-۱۷۲ ح ۱۴ پی دی اف/ قال الشاکر: إسناده صحیح

[۲] الأحاديث المختارة ج ۱ ص ۱۲۹-۱۳۰ ح ۴۲ و ۴۳ قال عبد الملک دهیش: إسناده صحیح

[۳] تاریخ الإسلام ج ۳ ص ۲۳ رواه أحمد في مسنده ، وهو منكر ، وأنكر ما فيه قوله : لا ، بل أهله

[٤] نمل:۱۶

[٥] مریم:۶

[٦] احزاب:۶

[۷] نساء:۱۱

[۸] بقره:۱۸۰

«عروة بن زبیر گفته است که عایشه به او خبر داد، فاطمه علیهاالسلام دختر پیامبر صلی الله علیه وآله بعد از وفات رسول خدا صلی الله علیه وآله از ابوبکر درخواست نمود که میراث ایشان را از ماترک رسول خدا صلی الله علیه وآله تقسیم نماید. ابوبکر گفت: رسول خدا صلی الله علیه وآله فرموده: ما پیامبران چیزی را به ارث نمی‌گذاریم؛ آنچه را که می‌گذاریم، صدقه است. پس از آن، فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه وآله خشمگین شد، و با ابوبکر قهر گردید، این قهر ادامه یافت تا از دنیا رفت. فاطمه علیهاالسلام بعد از رسول خدا صلی الله علیه وآله شش ماه زندگی کرد. راوی می‌گوید: فاطمه علیهاالسلام پیوسته از ابوبکر حقش را از ماترک رسول خدا صلی الله علیه وآله از خیبر، فدک و صدقات ایشان در مدینه درخواست می‌کرد، اما ابوبکر درخواست ایشان را قبول نمی‌کرد.»[1]

مطالبه فدک به همراه عباس بن عبد المطلب

بخاری در صحیحش از عایشه روایت کرده است که گفت:

« فاطمه علیهاالسلام و عباس نزد ابوبکر آمدند و هردو میراث شان از رسول خدا صلی الله علیه وآله را طلب کردند و نیز آنها زمین های فدک و سهم شان را از خیبر می‌خواستند. ابو بکر به آنها گفت: از رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیدم که میفرمود: ما پیامبران چیزی به ارث نمی‌گذاریم؛ آنچه را گذاشتیم، صدقه است. آل محمد صلی الله علیه وآله از این مال استفاده می‌کنند. ابو بکر گفت: به خدا سوگند ، من امری را که دیدم رسول خدا صلی الله علیه وآله انجام می‌داد، رها نمی‌کنم و همان را انجام می‌دهم.

عایشه می‌گوید: فاطمه علیهاالسلام با وی قهر کرد و با او سخنی نگفت تا این که از دنیا رفت.»[2]

---

[۱] صحيح البخاري ج ۳ ص ۱۱۲۶ ح ۲۹۲۶ و صحيح مسلم ج ۳ ص ۱۳۸۱ ح ۱۷۵۹ عن بن شهاب قال أخبرني عروة بن الزبير أن عائشة أم المؤمنين رضي الله عنها أخبرته أن فاطمة عليها السلام ابنة رسول الله صلى الله عليه وسلم سألت أبا بكر الصديق بعد وفاة رسول الله صلى الله عليه وسلم أن يقسم لها ميراثها ما ترك رسول الله صلى الله عليه وسلم مما أفاء الله عليه فقال أبو بكر إن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لا نورث ما تركنا صدقة فغضبت فاطمة بنت رسول الله صلى الله عليه وسلم فهجرت أبا بكر فلم تزل مهاجرته حتى توفيت وعاشت بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم ستة أشهر قالت وكانت فاطمة تسأل أبا بكر نصيبها مما ترك رسول الله صلى الله عليه وسلم من خيبر وفدك وصدقته بالمدينة فأبى أبو بكر عليها ذلك

[۲] صحيح البخاري ج ۶ ص ۲۴۷۴ ح ۶۳۴۶ عن عائشة أن فاطمة والعباس عليهما السلام أتيا أبا بكر يلتمسان ميراثهما من رسول الله صلى الله عليه وسلم وهما حينئذ يطلبان أرضيهما من فدك وسهمهما من خيبر فقال لهما أبو بكر سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول لا نورث ما تركنا صدقة إنما يأكل آل محمد من هذا المال قال أبو بكر والله لا أدع أمرا رأيت رسول الله صلى الله عليه وسلم يصنعه فيه إلا صنعته قال فهجرته فاطمة فلم تكلمه حتى ماتت

مطالبه فدک به همراه حضرت علی عليه‌السلام و استدلال ایشان به آیات قرآن

«فاطمه (عليهاالسلام) نزد ابو بکر آمد و میراث خود را از ابو بکر می‌خواست. عباس بن عبد المطلب آمد و میراث خود را می‌خواست و علی (عليه‌السلام) همراه آنها آمد. ابو بکر گفت: رسول خدا صلی‌الله‌عليه‌وآله فرموده است: ما ارثی بر جای نمی‌گذاریم؛ آنچه را می‌گذاریم صدقه است. و آنچه را پیامبر صلی‌الله‌عليه‌وآله به آن عمل می کرد، من هم به آن عمل می‌کنم. علی (عليه‌السلام) فرمود: ﴿سلیمان از داود (عليهماالسلام) ارث برد.﴾ و زکریا عليه‌السلام فرمود: ﴿ [جانشینی به من عنایت فرما] که از من و آل یعقوب ارث ببرد.﴾ ابو بکر گفت: زکریا چنین بود و تو به خدا سوگند می‌دانی همانند آنچه را من می‌دانم. علی (عليه‌السلام) فرمود: این کتاب خداست که سخن می‌گوید. پس ساکت شدند و برگشتند.»[۱]

مطالبه ی فدک توسط حضرت علی عليه‌السلام و عباس و دروغگو دانستن ابوبکر و عمر

مسلم در صحیحش روایت کرده است که عمر بن خطاب روزی در ایام خلافتش رو به عباس و حضرت علی عليه‌السلام کرد و گفت:

«وقتی رسول خدا صلی‌الله‌عليه‌وآله وفات یافت، ابوبکر گفت: من ولی رسول خدا صلی‌الله‌عليه‌وآله هستم؛ پس شما دو نفر (علی و عباس عموی پیامبر) آمدید تا میراث پسر برادرت (رسول الله) و [تو ای علی] میراث زنت از پدرش را طلب کنید؛ پس ابوبکر از پیامبر صلی‌الله‌عليه‌وآله نقل کرد که فرمود: ما انبیاء از خودمان ارث باقی نمی گذاریم جز صدقه .

پس شما دو نفر (علی و عباس) نظرتان این بود که ابوبکر دروغگو، گناهکار، پیمان شکن و خائن بود و خدا می داند که او راست گفت و تابع حق بود. پس چون ابوبکر فوت شد، من ولی رسول خدا صلی‌الله‌عليه‌وآله و ولی ابوبکر شدم؛ اما نظر شما این بود که من دروغگو، گناهکار، پیمان شکن و خائن هستم؛ ولی خدا میداند که من راست میگفتم و درستکار، راشد و تابع حق بودم.»[۲]

---

[۱] الطبقات الکبری ج ۲ ص ۳۱۵ أخبرنا محمد بن عمر حدثني هشام بن سعد عن عباس بن عبد الله بن معبد عن جعفر قال جاءت فاطمة إلى أبي بكر تطلب ميراثها وجاء العباس بن عبد المطلب يطلب ميراثه وجاء معهما علي فقال أبو بكر قال رسول الله لا نورث ما تركنا صدقة وما كان النبي يعول فعلي فقال علي ورث سليمان داود وقال زكريا يرثني ويرث من آل يعقوب قال أبو بكر هو هكذا وأنت والله تعلم مثلنا أعلم فقال علي هذا كتاب الله ينطق فسكتوا وانصرفوا

[۲] صحیح مسلم ج ۳ ص ۱۳۷۸ ح ۱۷۵۷ ثم نشد عباسا وعليا بمثل ما نشد به القوم أتعلمان ذلك قالا نعم قال فلما توفي رسول الله صلى الله عليه وسلم قال أبو بكر أنا ولي رسول الله صلى الله عليه وسلم فجئتما تطلب ميراثك من بن أخيك ويطلب هذا ميراث امرأته من أبيها فقال أبو بكر قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما نورث ما تركنا صدقة فرأيتماه كاذبا آثما غادرا خائنا والله يعلم إنه لصادق بار راشد تابع للحق ثم توفي أبو بكر وأنا ولي رسول الله صلى الله عليه وسلم وولي أبي بكر فرأيتماني كاذبا آثما غادرا خائنا والله يعلم إني لصادق بار راشد تابع للحق فوليتها

جالب اینکه بخاری از آوردن این حدیث به طور کامل، احساس خطر کرده و به جای عبارت «کاذبا آثما غادرا خائنا» از عبارت «کذا و کذا» استفاده کرده است.[1]

از آنجایی که عده ای از پذیرش معنای این روایت طفره می روند، برای تمام کردن حجت بر آن ها، فهم ابن قیم جوزیه از معنای آن را بیان می کنیم که می نویسد:

«و اما سخن عمر که آن دو معتقد بودند ابوبکر ظالم، خائن، حیله گر و خیانتکار است و همچنین در مورد او (عمر) نیز همین اعتقاد را داشتند؛ پس آن، خبر از اختلافشان می دهد که در مورد آن اتفاق، اختلاف در احکام واقع شد که دیدگاه هر یک، از دیگری متفاوت بود.»[2]

---

[۱] صحيح البخاري ج ۵ ص ۲۰۴۹ ح ۵۰۴۳ ثم توفى الله نبيه صلى الله عليه وسلم فقال أبو بكر أنا ولي رسول الله فقبضها أبو بكر يعمل فيها بما عمل به فيها رسول الله صلى الله عليه وسلم وأنتما حينئذ وأقبل على علي وعباس تزعمان أن أبا بكر **كذا وكذا** والله يعلم أنه فيها صادق بار راشد تابع للحق ثم توفى الله أبا بكر فقلت أنا ولي رسول الله صلى الله عليه وسلم وأبي بكر فقبضتها سنتين أعمل فيها بما عمل رسول الله صلى الله عليه وسلم وأبو بكر ثم جئتماني **وكلمتكما واحدة** وأمركما جميع

[۲] العواصم من القواصم ج ۱ ص ۲۰۳ وأما قول عمر انهما اعتقدا أن أبا بكر ظالم خائن غادر وكذلك اعتقدا فيه فإنما ذلك خبر عن الاختلاف في نازلة وقعت من الاحكام راى فيها هذا رايا ورأى فيها أولئك رأيا

بحث چهارم: پیشگویی غصب فدک توسط رسول خدا صلی الله علیه و آله

طبق روایت صحیحی که اهل سنت نقل کرده اند، رسول خدا صلی الله علیه و آله ویژگی حاکمان ظالم و شیطان صفت بعد از خودش را غصب فیء (آنچه که بدون جنگ با کفار، از آنان نصیب پیامبر میشود؛ مانند فدک) معرفی کرده است:

((رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: « ای ابا ذر، در چه حال هستی هنگامی که بعد از من حاکمانی می آیند که «فیء» (آنچه از کفار بدون جنگ نصیب پیامبر می شود؛ مانند فدک) را برای خودشان می گیرند؟»

گفتم: قسم به آن خدایی که تو را به حق فرستاده، شمشیرم را بر دوشم می گذارم و با آن پیکار می کنم تا کشته شوم و به شما ملحق شوم.

فرمود: آیا به چیزی بهتر از آن تو را یاد ندهم؟ صبر کن تا مرا ببینی.))[1]

این روایت را علاوه بر ابو داود در سننش، احمد بن حنبل در مسندش آورده و محققش حمزه احمد الزین سندش را تصحیح کرده است.[2]

تنها اشکالی که عده ای به سند این روایت گرفته اند، مجهول بودن خالد بن وهبان است، در حالی که ابن حبان توثیقش کرده[3] و حاکم نیز از او در صحیحش روایت نقل کرده و تلویحا توثیقش نموده است.[4]همچنین ابو داود که جز از ثقه روایت نمی کند[5]، از او روایت نقل کرده است.[6]

و جناب ابوذر در ایام خلافت عثمان در تبعید به شهادت رسید.

---

[۱] سنن أبي داود ج ۴ ص ۲۴۱ ح ۴۷۵۹ عن أبي ذر أن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال يا أبا ذر كيف أنت عند ولاة يستأثرون عليك بهذا الفيء قال والذي بعثك بالحق أضع سيفى على عاتقي فاضرب به حتى ألحقك قال أفلا أدلك على خير لك من ذلك تصبر حتى تلقاني

[۲] مسند أحمد ، ج ۱۶ ص ۲۲-۲۳ ح ۲۱۴۵۰ و ۲۱۴۵۱ قال حمزه احمد الزين: إسناده صحيح

[۳] الثقات ج ۴ ص ۲۰۷ رقم ۲۵۲۲ خالد بن وهبان بن خالة أبى ذر الغفاري يروى عن أبى ذر روى عنه الناس

[٤] المستدرك على الصحيحين ج ۱ ص ۲۰۳ رقم ۴۰۲ «خالد بن وهبان لم يجرح في رواياته وهو تابعي معروف»؛ ترجمه: «خالد بن وهبان در روایاتش جرح نشده است و او تابعی معروفی است.»

[٥] تحرير تقريب التهذيب، ج ۱ ص ۳۱ وروى عنه أبو داود وهو لا يروي إلا عن ثقة

[٦] سنن أبي داود ج ٤ ص ۲۴۱ ح ٤٧٥٨

بحث پنجم: ماجرای فدک از نگاهی دیگر

در مباحث گذشته روشن شد که حضرت زهرا علیها السلام ابتدا به عنوان هدیه بودن فدک برای مطالبه ی آن اقدام کردند و چندین شاهد نیز آوردند، اما ابوبکر تعداد شاهدانش را کافی ندانست و قبول نکرد؛ لذا حضرت فاطمه زهرا علیها السلام در دفعات بعدی به عنوان میراث برای گرفتن فدک اقدام کردند که با حدیث جعلی ابوبکر مواجه شدند و به همین دلیل از ابوبکر و عمر خشمگین شدند و با آن ها قهر کردند تا اینکه از دنیا رفتند.

اکنون در این مبحث با نگاهی به جوانب دیگر، قضیه روشن تر خواهد شد:

اول: قبول ادعای جابر بن عبد الله توسط ابوبکر و عدم مطالبه ی شاهد از او

بخاری در صحیحش روایت کرده است که:

«جابر بن عبدالله گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله به من فرمود: اگر مال بحرین آمد، برای تو فلان مبلغ و فلان مبلغ را می بخشم؛ پس هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله از دنیا رفت و غنائم بحرین آمد، ابوبکر گفت: هر کس از پیامبر صلی الله علیه و آله طلبی دارد بیاید بگیرد. پس من [به ابوبکر] گفتم که پیامبر صلی الله علیه و آله به من فرمود: اگر مال بحرین را آوردند، من به تو از غنائم فلان مبلغ عطا خواهم کرد. جابر گفت: ابوبکر از غنائم به من داد و گفت: آنها را بشمار و شمردم پانصد درهم بود؛ پس ابوبکر به من هزار و پانصد درهم عطا کرد (هزار درهم نیز افزود).»[۱]

بدر الدین عینی در شرح این روایت می نویسد:

«ابوبکر از جابر برای صحت ادعایش شاهدی درخواست نکرد؛ زیرا او به دلیل شهادت قرآن و سنت، عادل است.

شهادت قرآن بر عدالت جابر: ﴿کنتم خیر أمة أخرجت للناس﴾ (آل عمران ۱۰) ﴿وکذلک جعلناکم أمة وسطا﴾ (البقرة ۱۴۳) پس اگر مانند جابر، بهترین امت نباشد، پس چه کسی بهترین امت است؟!

---

[۱] صحيح البخاري ج ۳ ص ۱۱۵۴ ح ۲۹۹۳ و ج ۲ ص ۸۰۳ ح ۲۱۷۴ عن جابر بن عبد الله رضي الله عنهما قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لي لو قد جاءنا مال البحرين قد أعطيتك هكذا وهكذا وهكذا فلما قبض رسول الله صلى الله عليه وسلم وجاء مال البحرين قال أبو بكر من كانت له عند رسول الله صلى الله عليه وسلم عدة فليأتني فأتيته فقلت إن رسول الله صلى الله عليه وسلم قد كان قال لي لو قد جاءنا مال البحرين لأعطيتك هكذا وهكذا وهكذا فقال لي احثه فحثوت حثية فقال لي عدها فعددتها فإذا هي خمسمائة فأعطاني ألفا وخمسمائة

شهادت سنت بر عدالت جابر: رسول خدا ﷺ فرمود: «هر کس به من دروغ بگوید، جایگاهش را در آتش جهنم فراهم می‌کند» و یک مسلمان نمی‌آید به پیغمبر ﷺ دروغ ببندد تا چه رسد به یک صحابی.»[۱]

دیگر شارحین صحیح بخاری نیز شبیه همین سخن را گفته اند؛ اما وقتی به شرح ماجرای فدک میرسند آسمان و ریسمان را به هم می بافند تا یک وقت گمان نشود که ابوبکر بر رسول خدا ﷺ دروغ بسته است و همگی حضرت زهرا علیها السلام را مقصر و خاطی می کنند.

دوم: طبق حدیث صحیح نبوی، هرکس ادعای چیزی را کند که از آنِ او نیست، به جهنم می رود

مسلم در صحیحش روایت می کند که:

«از ابو ذر نقل شده است که از پیامبر ﷺ شنید که می فرمود: ... هرکس ادعای چیزی را بکند که از آنِ او نیست، از ما نیست و جایگاهش را برای آتش جهنم فراهم می کند.»[۲]

حال آنکه به اعتراف طرفداران ابوبکر، حضرت فاطمه علیها السلام طبق حدیث صحیح نبوی، سرور زنان اهل بهشت است.[۳]

سوم: طبق حدیث صحیح نبوی ، هرکس بیش از سه روز با مسلمانی قهر باشد، مسلمان نیست

بخاری و مسلم روایت کرده اند که:

«پیامبر ﷺ فرمودند: برای مسلمان حلال نیست که با برادرش بیش از سه روز قهر کند.»[٤]

---

[۱] عمدة القاري ج ۱۲ ص ۱۲۱ أبا بكر لم يلتمس من جابر شاهدا على صحة دعواه ...لأنه عدل بالكتاب والسنة . أما الكتاب فقوله تعالى : (كنتم خير أمة أخرجت للناس) (آل عمران : ۱۰) (وكذلك جعلناكم أمة وسطا) (البقرة : ۱۴۳) . فمثل جابر إن لم يكن من خير أمة فمن يكون . وأما السنة : فقوله صلى الله عليه وسلم : (من كذب علي متعمدا . .) الحديث ، ولا يظن ذلك لمسلم . فضلا عن صحابي

[۲] صحيح مسلم ج ۱ ص ۷۹ ح ۶۱ عن أبي ذر أنه سمع رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ... ومن ادعى ما ليس له فليس منا وليتبوأ مقعده من النار

[۳] صحيح البخاري ج ۳ ص ۱۳۲۶ ح ۳۴۲۶ أما ترضين أن تكوني سيدة نساء أهل الجنة أو نساء المؤمنين

[٤] صحيح البخاري ج ۵ ص ۲۲۵۳ ح ۵۷۱۸ و صحيح مسلم ج ۴ ص ۱۹۸۴ ح ۲۵۶۰ أن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ... ولا يحل لمسلم أن يهجر أخاه فوق ثلاثة أيام

حال آنکه حضرت فاطمه علیها السلام به اجماع، اهل بهشت است و بلکه سرور زنان اهل بهشت است و تا آخر عمرشان با ابوبکر و عمر قهر کردند و از آنها خشمگین بودند.

چهارم: طبق حدیث صحیح نبوی، هرکس بمیرد و در گردنش بیعت نباشد، به مرگ جاهلیت مرده است

این روایت را مسلم در صحیحش نقل کرده است.[1]

در حالی که حضرت زهرا علیها السلام نه تنها با ابوبکر بیعت نکرد، بلکه از او خشمگین بود تا اینکه از دنیا رفت.

اما آیا کسی که به مرگ جاهلیت بمیرد، به بهشت می رود؟! تا چه رسد به اینکه سرور بهشتیان باشد؟!

پنجم: غضب حضرت فاطمه علیها السلام بر شیخین

گفتیم که طبق روایات معتبر اهل سنت، غضب حضرت زهرا علیها السلام مساوی غضب پیامبر صلی الله علیه وآله و خداست و قرآن کریم حکم کسانی که خدا و رسولش را بیازارند ، چنین بیان می کند:

﴿ إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّـهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّـهُ فِي الدُّنْيا وَالآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُّهِينًا. ﴾

«بی‌گمان، کسانی که خدا و پیامبر او را آزار می‌دهند، خدا آنها را در دنیا و آخرت لعنت کرده و برایشان عذابی خوار کننده آماده کرده است.»[2]

از طرف دیگر، طبق روایات صحیح اهل سنت، حضرت زهرا علیها السلام تا لحظه ی آخر حیاتشان، از عمر و ابوبکر ناراضی و غضبناک بودند و با آن حال از دنیا رفتند.

بخاری و مسلم از عایشه دختر ابوبکر چنین روایت کرده اند:

«عروة بن زبیر از عایشة نقل کرد که گفت: فاطمه علیها السلام از ابوبکر میراثش از پیامبر صلی الله علیه وآله، از آنچه که خداوند در مدینه فی کرده بود، برای رسولش و آنچه که از خمس خیبر باقی مانده بود را طلب کرد. پس ابوبکر گفت: همانا رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: ما ارث به جا نمی گذاریم؛ پس آن صدقه ای است که آل محمد از آن می خورد.

---

[۱] صحیح مسلم ج ۳ ص ۱۴۷۸ ح ۱۸۵۱ ومن مات ولیس في عنقه بیعة مات میتة جاهلیة

[۲] احزاب: ۵۶

به خدا قسم، من تغییر نمی دهم چیزی از صدقاتی که از زمان پیامبر صلی الله علیه وآله باقی مانده و انجام می دهم در آنها، هر آنچه را رسول خدا صلی الله علیه وآله انجام داده است!

سپس ابوبکر از اینکه چیزی از آن را به فاطمه علیها السلام برگرداند ابا کرد؛ وقتی فاطمه علیها السلام متوجه این امر شد، با ابوبکر قهر کرد و سخنی با او نگفت تا از دنیا رفت. فاطمه علیها السلام بعد از پیامبر صلی الله علیه وآله شش ماه زندگی کرد.

هنگامی که فاطمه علیها السلام وفات کرد، همسرش علی (علیه السلام) او را شبانه دفن کرد و ابوبکر را خبر نکرد و خودش نماز خواند بر او و ابوبکر بر او نماز نخواند... .»[1]

ابو عیسی ترمذی نیز ناراحتی حضرت زهرا علیها السلام از ابوبکر و عمر و قهر کردنش با آن دو تا آخر عمرش را با سند معتبر از ابوهریره روایت کرده است که گفت:

« فاطمه علیها السلام به نزد ابوبکر و عمر آمد و میراثش از رسول خدا صلی الله علیه وآله را طلب نمود. پس آن دو گفتند: از رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیدیم که می فرمودند: من ارث به جا نمی گذارم. حضرت فاطمه علیها السلام فرمود: به خدا قسم با شما دو نفر هرگز سخن نمی گویم؛ پس آن حضرت وفات نمود و با آن دو سخن نگفت.»[2]

این روایت را ترمذی حسن دانسته[3] و برنامه ی جوامع الکلم نیز حکم به حسن بودن سندش داده است و ناصرالدین البانی نیز این روایت را در زمره ی احادیث صحیح سنن ترمذی آورده است.[4]

---

[1] صحيح البخاري ج ۴ ص ۱۵۴۹ ح ۳۹۹۸ و ج ۳ ص ۱۱۲۶ ح ۲۹۲۶ و صحيح مسلم ج ۳ ص ۱۳۸۰ ح ۱۷۵۰ عن عروة عن عائشة أن فاطمة عليها السلام بنت النبي صلى الله عليه وسلم أرسلت إلى أبي بكر تسأله ميراثها من رسول الله صلى الله عليه وسلم مما أفاء الله عليه بالمدينة وفدك وما بقي من خمس خيبر فقال أبو بكر إن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لا نورث ما تركنا صدقة إنما يأكل آل محمد صلى الله عليه وسلم في هذا المال وإني والله لا أغير شيئا من صدقة رسول الله صلى الله عليه وسلم عن حالها التي كانت عليها في عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم ولأعملن فيها بما عمل به رسول الله صلى الله عليه وسلم فأبى أبو بكر أن يدفع إلى فاطمة منها شيئا فوجدت فاطمة على أبي بكر في ذلك فهجرته فلم تكلمه حتى توفيت وعاشت بعد النبي صلى الله عليه وسلم ستة أشهر فلما توفيت دفنها زوجها علي ليلا ولم يؤذن بها أبا بكر وصلى عليها

[2] سنن الترمذي ج ۴ ص ۱۵۷ ح ۱۶۰۹ حدثنا بذلك علي بن عيسى قال حدثنا عبد الوهاب بن عطاء حدثنا محمد بن عمرو عن أبي سلمة عن أبي هريرة أن فاطمة جاءت أبا بكر وعمر رضي الله عنهما تسأل ميراثها من رسول الله صلى الله عليه وسلم فقالا سمعنا رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول إني لا أورث قالت والله لا أكلمكما أبدا فماتت ولا تكلمهما

[3] ترمذی در ذیل حدیث قبلش، به این روایت اشاره کرده و سندش را حسن دانسته است:
«وحديث أبي هريرة حديث حسن غريب من هذا الوجه.» سنن الترمذي ج ۴ ص ۱۵۷ ح ۱۶۰۸

[٤] صحيح الترمذی، ج ۲ ص ۲۱۴ ح ۱۶۰۹ پی دی اف

ششم: وصیت ابوبکر و عمر به دفن شدن در حجره ی رسول خدا صلى الله عليه وآله

ابوبکر و عمر طبق وصیت خودشان در حجره ی رسول خدا صلى الله عليه وآله در کنار آن حضرت دفن شدند.

ابن سعد از عروه بن زبیر و قاسم بن محمد (دو تن از نوادگان ابوبکر) روایت کرده است که گفتند:

« ابوبکر به عایشه وصیت کرد که در کنار رسول خدا صلى الله عليه وآله دفن شود؛ پس هنگامی که وفات یافت، قبری برایش کنده شد و سرش نزد شانه های رسول خدا صلى الله عليه وآله قرار داده شد و لحد او به لحد رسول خدا صلى الله عليه وآله متصل شد. پس قبر اینجاست.»[۱]

بخاری نیز در صحیحش چنین روایت کرده است:

«[عمر بن خطّاب به فرزندش عبدالله گفت:] نزد عایشه برو و بگو: عمر سلام می رساند ـ و نگو: امیرالمؤمنین؛ چرا که من امروز امیر مؤمنان نیستم ـ و از شما اجازه می خواهد که در کنار پیامبر خدا و رفیقش ابوبکر به خاک سپرده شود.

عبدالله نزد عایشه رفته سلام کرد و اجازه ورود خواست. وقتی که وارد شد، دید که عایشه نشسته و گریه میکند. به او گفت: عمر خدمتتان سلام می رساند و از شما می خواهد که اجازه بدهید در نزد دو رفیقش دفن شود.

عایشه گفت: آنجا را برای دفن خودم در نظر گرفته بودم، ولی اکنون او را بر خود ترجیح می دهم. عبدالله برگشت. مردم وقتی او را دیدند گفتند: عبدالله دارد می آید. عمر گفت: مرا بلند کنید. مردی او را به خود تکیه داده و بلند کرد. عمر پرسید: چه خبر؟ عبدالله گفت: آنچه را که امیر المؤمنین می خواست اجازه داد.

عمر گفت: الحمدلله، هیچ چیزی برای من مهم تر از این آرامگاه نبود.»[۲]

ابن حجر از ابن بطال نقل می کند که وی با استدلال به روایت بخاری، می گوید:

---

[۱] الطبقات الكبرى ج ۳ ص ۲۰۹ أخبرنا محمد بن عمر قال أخبرنا أبو بكر بن عبد الله بن أبى سيرة عن عمر بن عبد الله بن عروة أنه سمع عروة والقاسم بن محمد يقولان أوصى أبو بكر عائشة أن يدفن إلى جانب رسول الله صلى الله عليه وسلم فلما توفى حفر له وجعل رأسه عند كتفى رسول الله صلى الله عليه وسلم وألصق اللحد بقبر رسول الله صلى الله عليه وسلم فقبر هناك

[۲] صحيح البخارى ج ۳ ص ۱۳۵۵ ح ۳۴۹۷ انطلق إلى عائشة أم المؤمنين فقل يقرأ عليك عمر السلام ولا تقل أمير المؤمنين فإنى لست اليوم للمؤمنين أميرا وقل يستأذن عمر بن الخطاب أن يدفن مع صاحبيه فسلم واستأذن ثم دخل عليها فوجدها قاعدة تبكى فقال يقرأ عليك عمر بن الخطاب السلام ويستأذن أن يدفن مع صاحبيه فقالت كنت أريده لنفسى ولأوثرن به اليوم على نفسى فلما أقبل قيل هذا عبد الله بن عمر قد جاء قال ارفعونى فأسنده رجل إليه فقال ما لديك قال الذى تحب يا أمير المؤمنين أذنت قال الحمد لله ما كان من شىء أهم إلى من ذلك

«عمر فقط به این خاطر که آنجا خانه ی عایشه بود و در آنجا حق داشت، از او اجازه خواست.»[۱]

سپس ابن حجر، نظر ابن بطال را مورد نقد قرار داده و می نویسد:

«استدلال کرده به آن و به رخصت طلبی عمر از عایشه بر دفن شدن در حجره شریفه بر اینکه او مالک خانه بوده؛ و در آن تامل است، بلکه واقع مطلب این است که او مالک منفعت خانه بود به سکونت در آن و منزل دادن. و سکونت در آن هم میراث نمی شود، و حکم همسران پیامبر ﷺ مانند زنان معتده و صاحب عده می باشد؛ چون که ایشان بعد از پیامبر ﷺ حق شوهر کردن را ندارند.»[۲]

ابن حجر در جای دیگر، شاهدی برای تأیید نظر خویش آورده و می نویسد:

« این موضوع که ورثه ایشان از آنها منازلشان را وارث نشدند، عدم ملکیت را تأیید می کند و اگر خانه ها ملک آنها بود، هر آینه به ورثه ایشان منتقل می شد و در ترک وارثین آنها حقوقشان را دلالت بر این است و برای همین منازلشان بعد از مرگشان به مسجد النبی ﷺ اضافه شد و جزء مسجد گردید برای عموم نفع آن برای مسلمین، چنانچه شد در آنچه که بر ایشان از مخارج و نفقه ها صرف می شد، و خدا داناتر است.»[۳]

بدر الدین عینی نیز به عدم تملک عایشه بر خانه ی مورد سکونتش اعتراف کرده و می نویسد:

«در حدیث عایشه گوید: "زمانی که پیامبر خدا ﷺ کسالتش سنگین شد، همسران آن حضرت اجازه گرفتند که در خانه من پرستاری کنند." خانه را به خودش نسبت داد و دلیل آن این بود که سکونت همسران پیامبر ﷺ در خانه های پیامبر، از خصایص و ویژگی های او بود؛ پس چون آنها برای محبوس بودن در منازلشان مستحق نفقه و خرجی شدند، مادامی که زنده باشند مستحق سکونت شدند، پس بخاری آگاهی داده به سوق

---

[۱] فتح الباری ج ۳ ص ۲۵۸ قال بن بطال إنما استأذنها عمر لأن الموضع كان بيتها وكان لها فيه حق

[۲] فتح الباری ج ۷ ص ٦٦ استدل به وباستئذان عمر لها على ذلك على انها كانت تملك البيت وفيه نظر بل الواقع انها كانت تملك منفعته بالسكنى فيه والاسكان ولا يورث عنها وحكم أزواج النبی صلى الله عليه وسلم كالمعتدات لانهن لا يتزوجن بعده صلى الله عليه وسلم

[۳] فتح الباری ج ٦ ص ۲۱۱ ويؤيده أن ورثتهن لم يرثن عنهن منازلهن ولو كانت البيوت ملكا لهن لانتقلت إلى ورثتهن وفی ترك ورثتهن حقوقهم منها دلالة على ذلك ولهذا زيدت بيوتهن فی المسجد النبوی بعد موتهن لعموم نفعه للمسلمين كما فعل فيما كان يصرف لهن من النفقات والله أعلم

احادیث این موضوع و آن هفت حدیث است بنابر اینکه به این نسبت محقق میشود دوام استحقاق سکونت آنها در خانه ها، مادامی که زنده باشند.»[۱]

خلاصه ی سخن اینکه، عامه معتقدند:

یا موضع قبر حضرت رسول صلی الله علیه وآله تا وقت وفات بر ملکیت آن حضرت باقی بود.

و یا اینکه می گویند: در زمان حیات از ملکیت حضرت رسول صلی الله علیه وآله خارج شد و به عایشه منتقل شد، که در این صورت از این دو حال خارج نیست:

اول: یا به سبب میراث به دیگران (از جمله عایشه) رسید.

دوم: یا اینکه صدقه بود (بر فرض اینکه پیغمبر بقول عامه ارث باقی نمی گذارد).

حالت اول: اگر میراث بود، پس جایز نبود ابوبکر و عمر دستور دهند که آنها را در حجره پیامبر صلی الله علیه وآله دفن کنند مگر بعد از اجازه ی ورثه. و در هیچ روایتی (از شیعه و سنی) نقل نشده است که ابوبکر و عمر از ورثه رخصت طلبیده باشند یا خریده باشند (غیر از عایشه).

حالت دوم: اگر صدقه بود، باید که از مسلمانان خریده باشند یا رضایتی تحصیل کرده باشند که در این حالت هم خبری وجود ندارد.

بنا بر صورت دوم که بگوییم در زمان حیات حضرت، ملک عایشه شده بود، بایستی در این باب، حجت و شاهدی از عایشه طلب کنند، چنانچه از حضرت فاطمه علیها السلام درباره ی فدک طلب کردند، ولی از عایشه حجت و شاهدی طلب نکردند.

ممکن است عامه بگویند که ابوبکر و عمر به ازای مهر دخترهای خود در آن خانه مدفونند. باید در جواب گفت که تا حضرت رسول صلی الله علیه وآله مهر زنان را نمی داد، آن زنها بر آن حضرت حلال نمی شدند. خداوند در قرآن می فرماید:

﴿ یا أَیهَا النَّبِی إِنَّا أَحْلَلْنَا لَک أَزْوَاجَک اللَّاتِی آتَیتَ أُجُورَهُنَّ وَمَا مَلَکتْ یمِینُک مِمَّا أَفَاءَ اللَّـهُ عَلَیک . ﴾

«ای پیامبر! ما همسران تو را که مهرشان را پرداخته‌ای برای تو حلال کردیم، و همچنین کنیزانی که از

[۱] عمدة القاری ج ۱۵ ص ۲۹ قالت لما ثقل رسول الله صلی الله علیه وسلم استأذن أزواجه أن یمرض فی بیتی فأذن له . . . مطابقته للترجمة فی قولها : (فی بیتی) ، حیث أسندت البیت إلی نفسها ، ووجه ذلك أن سکنی أزواج النبی صلی الله علیه وسلم فی بیوت النبی صلی الله علیه وسلم من الخصائص ، فلما استحققن النفقة لحبسهن استحققن السکنی ما بقین ، فنبه البخاری بسوق أحادیث هذا الباب وهی سبعة علی أن هذه النسبة تحقق دوام استحقاق سکناهن للبیوت ما بقین .

طریق غنایمی که خدا به تو بخشیده است مالک شده‌ای.»[۱]

از مطالب فوق نتیجه می گیریم که :

اولاً: ابو بکر و عمر در مکان غصبی دفن شده اند.

ثانیاً: بدون اجازه داخل خانه شدند و خدا نهی کرده است از داخل شدن در خانه آن حضرت بدون اجازه.[۲]

ثالثاً: ابوبکر و عمر عملا با حدیثی که برای غصب فدک جعل کرده بودند، مخالفت نموده اند.

---

[۱] احزاب: ۵۰

[۲] نور: ۲۷ و احزاب: ۵۳

بخش چهارم: سیره ی تند عمر بن خطاب در برخورد با زنان

با بررسی سطحی در زندگی عمر بن خطاب، به این نکته پی خواهیم برد که وی در هیچ یک از دوره های زندگی اش رفتار شایسته ای با زنان نداشته است؛ چه آن زمان که مشرک بود، چه آن زمان که مسلمان شد و چه آن زمان که بر مردم حکومت می کرد.

موارد متعددی می توان برای هر یک از این موارد ذکر کرد؛ ولی به اختصار به چند مورد اشاره می کنیم.

مورد یکم: عمر خواهرش را کتک زد

ضیاء مقدسی روایت کرده است که:

«عمر نزد آن دو (خواهر و همسر خواهرش) رفت؛ خباب نیز آنجا بود و هنگامی که احساس کرد عمر به آنجا می آید، در خانه پنهان شد. عمر گفت: این سر و صداها چیست؟ ـ آنان سوره طه را تلاوت می کردند ـ پاسخ دادند: چیزی جز سخنانی که به هم می گفتیم نبود. عمر گفت: شاید شما از دین بیرون رفته اید؟

شوهر خواهرش پاسخ داد: ای عمر، اگر حق در غیر دین تو باشد، چه خواهی کرد؟

عمر به او حمله کرد و او را لگد کوب نمود. خواهرش آمد تا از شوهرش دفاع کند؛ اما عمر با دست بر صورت او کوبید که صورتش خونین شد.»[1]

این روایت را ضیاء مقدسی در صحیحش آورده و دکتر عبد الملک بن دهیش سندش را حسن دانسته است.[2]

مورد دوم: عمر، زنان سوگوار را در حضور پیامبر صلی الله علیه وآله کتک زد

احمد بن حنبل و حاکم نیشابوری روایت کرده اند که:

«ابن عباس گفت: هنگامی که عثمان بن مظعون از دنیا رفت، زنی گفت: بهشت بر تو گوارا باد ای عثمان بن مظعون. پس رسول خدا صلی الله علیه وآله خشمگینانه به او نگاه کرد و فرمود: از کجا می دانی؟ گفت: ای رسول خدا، او جنگاور و همنشین شما بود. پس رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: به خدا قسم، من رسول خدا هستم ﴿ولی نمیدانم [در آخرت] با من چگونه عمل می شود﴾ پس مردم بر عثمان ترسیدند. سپس هنگامی که زینب دختر رسول خدا صلی الله علیه وآله از دنیا رفت، فرمود: خداوند او را به سلف صالح عثمان بن مظعون ملحق نمود. زنان با شنیدن این سخن پیامبر صلی الله علیه وآله گریستند.

---

[۱] فمشى إليهما ذامرا قال إسحاق يعني متغضبا حتى دنا من الباب قال وعندهما رجل يقال له خباب يقريهما سورة (طه) قال فلما سمع خبا حس عمر دخل تحت سرير لهما فقال ما هذه الهينمة التي سمعتها عندكم قالا ما عدا حديثا تحدثنا بيننا فقال لعلكما قد صبوتما وتركتما دينكما الذي أنتم عليه فقال ختنه يا عمر أرأيت إن كان الحق في غير دينك قال فأقبل على ختنه فوطئه وطئا شديدا قال فدفعته أخته عن زوجها فضرب وجهها فدمهي وجهها

١ الأحاديث المختارة ج ٧ ص ١٤٠-١٤٢ ح ٢٥٧٣ قال المحقق: إسناده حسن لشاهده

عمر با تازیانه ای که در دستش بود در حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله آغاز به کتک زدن زنان نمود. پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله تازیانه را از دست او گرفت و فرمود: آرام باش، تو را با این زن ها چکار؛ بگذار گریه کنند. سپس به زن ها فرمود: گریه کنید؛ ولی از ناله های شیطانی (ناله هایی که با گناه و اعتراض به خداوند همراه است) بر حذر باشید.»[۱]

سند این روایت را احمد شاکر، محقق کتاب مسند احمد، تصحیح کرده است.[۲]

مورد سوم: عمر، خواهر ابوبکر و دیگر زنانی را که در خانه عایشه جمع شده بودند، کتک زد

ابن شبه نمیری روایت کرده است که:

«سعید بن مسیب گفت: هنگامی که ابوبکر از دنیا رفت، عایشه به عزاداری و گریه پرداخت، عمر درِ خانه عایشه آمد و زنان را از گریه و عزاداری نهی کرد؛ ولی زن ها گوش نکردند. عمر به هشام بن ولید دستور داد تا وارد خانه شود و خواهر ابوبکر را بیرون بیاورد. عایشه هنگامی که سخن عمر را شنید به هشام گفت: من بر خانه ام از تو سزاوارترم. عمر به هشام گفت: به تو اجازه می دهم داخل خانه شوی. هشام داخل خانه شد و امّ فروه خواهر ابوبکر را بیرون آورد و نزد عمر برد. عمر تازیانه را به حرکت در آورد و ضرباتی چند بر پیکرش نواخت. زنان هنگامی که این خبر را شنیدند، متفرق شدند.»[۳]

---

[۱] المستدرك على الصحيحين ج ۳ ص ۲۱۰ ح ۴۸۶۹ عن بن عباس قال لما مات عثمان بن مظعون قالت امرأة هنيئا لك الجنة عثمان بن مظعون فنظر رسول الله صلى الله عليه وسلم إليها نظر غضبان فقال وما يدريك قالت يا رسول الله فارسك وصاحبك فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم والله انى رسول الله وما أدرى ما يفعل بي سأشفق الناس على عثمان فلما ماتت زينب ابنة رسول الله صلى الله عليه وسلم قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الحقي بسلفنا الصالح الخير عثمان بن مظعون فبكت النساء فجعل عمر يضربهن بسوطه فأخذ رسول الله صلى الله عليه وسلم بيده وقال مهلا يا عمر ثم قال ابكين وإياكن ونعيق الشيطان

[۲] مسند احمد ، ج ۲ ص ۵۳۰-۵۳۱ ح ۲۱۲۷ پی دی اف/ قال الشاکر: إسناده صحيح

[۳] حدثنا عثمان بن عمر قال أنبأنا يونس يعني ابن زيد عن الزهري عن سعيد بن المسيب أن أبا بكر رضي الله عنه لما توفي أقامت عليه عائشة رضي الله عنها النوح فأقبل عمر رضي الله عنه حتى قام ببابها فنهاها ومن معها عن البكاء على أبي بكر فأبين أن ينتهين فقال عمر لهشام بن الوليد ادخل فأخرج إلي ابنة أبي قحافة أخت أبي بكر فقالت عائشة لهشام حين سمعت ذلك من عمر إني أحرج عليك بيتي فقال عمر لهشام أدخل فقد أذنت لك فدخل فأخرج أم فروة بنت أبي قحافة إلى عمر رضي الله عنه فعلاها بالدرة فضربها ضربات فتفرق النوائح لما سمعن ذلك فقال عمر رضي الله عنه أترون أن يعذب أبو بكر رضي الله عنه ببكائكن إن رسول الله قال فإن الميت ليعذب ببكاء أهله عليه

برنامه ی جوامع الکلم حکم به صحت سند این روایت داده است.[۱]

نکته اینکه مراسیل سعید بن مسیب به اجماع علمای اهل سنت، صحیح هستند.

ابن حجر عسقلانی در شرح این روایت بریده شده ی صحیح بخاری «وقد أخرج عمر أخت أبی بکر حین ناحت؛ یعنی عمر، خواهر ابوبکر را هنگامی که گریه و نوحه می کرد، از خانه بیرون آورد»، می نویسد:

«ابن سعد در طبقاتش با سند صحیح از سعید بن مسیب نقل می کند که گفت: هنگامی که ابوبکر از دنیا رفت، عایشه مجلس عزاداری برپا کرد؛ خبر به عمر رسید؛ پس او آنان را از گریه و عزاداری منع کرد؛ ولی زن ها نپذیرفتند. عمر به هشام بن ولید گفت: برو داخل خانه و امّ فروه را بیرون بیاور!

هنگامی که هشام وارد خانه شد، ضرباتی با تازیانه بر بدن امّ فروه نواخت که بقیه زن ها گریختند. اسحاق بن راهویه به شکل دیگری این قصه را نقل کرده است و در آخرش می گوید: زنان را یکی پس از دیگری از خانه ابوبکر بیرون می آوردند و عمر آنان را با تازیانه می زد. سپس مؤلف کتاب، حدیث ابوهریره را ذکر کرده است درباره ی تصمیم به آتش زدن خانه ها بر سر کسانی که در نماز حاضر نمی شوند.»[۲]

مورد چهارم: عمر، زنانی را که در خانه ی ام المومنین میمونه جمع شده بودند، کتک زد

عبد الرزاق با سندش روایت کرده است که:

«زمانی که خالد بن ولید (در زمان خلافت عمر) از دنیا رفت، زنان در خانه میمونه همسر رسول خدا صلی الله علیه وآله گردآمدند و بر وی گریه می کردند. عمر تازیانه به دست همراه ابن عباس از راه رسید و خطاب به ابن عباس گفت: ای عبدالله! بر امّ المؤمنین میمونه وارد شو و او را امر کن حجاب بپوشد و بگو زنانی که در خانه جمع شده اند نزد من بیایند.

---

[۱] أخبار المدینة ج ۱ ص ۳۵۸ ح ۱۱۰۳ حکم برنامه ی جوامع الکلم: إسناده متصل ، رجاله ثقات

[۲] فتح الباري ج ۵ ص ۷۴ در شرح ح ۲۲۸۶ وصله بن سعد في الطبقات بإسناد صحيح من طريق الزهري عن سعيد بن المسيب قال لما توفي أبو بكر أقامت عائشة عليه النوح فبلغ عمر فنهاهن فأبين فقال لهشام بن الوليد أخرج إلى بيت أبي قحافة يعني أم فروة فعلاها بالدرة ضربات فتفرق النوائح حين سمعن بذلك ووصله إسحاق بن راهويه في مسنده من وجه آخر عن الزهري وفيه فجعل يخرجهن امرأة امرأة وهو يضربهن بالدرة ثم ذكر المصنف حديث أبي هريرة في إرادة تحريق البيوت على الذين لا يشهدون الصلاة

ابن عباس می گوید: زنان خارج شدند و عمر آن ها را با تازیانه می زد. همین طور که عمر زنان را می زد، پوشش یکی از زنان افتاد. به عمر گفتند: پوشش (چادرش) از سرش افتاد (رهایش کن). عمر گفت: شما را با او چکار؟ [پس از این گریه ها] او احترامی ندارد.»[۱]

مورد پنجم: عمر زنش را نیمه شب کتک زد

«از اشعث بن قیس نقل شده است که گفت: شبی مهمان عمر بودم. نیمه های شب، عمر از جایش حرکت کرد و زنش را کتک می زد! بین آن دو قرار گرفته و مانع شدم. هنگامی که عمر به رختخوابش برگشت، گفت: ای اشعث! سخنی از من بشنو که از رسول خدا ﷺ شنیده ام: کسی که همسرش را می زند از وی نمی پرسند که چرا او را کتک زدی!!! و همیشه پس از خواندن نماز وتر بخواب؛ ولی سومی را فراموش کردم.»[۲]

این روایت را ابن ماجه نقل کرده و برنامه ی جوامع الکلم حکم به صحت سندش داده[۳]، حاکم و ذهبی نیز تصحیح کرده اند[٤] و ضیاء مقدسی در صحیحش آورده و محققش دکتر عبد الملک بن دهیش یکی از اسنادش را تحسین کرده است.[۵]

مورد ششم: عمر کنیزها را به خاطر داشتن حجاب کتک می زد

محمد ناصرالدین ألبانی می نویسد:

«ابن منذر گفته: ثابت است که عمر به کنیزی که مقنعه می پوشید می گفت: سرت را برهنه کن و خودت را به زنان آزاده شبیه نکن و او را با تازیانه می زد. این روایت صحیح است.

---

[۱] مصنف عبد الرزاق ج ۳ ص ۵۵۷ ح ۶۶۸۱ عبد الرزاق عن بن عيينة عن عمرو بن دينار قال لما مات خالد بن الوليد اجتمع في بيت ميمونة نساء يبكين فجاء عمر ومعه بن عباس ومعه الدرة فقال يا أبا عبد الله ادخل على أم المؤمنين فأمرها فلتحتجب واخرجهن علي قال فجعل يخرجهن عليه وهو يضربهن بالدرة فسقط خمار امرأة منهن فقالوا يا امير المؤمنين خمارها فقال دعوها ولا حرمة لها كان معمر يعجب من قوله لا حرمة لها

[۲] حدثنا محمد بن يحيى والحسن بن مدرك الطحان قالا ثنا يحيى بن حماد ثنا أبو عوانة عن داود بن عبد الله الأودي عن عبد الرحمن المسلمي عن الأشعث بن قيس قال ضفت عمر ليلة فلما كان في جوف الليل قام إلى امرأته يضربها فحجزت بينهما فلما أوى إلى فراشه قال لي يا أشعث احفظ عني شيئا سمعته عن رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يسأل الرجل فيم يضرب امرأته ولا تنم إلا على وتر ونسيت الثالثة

[۳] سنن ابن ماجه ج ۱ ص ۶۳۹ ح ۱۹۸۶ حکم برنامه ي جوامع الكلم: إسناده متصل ، رجاله ثقات

[٤] المستدرك على الصحيحين ج ۴ ص ۱۹۴ ح ۷۳۴۲

[۵] الأحاديث المختارة ج ۱ ص ۱۸۸-۱۸۹ ح ۹۴ و ۹۵ قال عبد الملك بن دهيش: إسناده حسن

ابن ابی شیبه از قتاده از انس نقل کرده است که عمر کنیزی را دید که مقنعه پوشیده بود؛ او را کتک زد و گفت: خودت را به زنان آزاده شبیه مگردان. می گویم: سند این روایت صحیح است و آن را زهری نیز از انس نقل کرده که سند آن نیز صحیح است، البته اگر زهری از انس شنیده باشد.

مختار بن فلفل نیز از أنس بن مالک نقل کرده است که گفت: کنیزی از کنیزان مهاجر یا انصار با بدن پوشیده و مقنعه بر سر نزد عمر رفت. عمر پرسید: آیا آزاد شده ای؟ گفت: نه. عمر گفت: پس این روسری و مقنعه چیست؟! آن را از سرت بردار؛ چون این پوشش مخصوص زنان آزاده و مؤمن است. کنیز لحظه ای اهمال کرد؛ پس عمر از جایش برخاست و با تازیانه بر سرش زد تا روسری را بردارد. می گویم: این حدیث با شرط مسلم صحیح است.»[۱]

مورد هفتم: سقط جنین از ترس عمر

عبد الرزاق با سند معتبر مرسل روایت کرده است که:

«حسن بصری گفت: عمر زنی را که نزد وی در رفت و آمد بود احضار کرد. آن زن پس از شنیدن خبر فریاد زد: وای بر من، مرا با عمر چکار! در بین راه که می آمد، ناگهان درد زایمان آن زن را فرا گرفت؛ وارد خانه ای شد؛ فرزندش را به دنیا آورد؛ اما آن کودک دو بار فریاد زد و مرد.»[۲]

---

[۱] إرواء الغليل في تخريج أحاديث منار السبيل ، ج ۶ ص ۲۰۳-۲۰۴ ح ۱۷۹۶ سایت شامله / (قال ابن المنذر : ثبت " أن عمر قال لأمة رآها متقنعة : اكشفي رأسك ولا تشبهي بالحرائر وضربها بالدرة ") صحيح .
أخرجه ابن أبي شيبة في " المصنف " (۲ / ۸۲ / ۱) : حدثنا وكيع قال : حدثنا شعبة عن قتادة عن أنس قال: " رأى عمر أمة لنا مقنعة فضربها وقال : لا تشبهين بالحرائر " . قلت : وهذا إسناد صحيح
ثم قال: حدثنا عبد الأعلى عن معمر عن الزهري عن أنس به . قلت : وهذا سند صحيح إن كان الزهري سمعه من أنس .
حدثنا علي بن مسهر عن المختار بن فلفل عن أنس بن مالك قال : " دخلت على عمر بن الخطاب أمة قد كان يعرفها لبعض المهاجرين أو الأنصار وعليها جلباب متقنعة به فسألها : عتقت ؟ قالت : لا : قال : فما بال الجلباب ؟ ! ضعيه عن رأسك إنما الجلباب على الحرائر من نساء المؤمنين فتلكأت فقام إليها بالدرة فضرب بها رأسها حتى ألقته عن رأسها " . قلت : وهذا سند صحيح على شرط مسلم ...
[۲] مصنف عبد الرزاق ج ۹ ص ۴۵۸ ح ۱۸۰۱۰ عبد الرزاق عن معمر عن مطر الوراق وغيره عن الحسن قال أرسل عمر بن الخطاب إلى امرأة مغيبة كان يدخل عليها فأنكر ذلك فأرسل إليها فقيل لها أجيبي عمر فقالت يا ويلها ما لها ولعمر قال فبينا هي في الطريق فزعت فضربهاالطلق فدخلت دارا فألقت ولدها فصاح الصبي صيحتين ثم مات

قطعیت این مطلب از دیدگاه عالمان اهل تسنن آن چنان بوده است که حتی در کتاب های فقهی نیز به آن استناد کرده اند.[1]

حتی عبد القادر عوده این واقعه را از وقایع مشهور تاریخ اسلام دانسته است.[2]

مورد هشتم: ادرار کردن زن از ترس عمر

عبد الرزاق با سند معتبر مرسل روایت کرده است که:

«ابراهیم بن طهمان نخعی گفت: عمر در بین صف های بانوان عبور می کرد، بوی خوشی از یکی از خانمها به مشامش رسید. گفت: اگر می دانستم که کدام زن خودش را خوشبو کرده است، با وی چنین و چنان می کردم. شما زنان باید خودتان را برای همسرتان خوشبو کنید و هنگام بیرون آمدن از منزل، لباس های کهنه بپوشید.

راوی می گوید: شنیدم زنی که خود را خوشبو کرده بود، از ترس خودش را نجس کرده بود.»[3]

---

[۱] المهذب في فقه الإمام الشافعي ج ۲ ص ۱۹۲ ؛ الكافي في فقه ابن حنبل ج ۴ ص ۶۰ و المغني في فقه الإمام احمد بن حنبل الشيباني ج ۸ ص ۳۳۸

[۲] التشريع الجنائي في الإسلام ج ۳ ص ۳۲۰ ومن الوقائع المشهورة فى هذا الباب أن عمر رضى الله عنه بعث إلى امرأة كان يدخل عليها ...

[۳] مصنف عبد الرزاق ج ۴ ص ۳۷۳-۳۷۴ ح ۸۱۱۷ عبد الرزاق عن بن عيينة عن الأعمش عن إبراهيم قال طاف عمر بن الخطاب في صفوف النساء فوجد ريحا طيبة من رأس امرأة فقال لو أعلم أيتكن هي لفعلت ولفعلت لتطيب إحداكن لزوجها فإذا خرجت لبست أطمار وليدتها قال فبلغني أن المرأة [التي] كانت تطيبت بالت في ثيابها من الفرق

بخش پنجم: هجوم به خانه ی حضرت زهرا سلام الله علیها

بر اساس روایات معتبر اهل سنت، حضرت زهرا علیها السلام بدون بیعت با ابوبکر و در حالی که از او غضبناک بود از دنیا رفت و بر اساس بعضی روایات معتبر، اصل وقوع تهدید به آتش زدن خانه ی حضرت زهرا علیها السلام قطعی است و طبق بعضی دیگر از روایات معتبر اهل سنت، تهدید عملی شده است، اما جزئیات دقیق ماجرا در کتب اهل سنت آنطور که باید ذکر نشده و به دست ما نرسیده است، که دلیلش حرمت نقل مشاجرات بین صحابه و عدم نقل مطاعن صحابه، به خصوص شیخین بوده است؛ از طرفی به اقرار بزرگان اهل سنت، حضرت زهرا علیها السلام به حضرت محسن علیه السلام حامله بودند و او را سقط کردند، البته بسیاری از آنها برایش علتی ذکر نکرده اند.

لذا بعد از ثبوت این مطالب، جایی برای استبعاد این واقعه باقی نمی ماند، به خصوص که عمر بن خطاب، شخصی تند خو بود و بارها زنانی را کتک زده بود.

سیره ی سیاسی عمر بن خطاب در برخورد با مخالفین

شایسته است ببینیم که موضع عمر بن خطاب در برابر دیگر مخالفین سیاسی اش چگونه بوده است، تا روشن شود که عملکرد او در مقابل تحصن کنندگان در خانه ی حضرت زهرا علیها السلام چگونه می توانست باشد.

عمر بن خطاب در سقیفه قسم خورد و گفت: «هرکس با ما مخالفت کند، می کشیمش!»

ابن حجر عسقلانی می نویسد:

«در آخر کتاب المغازی تألیف موسی بن عُقبه از ابن شهاب نقل شده است که ... عمر گفت: به خدا قسم هیچ کس با ما مخالفت نمی کند مگر اینکه می کشیمش !»[1]

ذهبی بسیاری از مطالب کتاب مغازی موسی بن عقبه را معتبر شمرده و یحیی بن معین نیز آن را از صحیح ترین کتاب ها در این موضوع دانسته است:

«و اما کتاب مغازی موسی بن عقبه در مجلد بزرگ نیست؛ روایاتش را شنیدیم و اغلب آن ها صحیح و مرسل نیکو هستند ... یحیی بن معین همواره می گفت: کتاب موسی بن عقبه از زهری از صحیح ترین این کتاب ها است.»[2]

دکتر محمد السید الوکیل (استاد تاریخ در جامعه الاسلامیه مدینه منوره) نیز می نویسد :

«خلیفه ی دوم (عمر بن الخطاب) چندین بار بر کشتن مخالفین تاکید می کند، چه یک نفر باشند و چه بیشتر؛ چرا که او می دانست نتیجه ی این اختلاف تلخ است و کسانی که تلخی آن را خواهند چشید، مسلمانان هستند ... بنابراین کشتن یک یا دو یا سه نفر به منظور بقای اسلام و این که حکومت اسلام سربلند بماند و کرامتش تمام و کمال حفظ شود و پرچم حق برافراشته شود و کلمة الله در اوج بماند اشکالی ندارد، حتی اگر این افراد از بزرگان صحابه باشند.»[3]

---

[۱] فتح الباري ج ۷ ص ۳۱ ووقع في اخر المغازي لموسى بن عقبة عن بن شهاب ... قال فقال عمر لا والله لا يخالفنا أحد الا قتلناه

[۲] سير أعلام النبلاء ج ۶ ص ۱۱۶-۱۱۷ وأما مغازي موسى بن عقبة فهي في مجلد ليس بالكبير سمعناها وغالبها صحيح ومرسل جيد ... كان يحيى بن معين يقول كتاب موسى بن عقبة عن الزهري من اصح هذه الكتب

[۳] جولة تاريخية فى عصر الخلفاء الراشدين (دراسة وصفية تحليلية لأحداث تلك الفترة)، ص۳۱۰ پی دی اف / إن الخليفة يؤكد أكثر من مرة على قتل المخالفين سواء كانوا واحدا أم أكثر لأنه - رضي الله عنه - كان يعلم أن ثمرة هذا الخلاف مرة ، وأن

آغاز ماجرای هجوم

ماجرای هجوم به خانه حضرت زهرا علیها السلام از آنجا آغاز می شود که امیرالمومنین علیه السلام به همراه زبیر و سایر پیروانشان در خانه شان تجمع می کنند و با ابوبکر بیعت نمی کنند. عمر بن خطاب گفته است:

«زمانی که پیامبر صلی الله علیه و آله وفات کرد، همه ی انصار با ما مخالفت کردند و برای تعیین خلیفه ای جدید در سقیفه ی بنی ساعده جمع شدند و نیز علی علیه السلام و زبیر و همراهانشان با ما مخالفت کردند ... .»[1]

زمان و کیفیت وقوع ماجرا

از آنجایی که تقدم و تأخر زمانی ماجراهای بعد از سقیفه و جزئیات آن ها در کتب اهل سنت به روشنی بیان نشده است، به ناچار خلاصه ی آن ها را بر اساس روایات شیعه بیان می کنیم و البته این کار خالی از لطف هم نیست و تناقضات و اشکالات ظاهری روایات فاطمیه و بعضی از شبهاتی را که مخالفین همواره مطرح می کنند را حل می کند.

خلاصه ی ماجرا این است: بعد از اینکه همه با ابوبکر بیعت می کنند – چه از سر اختیار و چه از سر اکراه – ، امیر المومنین علیه السلام شبانه به همراه حضرت زهرا علیها السلام و فرزندانش به خانه های اهل بدر از مهاجران و انصار می رود و ضمن یادآوری حق خود، از آن ها می خواهد که صبح زود با سرهای تراشیده و شمشیر به دست با ایشان بیعت کنند و تا دم مرگ یاری اش کنند، اما صبح هنگام جز چهار نفر؛ یعنی سلمان، ابوذر، مقداد و زبیر کسی به عهدش وفا نمی کند و این کار را سه شب تکرار کردند، ولی نتیجه همان شد.

امیر المومنین علیه السلام بعد از آن خانه نشینی اختیار کرد و طبق وصیت رسول خدا صلی الله علیه و آله به جمع آوری قرآن و نوشتن تفسیرش مشغول شد و چون ابوبکر به دنبال حضرت فرستاد تا بیعت کند، امیرالمومنین علیه السلام فرمودند: من مشغول جمع آوری قرآن هستم و قسم خورده ام که تا پایان جمع آوری آن فقط برای اقامه ی نماز عبا بر دوش بیندازم و مشغول کار دیگری نشوم؛ لذا آن ها هم چند روزی در مورد حضرت علی علیه السلام (و شیعیان گوش به فرمانش) سکوت اختیار کردند.

الذين سيتجرعون مرارتها هم المسلمون ..... فلا بأس إذا بقتل رجل أو رجلين أو ثلاثة -ولو كانوا من كبار الصحابة -فی سبيل البقاء على الإسلام ودولته مرفوعة الرأس ، موفورة الكرامة ، ترفع راية الحق وتعلى كلمة الله

[1] صحيح البخاري ج ۶ ص ۲۵۰۵ ح ۶۴۴۲ حين توفى الله نبيه صلى الله عليه وسلم أن الأنصار خالفونا واجتمعوا بأسرهم في سقيفة بني ساعدة وخالف عنا علي والزبير ومن معهما

بعد از گذشت چند روز و اتمام کار جمع آوری قرآن و نوشتن تأویل آیاتش، امیر المومنین علیه‌السلام آن را در پارچه ای پیچید و با خود به مسجد برد تا آن را ارائه دهد و در ضمن آن، در میان مردم با صدای بلند حق خویش را یادآوری نمود و طلب یاری کرد، اما صدایی از کسی برنخاست. در آن هنگام عمر گفت: آنچه از قرآن در نزد ماست (قرآن بدون تأویل و تفسیر) ما را از آنچه که تو به آن دعوت می کنی بی نیاز می کند. پس امیرالمومنین علیه‌السلام به خانه برگشت.

پس از بازگشت حضرت علی علیه‌السلام از مسجد، عمر به ابوبکر گفت: کسی را دنبال علی علیه‌السلام بفرست تا بیعت کند؛ زیرا تا او بیعت نکند هیچ اعتباری به کار ما نیست و فقط در صورتی که او بیعت کند از شرّ او ایمن خواهیم شد.

پس ابوبکر به دنبال ایشان فرستاد تا بیعت کند، اما امیرالمومنین علیه‌السلام قبول نکردند و این اتفاق چندین بار تکرار شد تا اینکه کار به تهدید به سوزاندن خانه با اهلش کشید و سر انجام عمر تهدیدش را عملی کرد و قنفذ با افرادش به خانه هجوم بردند و امیرالمومنین علیه‌السلام را محاصره و دستگیر کردند و ریسمان به گردنش انداختند.

در این اثنا چون حضرت زهرا علیهاالسلام رفتند تا بین مهاجمین و امیرالمومنین علیه‌السلام حایل شوند، قنفذ با تازیانه بر بازوی حضرت و با تهِ غلاف شمشیر به سینه ایشان ضربه زد و آن حضرت را به چارچوب در کشید و در را چنان فشار داد که استخوان پهلوی مبارکش شکست و فرزند داخل رحمش سقط شد و از این رو حضرت زهرا علیهاالسلام پیوسته در بستر افتاد تا اینکه بر اثر ضربات و جراحات به شهادت رسید.

این واقعه احتمالا بعد از ماجرای غصب فدک و ایراد خطبه ی فدکیه بوده است و شاید علت هجوم و پافشاری ابوبکر و عمر بر بیعت گرفتن اجباری از امیرالمومنین علیه‌السلام به هر قیمتی، رسوا شدنشان در خطبه ی فدکیه بود و آنگاه بود که با خود گفتند: تا وقتی که امیرالمومنین علیه‌السلام بیعت نکند هیچ اعتباری به حکومتشان نیست و ممکن است آن حضرت به کمک حضرت زهرا علیهاالسلام مردم را علیه حکومت بشوراند.

ادامه ماجرا

امیرالمومنین علیه‌السلام را به زور برای بیعت بردند و چون آن حضرت حق خویش در خلافت را بیان نمودند، ابوبکر گفت (طبق روایات شیعه): « ما همه ی این ها را قبول داریم و خودمان از پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله شنیده ایم؛ اما پس از آن، رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمودند: خدا برای ما اهل بیت علیهم‌السلام، آخرت را بر دنیا ترجیح داده و نبوت و خلافت در ما اهل بیت جمع نمی شود! » چون ابوبکر این سخن را گفت، عمر، ابو عبیده جراح، سالم مولی ابی حذیفه و معاذ بن جبل نیز سخنش را تصدیق کردند[۱] و بعد از رد و بدل شدن سخنانی، سر انجام ابوبکر دستش را به عنوان بیعت بر روی دست مشت کرده ی امیرالمومنین علیه‌السلام کشید و سپس به اجبار از شیعیان آن حضرت نیز بیعت گرفتند و چون زبیر امتناع کرد، با او درگیر شدند و شمشیرش را شکستند و او را نیز مجبور به بیعت کردند.

در ادامه، اسناد و مدارک تهدید، هجوم و سقط شدن حضرت محسن علیه‌السلام از کتب اهل سنت را ارائه می دهیم.

---

[۱] طبق روایات شیعه، ابوبکر ، عمر، ابو عبیده جراح، معاذ بن جبل و سالم مولی ابی حذیفه اصحاب صحیفه ی ملعونه هستند و در حجة الوداع با یکدیگر پیمان بستند که نگذارند امیرالمومنین علیه‌السلام به خلافت برسند و خودشان خلافت را به دست بگیرند. حدیث صحیفه ی ملعونه اگرچه در کتب اهل سنت نیامده است (چون اساس مکتب سقیفه را ویران می کند)، اما مؤیدی دارد و آن اینکه وقتی به عمر گفتند که خلیفه تعیین کن، گفت: چه کسی را خلیفه کنم؟ ابو عبیده جراح که مرده، معاذ بن جبل مرده و سالم مولی ابی حذیفه نیز مرده است و اگر اینها زنده بودند شورا قرار نمیدادم!

أخبار المدينة ج ۲ ص ۶۱ ح ۱۴۹۶ حکم برنامه جوامع الکلم: إسناده حسن / البداية والنهاية ج ۶ ص ۳۳۶

تهدید به آتش زدن خانه ی حضرت زهرا عليها السلام

در کتب اهل سنت چهار روایت معتبر وجود دارد که تنها به تهدید به هجوم و آتش زدن خانه ی حضرت زهرا عليها السلام اشاره کرده و چیز بیشتری نگفته است.

روایت اول:

ابن ابی شیبه روایت کرده است که:

«هنگامی که مردم با ابی بکر بیعت کردند، علی (عليه السلام) و زبیر در خانه فاطمه (عليها السلام) به گفتگو و مشاوره می پرداختند و این مطلب به عمر بن خطاب رسید. او به خانه فاطمه (عليها السلام) آمد و گفت: ای دختر رسول خدا! محبوب ترین فرد برای ما پدر تو است و بعد از پدرت، خود تو ! ولی سوگند به خدا، این محبت مانع از آن نیست که اگر این افراد در خانه تو جمع شوند من دستور دهم خانه را بر آنها بسوزانند! این جمله را گفت و بیرون رفت. وقتی علی (عليه السلام) و زبیر به خانه بازگشتند، فاطمه (عليها السلام) به علی (عليه السلام) و زبیر گفت: عمر نزد من آمد و سوگند یاد کرد که اگر اجتماع شما تکرار شود، خانه را بر شماها بسوزاند. به خدا سوگند، آنچه را که قسم خورده است انجام می دهد؛ پس به خوبی بازگردید و تصمیمتان را قطعی نمایید و نزد من برنگردید؛ چنانچه آنان (علی و یاران او) از نزد فاطمه (عليها السلام) برگشتند و تا با ابوبکر بیعت نکردند، به خانه فاطمه (عليها السلام) باز نگشتند!»[۱]

با مطالعه ی همه ی روایات معتبر اهل سنت درباره ی واقعه ی هجوم، تحریفاتی که در این روایت برای سرپوش گذاشتن بر حقیقت اعمال شده، روشن خواهد شد.

---

[۱] مصنف ابن أبي شيبة ج ۷ ص ۴۳۲ ح ۳۷۰۴۵ حدثنا محمد بن بشر نا عبيد الله بن عمر حدثنا زيد بن أسلم عن أبيه أسلم أنه حين بويع لأبي بكر بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم كان علي والزبير يدخلان على فاطمة بنت رسول الله صلى الله عليه وسلم فيشاورونها ويرتجعون في أمرهم فلما بلغ ذلك عمر بن الخطاب خرج حتى دخل على فاطمة فقال يا بنت رسول الله صلى الله عليه وسلم والله ما من أحد أحب إلينا من أبيك وما من أحد أحب إلينا بعد أبيك منك وأيم الله ما ذاك بمانعي ان اجتمع هؤلاء النفر عندك إن أمرتهم أن يحرق عليهم البيت قال فلما خرج عمر جاؤوها فقالت تعلمون أن عمر قد جاءني وقد حلف بالله لئن عدتم ليحرقن عليكم البيت وأيم الله ليمضين لما حلف عليه فانصرفوا راشدين فروا رأيكم ولا ترجعوا إلي فانصرفوا عنها فلم يرجعوا إليها حتى بايعوا لأبي بكر

تصحیح روایت توسط علمای مکتب سقیفه

این روایت را چندین نفر از علمای بزرگ اهل سنت تصحیح نموده اند:

۱. شاه ولی الله دهلوی متوفای ۱۱۷۶ هـ

«أبو بکر عن أسلم بإسنادٍ صحیح علی شرط الشیخین أنه حین بویع لأبی بکرٍ ...»[۱]

۲. دکتر بشار عواد معروف

وی در پاورقی می نویسد :

«اثر صحیح ، أخرجه ابن ابی شیبة ۵۶۷/۱۴ ، وفیه قصة.»[۲]

۳. عمرو بن عبدالمنعم سلیم

وی در پاورقی می گوید:

« إسناده صحیح . أخرجه ابن ابی شیبة فی المصنف»[۳]

۴. دکتر علی محمد الصلابی

وی قسمت حساس روایت را سانسور کرده و سپس در ادامه در کمال پر رویی و وقاحت به شیعه تهمت زده است که آنها آن قسمت مربوط به تهدید عمر به آتش زدن خانه را به روایت اضافه کرده اند !!!

«و این ثابت و صحیح است و علاوه بر صحت سندش با روح آن نسل و این که خدا آن نسل را پاکیزه کرده است، هم خوانی دارد و رافضی ها در این روایت اضافه کرده اند و دروغ و تهمت و باطل بافی کرده اند و گفته اند که عمر گفت: اگر نزد تو این افراد جمع شدند، این خانه را بر سر آنان آتش میزنم ... زیرا آن ها تفرقه بین مسلمین را خواستند.»[٤]

---

[۱] إزالة الخفاء عن خلافة الخلفاء ، ج ۴ ص ۱۱۸ پی دی اف

[۲] تاریخ بغداد ت بشار ، ج ۶ ص ۷۵ ذیل رقم ۲۵۶۹ پی دی اف

[۳] المذکر والتذکیر والذکر ، ص ۴۱ رقم ۱۹ پی دی اف

[٤] وهذا هو الثابت الصحیح والذی مع صحة سنده ینسجم مع روح ذلك الجیل و تزکیة الله له ، وقد زاد الروافض فی هذه الروایة واختلفوا إفکا وبهتانا وزوراً ، وقالوا بأن عمر قال : إذا إجتمع عندك هولاء النفر فاحرق علیهم هذا البیت ؛ لأنهم أرادوا شقی عصی المسلمین ...

بعد در پاورقی هم گفته: «أخرجه ابن ابی شیبة : " المصنف " (۵۶۷/۱۴) ، وإسناده صحیح .»[۱]

۵. دکتر عبدالسلام بن محسن آل عیسی

وی روایت را ناقص نقل کرده و در پاورقی گفته است:

«صحیح من طریق ابن ابی شیبة. قال: حدثنا محمّد بن بشر نا عبید الله بن عمر ، حدثنا زید بن أسلم عن أبیه أسلم .»[۲]

۶. دکتر سعد بن ناصر بن عبدالعزیز الشثری

وی در تحقیق مصنف ابن ابی شیبه، در پاورقی، این روایت را صحیح دانسته است.[۳]

۷. شیخ حسن بن فرحان المالکی

«و گروه همراه علی علیه السلام هنگام بیعت عمر، نسبت به زمان بیعت ابوبکر کمتر بود، به خاطر این که از کنار علی علیه السلام پراکنده شدند، به سبب آنچه از نشانه های فتنه که منجر به حمله ور شدن به خانه ی فاطمه علیها السلام در ابتدای حکومت ابوبکر بود دیدند و بعضی از صحابه که با علی علیه السلام بودند، نسبت به بیعت با ابوبکر اکراه داشتند و به خاطر این دشمنی و درگیری (این قضیه با سند های صحیح ثابت است) ... .»[٤]

وی سپس در پاورقی می نویسد:

«من همواره گمان می کردم که داستان حمله دروغ است و صحیح نیست تا اینکه سند های قوی برایش پیدا کردم که از جمله آن ها نقلی است که ابن ابی شیبه در مصنف با سند صحیح از اسلم غلام عمر و غیر از

---

[۱] أسمى المطالب في سيرة أمير المؤمنين (ع) ، ج ۱ ص ۲۰۲ پی دی اف

[۲] دراسه النقدیه في المرویات الوارده في شخصیه عمر ، ج ۱ ص ۴۶۷ سایت شامله

[۳] المصنف لابن أبي شيبة (ت: الشثري)، ج ۲۱ ص ۱۴۳-۱۴۴ ح ۳۹۸۲۷ پی دی اف

[٤] وكان حزب علی كان أقل عند بيعة عمر منه عند بيعة أبی بكر الصديق نظراً لتفرقهم الأول عن علی بسبب ما رأوه من بوادر الفتنة التی انتهت بمداهمة بيت فاطمة فی أول عهد أبی بكر وإكراه بعض الصحابة الذين كانوا مع علي علی بيعة أبی بكر فكانت لهذه الخصومة والمداهمة (وهی ثابتة بأسانيد صحيحة) ...

آن آورده است؛ ولی آن گونه که افراطی های شیعه مبالغه می کنند نیست و آن گونه که افراطی های حنبلی نفی می کنند نیز نمی باشد.»[1]

تحریف روایت توسط علمای اهل سنت

تعدادی از علمای اهل سنت، تکه های همین روایت درباره ی تهدید به آتش زدن خانه را حذف یا تحریف کرده اند که این خود نشان از صحت سند روایت در نزد آن ها دارد:

۱. احمد بن حنبل متوفای ۲۴۱ هـ

«حدثنا محمد بن إبراهيم قثنا أبو مسعود قال نا معاوية بن عمرو قثنا محمد بن بشر عن عبيد الله بن عمر عن زيد بن اسلم عن أبيه قال لما بويع لأبى بكر بعد النبى ﷺ كان على والزبير بن العوام يدخلان على فاطمة فيشاورانها فبلغ عمر فدخل على فاطمة فقال يا بنت رسول الله ما أحد من الخلق أحب إلينا من أبيک وما أحد من الخلق بعد أبيک أحب إلينا منک وكلمها فدخل على والزبير على فاطمة فقالت انصرفا راشدين فما رجعا إليها حتى بايعا.»[2]

۲. ابن ابی عاصم الشیبانی متوفای ۲۸۷ هـ

«حدثنا أبو بكر بن أبى شيبة نا محمد بن بشر عن عبيد الله بن عمر عن زيد بن أسلم عن أبيه أن عمر قال لفاطمة رضى الله عنهما والله ما كان أحدا أحب إلى من أبيک ولا أحدا أحب إلى بعد أبيک منک»[3]

در حالی که وی در کتاب دیگرش همین روایت را با همین سند اما با نقل تهدید عمر به آتش زدن خانه نقل کرده است.[4]

۳. ابو عبد الله حاکم نیشابوری متوفای ۴۰۵ هـ

[١] قراءة في كتب العقائد ، المذهب الحنبلي نموذجا ، ص ۴۶ پی دی اف كنت أظن المداهمة مكذوبة لا تصح حتى وجدت لها أسانيد قوية منها ما أخرجه ابن ابى شيبة فى المصنف بسند صحيح عن أسلم مولى عمر وغير ذلك . لكن ليس كما يبالغ غلاة الشيعة وليس كما ينفي غلاة الحنابلة.

[٢] فضائل الصحابة لابن حنبل ج ١ ص ۳۶۴ ح ۵۳۲

[٣] الآحاد والمثاني ج ۵ ص ۳۶۰ ح ۲۹۵۲

[٤] المذكر والتذكير ج ١ ص ۹۱ ح ۱۹

«حدثنا مکرم بن أحمد القاضی ثنا أحمد بن یوسف الهمدانی ثنا عبد المؤمن بن علی الزعفرانی ثنا عبد السلام بن حرب عن عبید الله بن عمر عن زید بن أسلم عن أبیه عن عمر رضی الله عنه أنه دخل علی فاطمة بنت رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال یا فاطمة والله ما رأیت أحدا أحب إلی رسول الله صلی الله علیه وآله منک والله ما کان أحد من الناس بعد أبیک صلی الله علیه وآله أحب إلی منک هذا حدیث صحیح الإسناد علی شرط الشیخین ولم یخرجاه.»[1]

جالب اینکه ذهبی در تعلیقش بر این روایت، گفته است: «غریب عجیب» !!

۴. ابوبکر خطیب بغدادی متوفای ۴۶۳ هـ

« ... عن زید بن اسلم عن أبیه قال قال عمر بن الخطاب لفاطمة یا بنت رسول الله صلی الله علیه وآله ما کان أحد من الناس أحب إلینا من أبیک وما أحد بعد أبیک أحب إلینا منک.»[2]

۵. ابن عبد البر متوفای ۴۶۳ هـ

وی به جای کلمات حساس روایت، «چنین و چنان می کنم» قرار داده است:

«زید بن اسلم از پدرش نقل می کند که هنگامی که مردم با ابی بکر بیعت کردند، علی (علیه السلام) و زبیر در خانه فاطمه (علیهاالسلام) به گفتگو و مشاوره می پرداختند و این مطلب به عمر بن خطاب رسید. او به خانه فاطمه (علیهاالسلام) آمد و گفت: ای دختر رسول خدا! محبوب ترین فرد برای ما پدر تو است و بعد از پدرت، خود تو ! ولی سوگند به خدا این محبت مانع از آن نیست که اگر این افراد در خانه تو جمع شوند من دستور دهم خانه را بر آنها بسوزانند! این جمله را گفت و بیرون رفت. وقتی علی (علیه السلام) و زبیر به خانه بازگشتند. فاطمه (علیهاالسلام) به علی (علیه السلام) و زبیر گفت: عمر نزد من آمد و سوگند یاد کرد که اگر اجتماع شما تکرار شود، چنین و چنان میکند. به خدا سوگند، آنچه را که قسم خورده است انجام می دهد؛ پس به خوبی بازگردید و تصمیمتان را قطعی نمایید و نزد من برنگردید؛ چنانچه آنان (علی و یاران او) از نزد فاطمه (علیهاالسلام) برگشتند و تا با ابوبکر بیعت نکردند به خانة فاطمه (علیهاالسلام) باز نگشتند!»[3]

---

[۱] المستدرك علی الصحیحین ج ۳ ص ۱۶۸ ح ۴۷۳۶

[۲] تاریخ بغداد ج ۴ ص ۴۰۱ رقم ۲۳۰۰

[۳] الاستیعاب ج ۳ ص ۹۷۵ حدثنا محمد بن أحمد حدثنا محمد بن أیوب حدثنا أحمد بن عمرو البزار حدثنا أحمد بن یحیی حدثنا محمد بن نسیر حدثنا عبد الله بن عمر عن زید ابن أسلم عن أبیه أن علیا والزبیر کانا حین بویع لأبی بکر یدخلان علی فاطمة فیشاورانها ویتراجعان فی أمرهم فبلغ ذلك عمر فدخل علیها عمر فقال یا بنت رسول الله ما کان من الخلق أحد أحب إلینا

حضور اسلم (راوی ماجرا) در واقعه ی هجوم

بر مبنای علم رجال اهل سنت، تصریح به حضور اسلم در واقعه ی هجوم لزومی نداشته و سند روایت کاملا صحیح است؛ اما خالی از لطف نیست که بگوییم در برخی کتاب های زیدیه (از فرقه های نزدیک به اهل تسنن) روایاتی وجود دارد که تصریح بر حضور اسلم در ماجرای احراق بیت وحی دارد.

ابو العباس احمد بن ابراهیم حسنی (متوفای ۳۵۳هـ) در کتاب خویش چنین می نویسد:

«زید بن اسلم از پدرش روایت می کند که گفت: من از کسانی بودم که هیزم به در خانه ی علی (علیه السلام) حمل می کرد. عمر در آنجا گفت: به خدا که ای علی، اگر از خانه خارج نشوی، خانه را با هر که در آن است به آتش می کشم.

همچنین زید بن اسلم از پدرش روایت می کند که گفت: من شاهد بودم که عمر بن خطاب روزی که میخواست خانه ی فاطمه علیها السلام را بر او بسوزاند، می گفت: اگر از این که خارج شده و با ابوبکر بیعت نمایند سر باز زدند، خانه را بر سرشان می سوزانم. من (=اسلم) به عمر گفتم: فاطمه علیها السلام در این خانه است؛ آیا [باز هم] می خواهی آن را بسوزانی؟! گفت: پس من و فاطمه با هم روبرو خواهیم شد.»[1]

المنصور بالله عبد الله بن حمزة بن سلیمان (متوفای ۶۱۴ هـ)[2] این دو روایت را با اسنادش از ابو العباس حسنی نقل کرده و سلسله سند روایات او را نیز ذکر کرده است:

من أبيك وما أحد أحب إلينا بعده منك ولقد بلغنى أن هؤلاء النفر يدخلون عليك ولئن بلغنى لأفعلن ولأفعلن ثم خرج وجاءوها فقالت لهم إن عمر قد جاءنى وحلف لئن عدتم ليفعلن وايم الله ليفين بها فانظروا فى أمركم ولا ترجعوا إلى فانصرفوا فلم يرجعوا حتى بايعوا لأبى بكر

[۱] المصابيح، ص ۲۵۹ و ۲۶۰ ح ۱۱۲ و ۱۱۳ پی دی اف / أخبرنا محمد بن جعفر الحداد السروي بإسناده عن زيد بن أسلم عن أبيه، قال: كنت فيمن حمل الحطب إلى باب علي عليه السلام، فقال عمر: و اللّه لئن لم تخرج يا علي لأحرقن البيت بمن فيه أخبرنا محمد بن جعفر الحداد بإسناده عن زيد بن أسلم عن أبيه قال: شهدت عمر بن الخطاب يوم أراد أن يحرق على فاطمة بيتها، و قال: إن أبوا أن يخرجوا فيبايعوا أبا بكر أحرقت عليهم البيوت، فقلت لعمر: إن في البيت فاطمة، أ فتحرقها؟ قال: سألتقي أنا و فاطمة

[۲] خیر الدین زرکلی در شرح حال ابن حمزه می نویسد : «امام منصور ... عبد الله بن حمزه بن سلیمان بن حمزه: یکی از پیشوایان زیدیه در یمن بوده و از علما و شاعران آن هاست.»
الأعلام للزركلي ، ج ۴ ص ۸۳ سایت شامله / الإمَام المَنْصُور ... عبد الله بن حمزة بن سليمان بن حمزة: أحد أئمة الزيدية في اليمن. ومن علمائهم وشعرائهم

«وبالإسناد المتقدم عن السید أبی العباس الحسنی، قال: أخبرنا محمد بن جعفر الحداد السروری، قال: حدثنا محمد بن الفضل بن حاتم النجار، قال: حدثنا إسحاق بن راهویه، قال: حدثنا محمد بن بشیر العبدی، عن عبد الله بن عمر العمری، عن زید بن أسلم، عن أبیه، قال: کنت فیمن حمل الحطب إلی باب علی علیه السلام قال عمر: والله لئن لم یخرج علی بن أبی طالب لأحرقن البیت بمن فیه

وبهذا الإسناد عن أبی العباس الحسنی قال: أخبرنا محمد بن جعفر الحداد قال: حدثنا علی بن أبی طالب السیاط الجرجانی قال: حدثنا أبو الأسود البصری عبد الجبار عن ابن لهیعة عن أبی الأسود محمد بن عبد الرحمن بن السائب عن زید عن أبیه، قال: شهدت عمر بن الخطاب یوم أراد أن یحرق علی فاطمة بیتها فقال: إن أبوا أن یخرجوا فیبایعوا أحرقت علیهم البیت؛ فقلت لعمر: إن فی البیت فاطمة أفتحرقها؟ قال: سنلتقی أنا وفاطمة.»[1]

البته محقق کتاب المصابیح نیز در پاورقی، این دو سند را از کتاب الشافی ابن حمزه نقل کرده است.

از علمای اهل سنت نیز ابن حنزابة (متوفای ۳۹۱ هـ) که ذهبی از او به «الامام الحافظ الثقة» تعبیر کرده است[2]، در کتابش «الغرر» روایتی را از زید بن اسلم (از پدرش) نقل کرده که وی تصریح کرده است که خودش از شاهدان ماجرا بوده است؛ اما این کتاب به دست ما نرسیده است و این مطلب را علمای متقدم شیعه؛ از جمله: سید بن طاووس[3] و علامه حلی[4] از کتاب الغرر نقل کرده اند.

«زید بن اسلم [به نقل از پدرش اسلم] می گوید: هنگامی که علی علیه السلام و اصحابش از بیعت با ابو بکر امتناع کردند، من از کسانی بودم که با عمر بن خطاب بر درِ خانه ی فاطمه علیها السلام هیزم جمع می کردند تا از آن ها بیعت بگیرند؛ پس عمر به فاطمه علیها السلام گفت: هرکس در خانه است را بیرون کن، وگرنه خانه را با هر که در آن است به آتش می کشم! به او گفته شد: علی، حسن و حسین و جمعی از اصحاب پیغمبر در خانه اند.

---

[۱] الشافی ، ج ۴ ص ۵۴۴-۵۴۶ پی دی اف
[۲] سیر أعلام النبلاء ج ۱۶ ص ۴۸۴
[۳] الطرائف في معرفة مذاهب الطوائف، السید ابن طاووس، ص ۲۳۹ ح ۳۴۴ سایت مکتبه اهل البیت
[٤] نهج الحق وکشف الصدق، العلامة الحلي، ص ۲۷۱ سایت مکتبة اهل البیت

فاطمه علیها السلام هم گفت: آیا خانه را بر سر فرزندانم می سوزانی؟ عمر گفت: بله! به خدا قسم، این کار را میکنم، مگر این که خارج شده و بیعت کنند.»[۱]

اعتراف علمای اهل سنت به دلالت این روایت

هر چند بسیاری از حقایق ماجرا در این روایت نقل نشده و با تحریف و سانسور، بر آن ها سرپوش گذاشته شده، اما جسارت عمر و تهدیدش به آتش زدن خانه، به صراحت در آن آمده است.

شاه عبد العزیز دهلوی (متوفای ۱۲۳۹ هـ) می نویسد:

«و اگر خواهند که اهل سنت را بر اصول خود الزام دهند چرا این قدر تطویل مسافت باید کرد، یک سخن کافی است و هر گاه بر ترک جماعت که از سنن موکده است و فایده آن عاید بنفس مکلف است فقط و هیچ ضرری از ترک آن به مسلمین نمیرسد، پیغمبر صلی الله علیه و آله تهدید فرموده باشد باحراق بیوت، درین قسم مفسده که شراره های آن تمام مسلمین، بلکه تمام دین را برسد، چرا تهدید باحراق بیوت جایز نباشد؟!

و هرگاه پیغمبر بسبب بودن پرده های منقش و تصاویر در خانه حضرت زهرا در آید تا وقتیکه آنرا ازاله نکند، بلکه در خانه خدا نیز در آید تا وقتیکه صورتهای حضرت ابراهیم و حضرت اسماعیل ازان خانه بر آرند، اگر عمر بن الخطاب هم بسبب بودن مفسدان دران خانه کرامت اشیانه و وقوع تدبیرات فتنه انگیز در انجا، آن مردم را تهدید کند باحراق آن خانه، چه گناه بر ذمه وی لازم شود؟!

و نهایت کار آنکه مراعات ادب مقتضی این تهدید نبود، لیکن معلوم شد که رعایت ادب درین قسم امور عظام کسی نمیکند؛ بدلیل فعل حضرت امیر با عایشه صدیقه که بلا شبهه زوجه محبوبه رسول صلی الله علیه و آله و ام جمیع المومنین و واجب التعظیم کافه خلایق اجمعین بود؛ پس هر چه از عمر مطابق فعل معصوم بوقوع آید، چرا محل طعن و تشنیع گردد؟!»[۲]

---

[۱] قال زيد بن أسلم: كنت ممن حمل الحطب مع عمر إلى باب فاطمة حين امتنع علي وأصحابه عن البيعة أن يبايعوا، فقال عمر لفاطمة: أخرجي من في البيت وإلا أحرقته ومن فيه ، قال: وفي البيت علي والحسن والحسين وجماعة من أصحاب النبي ، فقالت فاطمة: أفتحرق على ولدي ؟ فقال: إي والله أو ليخرجن وليبايعن

[۲] تحفه اثنا عشریه، باب دهم، مطاعن عمر، طعن دوم ، ص ۵۳۹ پی دی اف

محمد شبلی النعمانی (متوفای ۱۳۳۲ هـ)[۱] بعد از بیان جریانات سقیفه، به روایاتی که دال بر حمله عمر بن خطاب به خانه وحی می باشد، اشاره کرده و چنین می گوید:

«طبری در تاریخش و ابن ابی شیبه در مصنف روایتی بیان کرده اند که در آن آمده است:

عمر بن خطاب به سمت خانه فاطمه (علیها السلام) رفته و خطاب به وی گفت: ای دختر رسول الله، تو محبوب ترین مردم در نزد من هستی، ولی با این وجود، اگر اجتماع مردم در خانه ات و سخن گفتن ایشان در مورد خلافت همچنان ادامه پیدا کند، قطعاً این خانه را به واسطه آنها به آتش میکشم.

علی رغم اینکه به این روایت نمی توان اعتماد کرد؛ زیرا از ناحیه سندی، ما نمی توانیم به احوالات راویان آن دست یابیم، ولی به لحاظ درایه [الحدیث] دلیلی وجود ندارد که این روایت را نپذیریم و هیچ منعی در قبول کردن آن نیست؛ زیرا که عمر بن خطاب در میان مردم معروف به شدت و سخت گیری بوده و صدور چنین کلمات و امثال آن از وی اصلاً بعید نیست، بلکه حقیقت این است کارهایی که عمر در آن وخامت اوضاع اقدام به انجام آنها کرد، شامل برخی از تجاوزات نیز می شده ولیکن نباید این امر از ما مخفی باشد که اگر حکمت عمر و سخت گیری او و یا حتی تجاوزات او برای آرام نمودن فتنه ها و فائق آمدن بر آشوب ها و بلواها نبود و

---

[۱] خیر الدین زرکلی در شرح حال او می نویسد:

«شبلی نعمانی: محقق و از اعضای اصلاح اسلامی در هند است و برهمانی الاصل است و جد سیزدهمش (سیوراج سنک) به اسلام گروید و سراج الدین نامیده شد. شبلی در روستای بندول از توابع اعظم کره به دنیا آمد و در رامبور و لاهور و سهارنپور درس خواند و حج انجام داد و به بسیاری از علما متصل شد. مؤسس دانشگاه علیکره او را برای تدریس علوم عربی در سال ۱۳۰۰ هجری برگزید و کمک کار او در شکوفایی دانشگاه بود و کتب گرانقدری را به زبان خود و بعضی از آن ها را به زبان عربی تالیف کرد و در ایجاد دارالعلوم که متعلق به نشست علما در لکهنو است مشارکت کرد و دارالمصنفین را در شهر خود اعظم کره اندکی قبل از وفاتش ایجاد کرد و صد ها کتاب منتشر کرد و مجله ای داشت که نامش معارف بود و پیوند محکمی با جهان اسلام و نهضت های سیاسی و اجتماعی آن داشت و از کتابهایی که به زبان عربی نوشت انتقاد تاریخ تمدن اسلام زیدان و جزیه است و به زبان عربی و فارسی، همراه با هندی مسلط بود.»

الأعلام للزركلي ، ج ۳ ص ۱۵۵ سایت شامله / شبلي النعماني: باحث، من رجال الاصلاح الاسلامي في الهند. برهمي الاصل، اعتنق الإسلام جده الثالث عشر (سيوراج سنك) وتسمى سراج الدين. ولد شبلي في قرية (بندول) من أعمال (أعظم كره) وتعلم في رامبور ولاهور وسهارنبور، وحج فاتصل بكثيرين من رجال العلم. وانتدبه مؤسس جامعة (عليكره) لتدريس العلوم العربية سنة ۱۳۰۰ هـ فيها، فكان عونا له على النهوض بالجامعة. وصنف كتبا جليلة بلغته، وبعضها بالعربية. وشارك في إنشاء دار العلوم التابعة لندوة العلماء في لكهنو، وأنشأ (دار المصنفين) في بلدته (أعظم كره) قبيل وفاته، فأصدرت مئات من الكتب، ولها مجلة اسمها (معارف). وكان وثيق الصلة بالعالم الاسلامي ونهضاته السياسية والاجتماعية. ومما كتبه بالعربية (انتقاد تاريخ التمدن الاسلامي لزيدان – ط) و (الجزية – ط) وكان يجيد العربية والفارسية، مع الهندية

توطئه های بنی هاشم همچنان ادامه می یافت، جماعت مسلمین متفرق شده و بینشان جنگهای داخلی اتفاق می افتاد، آنچنان که بین علی (علیه السلام) و معاویه اتفاق افتاد.»[۱]

روایت دوم:

«ابو بکر به دنبال علی (علیه السلام) برای بیعت کردن فرستاد؛ چون علی (علیه السلام) از بیعت با ابوبکر سرپیچی کرد، ابوبکر به عمر دستور داد که برود و او را بیاورد؛ عمر با شعله آتش به سوی خانه فاطمه (علیها السلام) رفت. فاطمه (علیها السلام) پشت در خانه آمد و گفت: ای پسر خطّاب! آیا تویی که می خواهی درِ خانه را بر من آتش بزنی؟ عمر پاسخ داد: آری! این کار آنچه را که پدرت آورده، محکم تر می سازد! و علی علیه السلام آمد و بیعت کرد و گفت: عزم کرده بودم که از منزلم خارج نشوم تا اینکه قرآن را جمع کنم! »[۲]

این روایت را بلاذری با سند معتبر مرسل نقل کرده است.[۳]

---

[۱] الفاروق ، ص ۸۳ پی دی اف / و قد ذکر الطبری فی تاریخه و ابن ابی شیبه فی المصنف روایة جاء فیها ان عمر رضی الله عنه ذهب الی بیت فاطمه و قال مخاطبا ایاها : یا بنت رسول الله ! انت احب الناس لدی ، و مع ذلک لو استمر الناس فی الاجتماع عندک و التحدث فی امر الخلافه ، لاحرقن هذا البیت بسبب هولاء و بالرغم من انه لا یمکن ان نثق فی هذه الروایه من ناحیه سندها لانه لایمکن ان نعلم شیئاً عن احوال رواتها ، الا انه من ناحیه الدرایه لا یوجد سبب یجعلنا نرفضها و لا حرج فی قبولها ، لان عمر رضی الله عنه کان معروفاً بین الناس بالشدة و لا یستبعد ان تصدر منه هذه الکلمه او امثالها ، و الحقیقة ان الاعمال التی قام بها عمر رضی الله عنه فی ذلک الوقت الحرج قد یکون فیها بعض التجاوزات ، ولکن لا یجب ان یغیب عنا انه لولا حکمة عمر و شدته او حتی تجاوزاته التی کانت موجهة اصلاً لاخماد الفتن و القضاء علی الاضطرابات ، ولو ان موامرات بنی هاشم استمرت لشتت شمل المسلمین و حدثت هروب اهلیه بینهم کتلک التی حدثت بین علی رضی الله عنه و معاویه

[۲] أنساب الأشراف ج ۱ ص ۲۵۲ المدائني، عن مسلمة بن محارب، عن سليمان التيمي، وعن ابن عون أن أبا بكر أرسل إلى علي يريد البيعة، فلم يبايع. فجاء عمر، ومعه قبس فتلقته فاطمة على الباب، فقالت فاطمة: يا بن الخطاب، أتراك محرقا علي بابي؟ قال: نعم، وذلك أقوى فيما جاء به أبوك. وجاء علي، فبايع وقال: كنت عزمت أن لا أخرج من منزلي حتى أجمع القرآن

[۳] بررسی سند روایت: علي بن أبي سيف القرشي: العلامة الحافظ الصادق. سير أعلام النبلاء، ج ۱۰ ص ۴۰۰/ مسلمة بن محارب الزيادي: ابن حبان، هیثمی و حسین سلیم اسد او را ثقه دانسته اند. مجمع الزوائد ت أسد، ج ۱۲ ص ۴۸۴ رقم ۹۷۱۸ / سُلَيمان بن طَرْخان التَّيْمي، أبو المعتمر البصري: ثقة عابد. تحرير تقريب التهذيب، ج ۲ ص ۷۰ رقم ۲۵۷۵ - عبدُ الله بن عَوْن بن ارطَبان، أبو عَوْن البصري: ثقة ثبتٌ فاضلٌ. همان، ج ۲ ص ۲۵۰ رقم ۳۵۱۹.

اشکالی که به سند این روایت می گیرند این است که از دو نفر تابعی نقل شده است، در حالی که روایت تابعی ثقه در نزد علمای اهل سنت حجت است.

ملا علی قاری حنفی می گوید: «مرسل التابعی حجة عند الجمهور.» ترجمه: «مرسل تابعی در نزد جمهور علمای اهل سنت حجت است.» مرقاة المفاتيح شرح مشكاة المصابيح، ج ۹ ص ۴۳۴

ابن امير الحاج متوفاي ۸۷۹ هـ نیز می گوید:

ترجمه: «اکثر علمای اهل سنت به قبول حدیث مرسل معتقدند.» التقرير والتحبير ج ٢ ص ٣٣٩ أن الأكثر على قبول المرسل.
ابن حجر عسقلانی می نویسد:
«قاضی ابوبکر در تقریب گفته است: «جمهور علمای اهل سنت به قبول حدیث مرسل و وجوب عمل به آن معتقدند، به شرطی که راوی مرسل ، ثقه و عادل باشد و آن، سخن مالک ، اهل مدینه ، ابو حنیفه و اهل عراق است» و همچنین رازی در کتاب المحصول، این مطلب را از اکثر علما نقل کرده است ... . پس حدیث مرسل نزد مالک حجت است همانطور که ابن عبد البر ، قاضی ابوبکر و دیگران آن را نقل کرده اند و همینطور در نزد احمد بن حنبل .»
النكت على مقدمة ابن الصلاح ج ١ ص ٤٩١ قال القاضي أبو بكر في التقريب الجمهور على قبول المرسل ووجوب العمل به إذا كان المرسل ثقة عدلا وهو قول مالك وأهل المدينة وأبي حنيفة وأهل العراق وكذلك نقله الرازي في المحصول عن الأكثرين ... فإن المرسل حجة عند مالك كما نقله ابن عبد البر والقاضي أبو بكر وغيرهما وكذلك عند أحمد
متقی هندی می نویسد:
«حدیث مرسل مطلقا حجت است: و از مالک ، ابو حنیفه و احمد ـ طبق روایتی که نووی ، ابن قیم ، ابن کثیر و دیگران نقل کرده اند ـ این سخن نقل شده است. و از ابن جریر طبری نقل شده است که گفت: «تمام تابعین بر قبول حدیث مرسل اجماع کردند».»
كنز العمال ج ٣ ص ١٤١ المرسل حجة مطلقا : وقد نقل عن مالك وأبي حنيفة وأحمد في رواية حكاها النووي وابن القيم وابن كثير وغيرهم . وعن ابن جرير قال : أجمع التابعون بأسرهم على قبول المرسل
محيي الدين نووي در کتاب شرح وسیط می گوید :
«هنگامی که سخن تابعی منتشر شود و با آن مخالفت نشود، پس صحیح این است که همانند حدیث صحابی باشد و گفته شده است که به طور قطعی حجت نیست.»
البحر المحيط في أصول الفقه ج ٣ ص ٥٤٩ وقال النووي في شرح الوسيط إذا انتشر قول التابعي ولم يخالف فالصحيح أنه كالصحابي وقيل ليس بحجة قطعا
به خصوص اگر آن تابعی، عبد الله بن عون باشد که شکش از یقین دیگران در نزد اهل سنت، برتر است:
«وقال شعبة شك ابن عون أحب إلي من يقين غيره ؛ شعبه گفته است: شک ابن عون از یقین دیگران در نزد من محبوب تر است.» سير أعلام النبلاء ج ٦ ص ٣٦٥
نکته ی دیگری که شکی در حجیت روایت عبد الله بن عون باقی نمی گذارد، این است که به تصریح ابن حجر عسقلانی، روایت تابعی ای که مدلس نباشد، به منزله ی این است که آن را از صحابه شنیده باشد:
«بل مرسل التابعي إذا ذكر قصة لم يحضرها سميت مرسلة ولو جاز في نفس الأمر أن يكون سمعها من الصحابي الذي وقعت له تلك القصة وأما الأمور التي يدركها فيحمل على أنه سمعها أو حضرها لكن بشرط أن يكون سالما من التدليس والله أعلم ؛ بلکه مرسل تابعی زمانی است که قصه ای را ذکر بکند که خودش در آن حضور نداشته باشد که در این صورت روایتش مرسل نامیده می شود، هرچند برایش ممکن باشد که آن را از صحابی ای که آن داستان برایش اتفاق افتاده است بشنود و اما اموری که تابعی آن ها را درک می کند، بر شنیدن یا حاضر بودن او در آن ها حمل می شود، البته به شرطی که از تدلیس سالم باشد و خدا داناتر است.» فتح الباري ج ٨ ص ٧١٦
و اتفاقاً در میان تمام راویان اهل سنت، فقط دو نفر هستند که دست به عمل تدلیس نزده اند که یکي از آن ها ابن عون است؛

اینکه امیرالمومنین علیه‌السلام به چه کیفیتی آمد و به چه کیفیتی بیعت کرد، ماجرای مفصلی دارد؛ اما در این روایت دست برده شده و طوری بیان شده است که خواننده و شنونده فکر کند همه چیز به خوبی و خوشی تمام شد.

ضمن اینکه از خود این روایت هم بیعت اجباری روشن است؛ زیرا در بار اول که ابوبکر به دنبال امیرالمومنین علیه‌السلام برای بیعت می فرستد، آن حضرت از بیعت کردن سر پیچی می کنند و بعد از اینکه عمر با آتش به در خانه می آید، حضرت علی علیه‌السلام بیعت می کنند که گفتیم خودش ماجرایی دارد که در این روایت بیان نشده است.

روایت سوم:

«عمر بن خطاب به خانه علی علیه‌السلام آمد، در حالی که گروهی از مهاجران در آنجا گرد آمده بودند. وی رو به آنان کرد و گفت: به خدا سوگند خانه را به آتش می کشم مگر اینکه برای بیعت بیرون بیایید. زبیر از خانه بیرون آمد در حالی که شمشیر کشیده بود، ناگهان پای او لغزید و شمشیر از دستش افتاد؛ در این موقع دیگران بر او هجوم آوردند و شمشیر را از دست او گرفتند.»[1]

این روایت را طبری با سند معتبر نقل کرده است.[2]

«وقال معاذ بن معاذ عن شعبة : ما رأيت أحدا من أصحاب الحديث إلا يدلس إلا عبد الله بن عون ، وعمرو بن مرة ؛ شعبه گفت: از اصحاب حدیث کسی را ندیدم مگر اینکه تدلیس می کرد بجز از عبد الله بن عون و عمرو بن مره .» تهذيب الكمال ج ۲۲ ص ۲۳۵ رقم ۴۴۴۸

[۱] تاريخ الطبري ج ۲ ص ۲۳۳ حدثنا ابن حميد قال حدثنا جرير عن مغيرة عن زياد بن كليب قال أتى عمر بن الخطاب منزل علي وفيه طلحة والزبير ورجال من المهاجرين فقال والله لأحرقن عليكم أو لتخرجن إلى البيعة فخرج عليه الزبير مصلتا السيف فعثر فسقط السيف من يده فوثبوا عليه فأخذوه

[۲] بررسی سند روایت:

محمد بن حُميد بن حَيّان الرازي: توثیقش می آید / جَرير بن عبد الحميد بن قُرْط: ثقةٌ صحيحُ الكِتاب. تحرير تقريب التهذيب، ج ۱ ص ۲۱۳ رقم ۹۱۶ / المغيرة بن مِقْسَم الضَّبِّي: ثقةٌ مُتْقِنٌ. همان، ج ۳ ص ۴۱۱ رقم ۶۸۵۱ / زيادُ بن كُلَيب الحنظلي، أبو معشر الكُوفيُّ: ثقةٌ. همان، ج ۱ ص ۴۲۸ رقم ۲۰۹۶.

توثیق محمد بن حمید الرازی

جمال الدین مِزّی در شرح حال او می نویسد:

«روى عنه : أبو داود ، والترمذي ، وابن ماجة ... وقال عبد الله بن أحمد بن حنبل : سمعت أبي يقول : لا يزال بالري علم مادام محمد بن حميد حيا. قال عبد الله : حيث قدم علينا محمد بن حميد كان أبي بالعكسر . فلما خرج قدم أبي وجعل أصحابه يسألونه

عن ابن حمید ، فقال لی : ما لهؤلاء یسألونی عن ابن حمید . قلت : قدم هاهنا فحدثهم بأحادیث لا یعرفونها . قال لی : کتبت عنه ؟ قلت : نعم کتبت عنه جزءا . قال : اعرض علی ، فعرضتها علیه ، فقال : أما حدیثه عن ابن المبارک وجریر فهو صحیح ، وأما حدیثه عن أهل الری فهو أعلم. وقال أبو قریش محمد بن جمعة بن خلف الحافظ : قلت لمحمد بن یحیی الذهلی : ما تقول فی محمد بن حمید ؟ قال : ألا ترانی هو ذا أحدث عنه. قال : وکنت فی مجلس أبی بکر الصاغانی محمد بن إسحاق ، فقال : حدثنا محمد بن حمید. فقلت : تحدث عن ابن حمید ؟ فقال : ومالی لا أحدث عنه وقد حدث عنه أحمد بن حنبل ویحیی بن معین .

وقال أبو بکر بن أبی خیثمة : سئل یحیی بن معین عن محمد بن حمید الرازی فقال : ثقة لیس به بأس ، رازی کیس. وقال علی بن الحسین بن الجنید الرازی : سمعت یحیی ابن معین یقول : ابن حمید ثقة ، وهذه الاحادیث التی یحدث بها لیس هو من قبله ، إنما هو من قبل الشیوخ الذین یحدث عنهم. وقال أبو العباس بن سعید : سمعت جعفر بن أبی عثمان الطیالسی یقول : ابن حمید ثقة ، کتب عنه یحیی وروی عنه من یقول فیه هو أکبر منهم. وقال یحیی بن أحمد بن زیاد : ذکر محمد بن حمید عند یحیی بن معین فقال : لیس به بأس.»

ترجمه: «ابو داود ، ترمذی ، ابن ماجه و... از او روایت نقل کرده اند . عبد الله بن احمد بن حنبل گفت: از پدرم شنیدم که می گفت: مادامی که محمد بن حمید زنده بود ، علم نیز در ری زنده بود . عبد الله می گوید: هنگامی که محمد بن حمید به نزد ما آمد، پدرم در لشکر بود و هنگامی آمد که او رفته بود و دید که اصحابش درباره ی ابن حمید از او سؤال می کنند ، پس به من گفت: این ها چرا درباره ی ابن حمید سؤال می کنند؟ گفتم: او اینجا آمد و برای آنها احادیثی را نقل کرد که نمی شناختند . پدرم به من گفت: آیا از او حدیث نوشتی؟ گفتم: آری ، یک جلد از او حدیث نوشتم. گفت: بر من عرضه کن و من چنین کردم. پس گفت: حدیثش از ابن مبارک و جریر صحیح است ، اما حدیثش از اهل ری را خودش داناتر است.

و حافظ ابوقریش گفت: به محمد بن یحیی الذهلی گفتم: در مورد محمد بن حمید چه می گویی؟ گفت: آیا مرا نمی بینی که دارم از او حدیث نقل می کنم؟! گفت: در مجلس ابوبکر صاغانی محمد بن اسحاق بودم که گفت: حدیث کرد ما را محمد بن حمید . پس من گفتم: آیا از ابن حمید حدیث نقل می کنی؟ وی گفت: چرا از او حدیث نقل نکنم در حالی که احمد بن حنبل و یحیی بن معین از او حدیث نقل کرده اند.

و ابوبکر بن ابی خیثمه گفته است: از یحیی بن معین درباره ی محمد بن حمید رازی سؤال شد ، پس گفت: ثقه است و اشکالی بر وی نیست ، رازی و دانا است. و علی بن حسین بن جنید رازی گفته است: از یحیی بن معین شنیدم که می گفت: ابن حمید ثقه است ، و این احادیث جعلی که نقل کرده است ، از جانب خودش نیست بلکه از جانب شیوخش است که او از آنها نقل کرده است.

و ابو العباس بن سعید گفت: از جعفر بن ابی عثمان طیالسی شنیدم که می گفت: ابن حمید ثقه است و یحیی از او نوشته و از او روایت کرده که می گوید : او از آن ها بزرگ تر بوده است . و یحیی بن احمد بن زیاد گفته است: در نزد یحیی بن معین از محمد بن حمید یاد شد ؛ پس گفت: اشکالی به او نیست.»

تهذیب الکمال ج ۲۵ ص ۹۹-۱۰۲ رقم ۵۱۶۷

طبق نقل ابن حجر ، یحیی بن معین ، ابن حمید را در حد و اندازه های ابن ابی شیبه می دانسته است:

«وقال فضلک الرازی سألت بن معین عن محمد بن حمید الرازی فقال ثقة وسألته عن عثمان بن أبی شیبة فقال ثقة فقلت من أحب إلیک بن حمید أو عثمان فقال ثقتین امینین مأمونین.» **ترجمه:** «فضلک رازی گفت: از یحیی بن معین درباره ی محمد بن حمید رازی پرسیدم ، گفت: ثقه است. و از او درباره ی عثمان بن ابی شیبه نیز پرسیدم ، گفت: ثقه است . گفتم: چه کسی در نزد تو دوست داشتنی تر است ؟ ابن حمید یا عثمان ؟ گفت: هر دو ثقه ، امین و مأمون هستند.» تهذیب التهذیب ج ۷ ص ۱۳۶

بر اساس این روایت، به صراحت مشخص است که عمر بن خطاب به همراه گروهی از اتباعش برای گرفتن بیعت اجباری به خانه حضرت زهرا عليها السلام حمله کردند تا جایی که در این کشاکش که قطعا بسیاری از آن حذف شده و نقل نشده است، شمشیر زبیر را شکستند.

روایت چهارم:

ابن ابی الحدید از کتاب السقیفة وفدک ابوبکر جوهری (متوفای ٣٢٣ هـ) چنین نقل می کند:

« [ابو] سلمه بن عبدالرحمن بن عوف می‌گوید: وقتی ابوبکر بر منبر نشست، علی بن ابیطالب عليه السلام، زبیر و عدّه‌ای از بنی‌هاشم در خانه فاطمه عليها السلام مجتمع بودند؛ پس عمر به سوی ایشان آمد و گفت: سوگند به آن کسی که جان عمر در دست او است، بایستی بیرون آیید برای بیعت وگرنه خانه را بر شماها می‌سوزانم.

زبیر با شمشیر کشیده بیرون آمد. یک نفر از انصاف با او دست به یَخه شد و زیاد بن لبید بر او کوبید و شمشیرش را گرفت؛ پس ابوبکر همان طوری که بر منبر بود صدا زد، شمشیر را بر سنگ بزن. »[١]

سند این روایت نیز معتبر است.[٢]

ابو عیسی ترمذی چندین حدیث از او نقل کرده و آن را معتبر دانسته است:

«حدثنا محمد بن حميد الرازی حدثنا ... عن أم سلمة قالت كان أحب الثياب إلى النبی صلى الله عليه وآله القميص قال أبو عيسى هذا حديث حسن غريب.» سنن الترمذی ج ۴ ص ٢٣٧ ح ١٧٦٢

هیثمی نیز به وثاقت ابن حمید تصریح کرده است:

«وفی إسناد البزار محمد بن حميد الرازی وهو ثقة وفيه خلاف وبقية رجاله وثقوا.» **ترجمه:** «و در إسناد بزار ، محمد بن حمید رازی وجود دارد که ثقه است و در موردش اختلاف شده است و بقیه ی رجالش توثیق شده اند.» مجمع الزوائد ج ٩ ص ٢٩٠

احمد محمد شاکر در تحقیق تفسیر طبری ، او را در چند جا توثیق کرده است:

«فإن ابن حميد - شيخ الطبری - هو: محمد بن حميد الرازی، سبق توثيقه: ٢٠٢٨، ٢٢٥٣ .» تفسير الطبری جامع البيان ت شاكر ، ج ٣ ص ۴٨۵ ح ٢٩١٨

[١] شرح نهج البلاغة ج ٢ ص ٣۴-٣۵ قال أبو بكر : وحدثني أبو زيد عمر بن شبة ، قال : حدثنا أحمد بن معاوية ، قال : حدثني النضر بن شميل ، قال : حدثنا محمد بن عمرو ، عن سلمة بن عبد الرحمن ، قال : لما جلس أبو بكر على المنبر ، كان علي عليه السلام والزبير وناس من بني هاشم في بيت فاطمة ، فجاء عمر إليهم ، فقال : والذي نفسي بيده لتخرجن إلى البيعة أو لأحرقن البيت عليكم فخرج الزبير مصلتا سيفه ، فاعتنقه رجل من الأنصار وزياد بن لبيد ، فبدر السيف ، فصاح به أبو بكر وهو على المنبر : اضرب به الحجر ، فدق به .

[٢] **بررسی سند روایت:**

عز الدين عبد الحميد بن ابی الحديد : ثقة

وی در اعتقاد معتزلی و در فقه شافعی بوده است و بعضی ها از سر نا آگاهی یا عصبیت او را به تشیع منتسب کرده اند؛ اما آنچه که مهم است، راستگویی و امانت داری اوست. از بزرگان اهل سنت نه تنها کسی او را دروغگو نشمرده است، بلکه از مقام وی تجلیل کرده اند:

۱. المبارک بن الشعار الموصلی متوفای ۶۵۴ (معاصر ابن ابی الحدید)

«عبدالحمید بن هبة الله بن محمد بن محمد بن حسین بن ابی الحدید مدائنی از خانواده قضات شهر می باشد. نویسنده، فاضل، ادیب و دارای فضیلت بسیار و ادب فراوان و هوش شگفتی آور و گرانقدر و دارای فهم سریع و فکر نیکو می باشد و در بسیاری از کارها در دولت کار کرده است که آخرین آن، نوشتن در دیوان زمّام معمور است.

به من خبر رسیده که در اول ماه ذی الحجه در مدائن در سال ۵۸۶ هـ به دنیا آمد و از شیخ ابیس البقا عبدالله بن حسین نحوی عکبری و بعد از آن از ابو الخیر مصدق بن شبیب واسطی ادبیات را فرا گرفت و به فقه امام شافعی –رضی الله عنه– مشغول شد؛ علم اصول را در حالی که شاعر هم بود فرا گرفت و پدرش مسئول قضاوت مدائن بود. ابو محمد را چندین بار در مدینه دیدم، ولی نتوانستم مقداری از شعرش را فرا بگیرم.» **قلائد الجمان فی فرائد شعراء هذا الزمان، ج ۳ ص ۱۷۰** «عبد المجید بن هبة الله بن محمد بن محمد بن الحسین ابن أبی الحدید المدائنّی .من بیت القضاء ببلده، کاتب فاضل أدیب، ذو فضل غزیر، وأدب وافر، وذکاء باهر، شاعر مجید، سریع الإدراک، جید الفکرة، خدم فی عدّة أعمال آخرها کتابة دیوان الزّمام المعمور. أخبرنی أنه ولد غرّة ذی الحجة بالمدائن سنة ست وثمانین وخمسمائة، وتأدّب علی الشیخ أبیس البقاء عبد الله بن الحسین النحوی العکبری، ثم علی أبی الخیر مصدّق بن شبیب الواسطی. واشتغل بفقه الإمام الشافعی –رضی الله عنه– وقرأ علم الأصول، وهو شاعر، وکان أبوه یتقلّد قضاء المدائن، لقیت أبا محمد بمدینة السلام مراراً، ولم یقدر أن آخذ عنه شیئاً من شعره»

در سنی بودن ابن الشعار همین بس که ابن خلکان متوفای ۶۸۱ هـ از او به عنوان «صاحبنا» یاد کرده است:

«وذکر صاحبنا الکمال ابن الشعار فی عقود الجمان ... .» وفیات الأعیان وأنباء أبناء الزمان، ج ۶ ص ۶۵

۲. شمس الدین ذهبی متوفای ۷۴۸ هـ

«موفق قاسم بن هبۀ الله بن محمد بن ابی الحدید مدائنی بغدادی: اصولی، ادیب، صاحب تالیف و احمد خوانده می شد. عبدالله بن ابی المجد به او اجازه روایت داده و دمیاطی شعری را از او فرا گرفته است.

او در سال ۵۶ (یعنی سال ۶۵۶ هـ) فوت کرد و برادرش عز الدین عبدالحمید برای او مرثیه ای سروده است. سپس او نیز در همان سال، اندکی بعد از برادرش فوت می کند و این دو، از بزرگان فضلا و صاحبان سخن، شعر، نثر و بلاغت می باشند و موفق از عز الدین از لحاظ عقیده بهتر بود؛ زیرا عز الدین معتزلی بود. خداوند ما را از آن دور کند.»

سیر أعلام النبلاء، ج ۲۳ ص ۲۷۴-۲۷۵ « الموفق قاسم بن هبة الله بن محمد بن محمد بن أبی الحدید المدائنی ثم البغدادی الأصولی الأدیب صاحب الإنشاء ویدعی أحمد . أجاز له عبد الله بن أبی المجد . أخذ عنه الدمیاطی شعرا . مات فی وسط سنة ست وخمسین فرثاه أخوه عز الدین عبد الحمید ثم مات بعده بقلیل فی العام وکانا من کبار الفضلاء وأرباب الکلام والنظم والنثر والبلاغة والموفق أحسنهما عقیدة فإن العز معتزلی أجارنا الله.»

اینکه ذهبی می گوید: عقیده ی برادر ابن ابی الحدید از او بهتر بود، منظورش این است که برادرش بر خلاف عز الدین که معتزلی بود، اشعری بود.

الوافی بالوفیات، ج ۸ ص ۱۴۶ «موفق الدین ابن أبی الحدید أحمد بن هبة الله بن محمد بن محمد بن حسین ابن أبی الحدید أبو المعالی موفق الدین ویدعی القاسم أیضا ولد سنة تسعین وخمسمائة بالمدائن وکان أدیبا فقیها فاضلا شاعرا مشارکا فی أکثر

العلوم توفی سنة ست وخمسین وستمائة وأخوه عز الدین الآتی ذکره فی أسماء عبد الحمید کان معتزلیا ورأیت الشیخ شمس الدین قال فی حق هذا إنه أشعری والله أعلم.»

بنابر تصریح ذهبی، ابن ابی المجد، استاد ابن ابی الحدید بوده و به او اجازه ی روایت داده است و دمیاطی نیز از او شعر فرا گرفته است؛ لذا با شناختن این دو نفر، می توان ابن ابی الحدید را بهتر شناخت.

ابن ابی المجد که بود؟

شمس الدین ذهبی در شرح حال او می نویسد:

«ابن ابی المجد: شیخ،طویل العمر و ثقه بود... او راوی مسند احمد است... ضیاء مقدسی و تعداد زیادی از شیوخ دمیاطی از وی حدیث نقل کرده اند ... ابو محمد (ابن ابی المجد) در موصل در روز دوازدهم محرم سال ۵۹۸ هـ وفات یافت. خدا رحمتش کند.»

سیر أعلام النبلاء، ج ۲۱ ص ۳۶۱ «ابن أبی المجد الشیخ المعمر الثقة ... راوی مسند الإمام أحمد ... حدث عنه الضیاء ... وعدد کثیر من مشیخة الدمیاطی ... مات أبو محمد بالموصل فی ثانی عشر المحرم سنة ثمان وتسعین وخمس مئة رحمه الله.»

شرف الدین الدمیاطی که بود؟

تاج الدین سُبکی در کتابی که درباره ی بزرگان شافعی نوشته است، درباره ی او می نویسد:

«حافظ شرف الدین دمیاطی: حافظ زمانش و استاد اساتید در شناخت انساب و امام اهل حدیث بود که بر جلالتش اجماع کرده اند.» طبقات الشافعیة الکبری، ج ۱۰ ص ۱۰۲–۱۰۳ رقم ۱۳۸۰ «عبد المؤمن بن خلف بن أبی الحسن بن شرف ابن الخضر بن موسی التونی الحافظ شرف الدین الدمیاطی ... کان الحافظ زمانه وأستاذ الأستاذین فی معرفة الأنساب وإمام أهل الحدیث المجمع علی جلالته ... .»

خیر الدین زرکلی نیز در شرح حال او می نویسد:

«الدمْیاطی (705 - 613 هـ = ۱۲۱۷ - ۱۳۰۶ م) عبد المؤمن بن خلف الدمیاطی، أبو محمد، شرف الدین: حافظ للحدیث، من أکابر الشافعیة.» الأعلام للزرکلی، ج ۴ ص ۱۶۹

۳. صلاح الدین الصفدی متوفای ۷۶۴ هـ

«عز الدین ابن ابی الحدید ... معتزلی، فقیه و شاعر بود ... علامه اثیر الدین ابوحیان شعری را برای ما نقل کرد و گفت: آن را شیخ ما حافظ شرف الدین دمیاطی برای ما نقل کرد و گفت: آن را شیخ، عالم و صاحب، عز الدین ابن ابی الحدید معتزلی در بغداد فورا برای ما سرود.» الوافی بالوفیات، ج ۱۸ ص ۴۶-۴۷ «عز الدین ابن أبی الحدید عبد الحمید بن هبة الله بن محمد بن محمد ابن أبی الحدید عز الدین أبو حامد المدائنی المعتزلی الفقیه الشاعر أخو موفق الدین ولد سنة ست وثمانین وخمس مائة وتوفی سنة خمس وخمسین وست مائة وهو معدود فی أعیان الشعراء وله دیوان مشهور روی عنه الدمیاطی ... وأنشدنی من لفظه العلامة أثیر الدین أبو حیان قال أنشدنا شیخنا الحافظ شرف الدین أبو محمد عبد المؤمن بن خلف ابن أبی الحسن الدمیاطی قال أنشدنا الشیخ العالم الصاحب عز الدین أبو حامد عبد الحمید بن هبة الله ابن أبی الحدید المعتزلی ببغداذ السریع.»

۴. ابن الوزیر الیمانی متوفای ۸۴۰ هـ

وی از ابن ابی الحدید به عنوان شیخ و علامه ی معتزلی یاد کرده است:

«سپس من در کتاب شرح نهج البلاغه تألیف شیخ و علامه عبد الحمید بن ابی الحدید سخنی درباره ی گروهی از سلف (ابوهریره) یافتم که در شأن جایگاه بلند او در علم نبود.» العواصم والقواصم فی الذب عن سنة أبی القاسم، ج ۲ ص ۴۳ ثم إنی

وجدتُ فی " شرح النهج " للشيخ العلامة عبدِ الحميد بن أبی الحديد كلاماً فی جماعة من السَّلَف لا يليقُ بمنصبه المنيف فی العلم.»

او در جای دیگر از کتابش تصریح کرده است که ابن ابی الحدید، ابوبکر و عمر را بزرگ می داشت و قائل به تقدیم آن دو در امامت بر امیرالمومنین علی عليه السلام بود:

«ابن ابی الحدید، وزیر ابن العلقمی رافضی بود و ابن ابی الحدید معتزلی، شیخین (ابوبکر و عمر) را بزرگ می داشت و قائل به تقدیم آن دو در امامت بر امیرالمومنین عليه السلام بود.» العواصم والقواصم، ج ۸ ص ۲۴۴ «فإن ابن أبی الحديد كان وزيراً لابن العلقمی الرافضی، وابن أبی الحديد معتزلی معظمٌ للشَّيخين، قائلٌ بتقديمهما فی الإمامة علی أمير المؤمنين.»

نکته ی دیگر اینکه ابن ابی الحدید از عبدالوهاب بن سکینه به عنوان شیخش یاد کرده (شرح نهج البلاغه، ج ۱۴ ص ۱۵۱) و او کسی است که ذهبی از وی با عناوینی چون: «الشَّيْخُ، الإِمَامُ، العَالِمُ، الفَقِيْهُ، المُحَدِّثُ، الثِّقَةُ، المُعَمَّرُ، القُدْوَةُ الكَبِيْرُ، شَيْخُ الإِسْلاَمِ، مَفْخَرُ العِرَاقِ ..و الشَّافِعِيُّ.» یاد کرده است. سير أعلام النبلاء، ج ۲۱ ص ۵۰۲

أبو بكر أحمد بن عبد العزيز الجوهری متوفای ۳۲۳ هـ: ثقة

ابو احمد عسکری متوفای ۳۸۲ هـ که از شاگردان جوهری بوده، می گوید:

«وقرأت على أبي بكر أحمد بن عبد العزيز الجوهري ، وكان ضابطا صحيح العلم.» **ترجمه:** «بر ابوبکر احمد بن عبد العزیز جوهری حدیث خواندم و او شخصی ضابط (از الفاظ تعدیل) و صحیح العلم بود.» شرح ما يقع فيه التصحيف والتحريف ، ج ۲ ص ۴۵۷ پی دی اف

ذهبی از عسکری به «الإمام المحدث الأديب العلامة» تعبیر می کند. سير أعلام النبلاء ج ۱۶ ص ۴۱۳

ابو الفرج اصفهاني متوفاي ۳۵۶ هـ که او نیز از شاگردان جوهری است، سند روایتی را که جوهری در آن قرار دارد، صحیح می داند ؛

«أخبرني أحمد بن عبد العزيز الجوهري – وهذا الخبر أصح ما روى في ذلك إسنادا – قال أخبرنا أبو زيد عمر بن شبة عن معن ابن عيسى.» الديارات للأصبهاني ج ۱ ص ۱۱

خطیب بغدادی در جرح و تعدیل روات، به رأی ابوبکر جوهری اعتماد کرده است:

«حدثنا أحمد بن عبد العزيز الجوهري بالبصرة قال كان محمد بن عمران الضبي على اختيار القضاة للمعتز فاجتمع إليه القضاة والفقهاء الخصاف ونظراؤه من الفقهاء وكان الضبي قبل ذلك معلما فنعس ثم رفع رأسه فقال تهجوا قال أبو بكر بن عبد العزيز الجوهري وكان شيخا طوالا يحفظ حديثا عن رسول الله صلى الله عليه وسلم ثقة وكان يحفظ الاخبار والملح.» تاريخ بغداد ج ۳ ص ۱۳۳ رقم ۱۱۵۴

ابن ابی الحدید نیز گفته است:

«وجميع ما نورده في هذا الفصل من كتاب أبي بكر أحمد بن عبد العزيز الجوهري في السقيفة وفدك وما وقع من الأختلاف و الأضطراب عقب وفاة النبي صلى الله عليه وسلم ، وأبو بكر الجوهري هذا عالم محدث كثير الأدب ، ثقة ورع ، اثنى عليه المحدثون ورووا عنه مصنفاته.» **ترجمه:** «و جمیع آنچه که در این فصل یاد کردیم، از کتاب ابوبکر احمد بن عبد العزیز جوهری در السقیفه وفدک بود و نیز آنچه که از اختلاف و اضطراب به دنبال وفات پیامبر صلی الله علیه وآله اتفاق افتاد و این ابوبکر جوهری، عالم، محدث، کثیر الادب، مورد اعتماد و با ورع بود. محدثان وی را ستوده اند و از او مصنفاتش را روایت کرده اند.» شرح نهج البلاغة ج ۱۶ ص ۱۲۳

هتک حرمت صورت می گیرد

چندین روایت نیز نقل شده که دلالت بر عملی شدن تهدید به هجوم به خانه ی حضرت فاطمه عليها السلام دارد.

نکته ی دیگر اینکه: طبق مبانی رجالی اهل سنت اگر از یک راوی مجهول الحال ، چند راوی دیگر (علی الخصوص ثقه) روایت کنند، او از جهالت در می آید و برخی او را ثقه می دانند و برخی دیگر نیز سبب حسن ظن بر آن راوی می دانند، برخی او را مستور می دانند و گروهی نیز روایت مستورین را مقبول می دانند و ذهبی نیز صراحت دارد که راویان مستور در صحیحین زیاد اند و روایات ایشان مقبول است؛

بدر الدین بن بهادر (متوفای ۷۹۴ هـ) می نویسد:

«والثاني اختلف فيهم أهل الحديث والفقهاء فذهب أكثر أهل الحديث إلى قبول رواياتهم والاحتجاج بها منهم البزار والدارقطني فنص البزار في كتاب الأشربة له وفي فوائده وفي غير موضع على أن من روى عنه ثقتان فقد ارتفعت جهالته وثبتت عدالته ونحو ذلك الدارقطني في الديات من سننه لما تكلم على حديث خشف بن مالك عن ابن مسعود في الدية.» **ترجمه:** «گروه دوم: بین فقها و اهل حدیث در قبول روایات این گروه اختلاف است و نظر اکثر اهل حدیث بر قبول روایات این گروه از مجاهیل می باشد همانند بزار و دارقطنی .

بزار در کتاب الاشربه و دیگر مواضع گفته است که اگر ۲ نفر ثقه از کسی روایت کنند، جهالت او مرتفع شده و عدالت او ثابت می شود و مانند همین سخن را دارقطنی در کتاب الدیات از سنن خویش در مورد حدیث خشف بن مالک از بن مسعود بیان می کند.» النکت علی مقدمة ابن الصلاح ج ۳ ص ۳۷۶

یحیی بن شرف نووی (متوفای ۶۷۶ هـ) می نویسد:

«والأصح : قبول رواية المستور .» **ترجمه:** «صحیح ترین قول این است که روایت راوی مستور قبول می شود.» المجموع ج ۶ ص ۲۷۹

شمس الدین ذهبی نیز می نویسد:

«ففي الصحيحين من هذا النمط خلق كثير مستورون ما ضعفهم أحد ولا هم بمجاهيل .» **ترجمه:** «در صحیحین، راویان زیادی از این نوع وجود دارند که مستور هستند؛ کسی ایشان را تضعیف نکرده است و مجهول نیز نیستند.» میزان الاعتدال في نقد الرجال ج ۲ ص ۳۱۷ رقم ۲۱۱۲

از آنجایی که چند شخص ثقه یا صدوق در نزد اهل سنت؛ مثل ابو القاسم طبرانی، ابو الفرج اصفهانی، ابو احمد حسن بن عبدالله عسکری و ابو عبید الله بن عمران مرزبانی از آقای جوهری روایت کرده اند (رجوع شود به مقدمه ی کتاب سقیفه وفدک)، لذا از این طریق نیز عدالت او ثابت می شود.

عُمَرُ بن شَبَّة النُّميري: ثقة. تحرير تقريب التهذيب، ج ۳ ص ۷۵ رقم ۴۹۱۸. / أحمد بن معاوية الباهلي : ابن حبان نام او را در کتاب الثقات، ج ۸ ص ۴۱ رقم ۱۲۱۵۷آورده و خطیب بغدادی نیز او را شخصی بدون اشکال دانسته است. تاريخ بغداد ج ۵ ص ۱۶۲ رقم ۲۶۰۸«أحمد بن معاوية ... ولم يكن به بأس. / النضر بن شُمَيْل المازنيُّ: ثقةٌ ثَبْتٌ. تحرير تقريب التهذيب، ج ۴ ص ۱۶ رقم ۷۱۳۵ / محمد بن عمرو بن عَلْقمة بن وَقَّاص اللَّيْثيُّ: صدوق حسن الحديث. همان، ج ۳ ص ۲۹۹ رقم ۶۱۸۸ - محمد بن عمرو بن حَلْحَلَة الدِّيْلِيُّ: ثقة. همان، ج ۳ ص ۲۹۸ رقم ۶۱۸۴. / أبو سلمة بن عبد الرحمن بن عوف الزهري: ثقة مكثر. همان، ج ۴ ص ۲۰۶ رقم ۸۱۴۲.

روایت اول:

حدثنا محمد بن إسحاق بن محمد المخزومی المسیبی نا **محمد بن فلیح بن سلیمان عن موسى بن عقبة** عن **ابن شهاب** قال وغضب رجال من المهاجرین فی بیعة أبی بکر رضی الله عنه منهم علی بن أبی طالب والزبیر بن العوام رضی الله عنهما فدخلا بیت فاطمة بنت رسول الله صلی الله علیه وآله ومعهما السلاح فجاءهما عمر رضی الله عنه فی عصابة من المسلمین فیهم اسید وسلمة بن سلامة بن وقش وهما من بنی عبد الاشهل ویقال فیهم ثابت بن قیس بن الشماس أخو بنی الحارث بن الخزرج فأخذ أحدهم سیف الزبیر فضرب به الحجر حتی کسره.

«گروهی از مردان مهاجرین که علی بن ابی طالب علیه السلام و زبیر از ایشان بودند، از بیعت ابی بکر ناراضی و عصبانی بودند و لذا آن دو وارد خانه فاطمه زهرا علیها السلام شدند، در حالی که اسلحه به همراه خویش داشتند. پس عمر به همراه گروهی از مسلمین که اسید بن حضیر و سلمه بن سلامه بن وقش از آنان بودند، بر ایشان وارد شدند؛ پس یکی از آنها، شمشیر زبیر را گرفت و با سنگ به آن زد تا شکست.»[1]

حسین سلیم اسد الدارانی سند مشابه این روایت را صحیح دانسته است.[2]

عبد الله بن احمد بن حنبل در ادامه ی روایت فوق می نویسد:

«قال موسى بن عقبة : قال سعد بن إبراهیم : حدثنی إبراهیم بن عبد الرحمن بن عوف أن عبد الرحمن کان مع عمر یومئذ وأن محمد بن مسلمة کسر سیف الزبیر.»

همین روایت را اشخاص دیگری از محمد بن فلیح از موسی بن عقبه (همان سند اول) از اشخاص دیگر (نه ابن شهاب زهری) با اضافات عجیب و غریبی (برای سرپوش گذاشتن بر حقیقت) نقل کرده اند:

«حدثنا محمد بن صالح بن هانئ ثنا الفضل بن محمد البیهقی ثنا إبراهیم بن المنذر الحزامی ثنا **محمد بن فلیح عن موسى بن عقبة** عن سعد بن إبراهیم قال حدثنی إبراهیم بن عبد الرحمن بن عوف أن عبد

---

[۱] السنة لعبد الله بن أحمد ج ۲ ص ۵۵۳-۵۵۴ ح ۱۲۹۱

[2] مجمع الزوائد ت اسد، ج ۱۳ ص ۲۷۷ رقم ۱۰۱۸۰ ... محمد بن إسحاق المسیبي ، حدثنا محمد بن فلیح ، عن موسي بن عقبة ، عن ابن شهاب ... وهذا إسناد صحیح إلي ابن شهاب الزهري

الرحمن بن عوف كان مع عمر بن الخطاب رضى الله عنه وأن محمد بن مسلمة كسر سيف الزبير ثم قام أبو بكر فخطب الناس ... .»

این روایت را حاکم نقل و تصحیح کرده و ذهبی نیز با نظر حاکم موافقت نموده است.[۱]

صالحی شامی نیز از ابن عقبه آن را نقل کرده و سندش را نیکو دانسته است.[۲]

روایت دوم:

«ابو عوانه از داود بن عبد الله الاودی از حمید بن عبد الرحمن حمیری نقل می کند که گوید: رسول خدا ﷺ وفات یافت ... پس مردم با ابوبکر بیعت کردند و به بیعت کمک کردند و علی علیه‌السلام و زبیر از بیعت کردن تخلف کردند و زبیر شمشیر کشید و گفت: «آن را غلاف نمی کنم تا اینکه علی علیه‌السلام بیعت بکند»؛ پس آن خبر به ابوبکر و عمر رسید. عمر گفت: شمشیر زبیر را بگیرید و با سنگ بزنید (تا بشکند). گوید: پس عمر به سوی آنها رفت و با خستگی به نزد آنها آمد و گفت: باید بیعت کنید، چه از سر اطاعت و چه از سر کراهت؛ پس بیعت کردند.»[۳]

ابن تیمیه در مورد روایتی که سندش مشابه سند این روایت است (... عن أبی عوانه عن داود بن عبد الله الأودی عن حمید بن عبد الرحمن هو الحمیری) می گوید:

«این روایت، مرسل حسن است و چه بسا حمید آن را از بعضی از صحابه ای که آن را دیده اند، اخذ نموده است.»[٤]

---

[۱] المستدرك على الصحيحين ج ۳ ص ۷۰ ح ۴۴۲۲ قال الحاكم: هذا حديث صحيح على شرط الشيخين ولم يخرجاه و قال الذهبی فی التلخیص: على شرط البخاری ومسلم

[۲] سبل الهدى والرشاد ج ۱۲ ص ۳۱۷ وروى ابن عقبة - بأسناد جيد - عن إبراهيم بن عبد الرحمن بن عوف : أن رجالا من المهاجرين غضبوا في بيعة أبي بكر ، منهم علي والزبير ، فدخلا بيت فاطمة بنت رسول الله - صلى الله عليه وسلم - ومعهما السلاح ، فجاءهما عمر بن الخطاب في عصابة من المهاجرين والأنصار ، فيهم أسيد بن حضير وسلمة بن سلامة بن وقش الأشهليان وثابت بن قيس بن شماس الخزرجي ، فكلموهما حتى أخذ أحدهم سيف الزبير فضرب به الحجر حتى كسره ...

[۳] تاريخ الطبري ج ۲ ص ۲۳۳-۲۳۴ حدثنا زكرياء بن يحيى الضرير قال حدثنا أبو عوانة قال حدثنا داود بن عبد الله الاودی عن حميد بن عبد الرحمن الحميرى قال توفى رسول الله صلى الله عليه وسلم ... فبايع الناس واستثبتوا للبيعة وتخلف علي والزبير واخترط الزبير سيفه وقال لا أغمده حتى يبايع علي فبلغ ذلك أبا بكر وعمر فقال عمر خذوا سيف الزبير فاضربوا به الحجر قال فانطلق إليهم عمر فجاء بهما تعبا وقال لتبايعان وأنتما طائعان أو لتبايعان وأنتما كارهان فبايعا

[٤] منهاج السنة النبوية ج ۱ ص ۵۳۶ فهذا مرسل حسن ولعل حميدا أخذه عن بعض الصحابة الذين شهدوا ذلك

اجباری بودن بیعت، به صراحت در این روایت مشخص است؛ اما نکته اینجاست که در بسیاری از این روایات، تنها از درگیری زبیر سخن گفته شده، ولی درباره ی امیرالمومنین علیه‌السلام و کیفیت بیعت اجباری آن حضرت سکوت شده است.

روایت سوم: اعتراف تابعی و امام اهل سنت، ابو الأسود

«از ابی الاسود نقل شده است که گفت: گروهی از مردان مهاجرین از بیعت ابی بکر به خاطر عدم مشورت با ایشان عصبانی بودند و علی علیه‌السلام و زبیر نیز عصبانی بودند؛ پس آن دو وارد خانه فاطمه زهرا علیهاالسلام شدند، در حالی که به همراه خویش اسلحه داشتند.

عمر بن خطاب به همراه گروهی شامل: أُسید بن حضیر و سلمه بن سلامه (که هر دو از قبیله بنی عبدالاشهل بودند) آمدند؛ پس فاطمه علیهاالسلام فریاد کشید و آنان را به خدا قسم داد. آنها شمشیر علی علیه‌السلام و زبیر را گرفتند و به دیوار کوبیدند تا شکست. سپس عمر آن دو نفر را کشان کشان بیرون آورد تا اینکه بیعت کردند !»[1]

این روایت را ابن ابی الحدید از جوهری نقل کرده و سندش معتبر است.[2]

در این روایت نیز اگرچه تفصیل ماجرای هجوم بیان نشده، اما اشاره ی خیلی کوتاهی به نحوه ی بردن امیرالمومنین علیه‌السلام برای بیعت گرفتن شده است.

---

[۱] شرح نهج البلاغة ج ۲ ص ۳۱ قال أبو بكر أحمد بن عبد العزيز : وأخبرنا أبو زيد عمر بن شبة ، قال : حدثنا إبراهيم بن المنذر ، عن ابن وهب ، عن ابن لهيعة ، عن أبي الأسود ، قال : غضب رجال من المهاجرين في بيعة أبي بكر بغير مشورة ، وغضب علي والزبير ، فدخلا بيت فاطمة عليها السلام ، معهما السلاح ، فجاء عمر في عصابة ، منهم أسيد بن حضير وسلمة بن سلامة بن وقش – وهما من بني عبد الأشهل – فصاحت فاطمة عليها السلام ، وناشدتهم الله . فأخذوا سيفي علي والزبير ، فضربوا بهما الجدار حتى كسروهما ، ثم أخرجهما عمر يسوقهما حتى بايعا

[۲] **بررسی سند روایت:**

توثيق ابن ابی الحدید، ابوبکر جوهری و عمر بن شبة گذشت / إبراهيم بن المُنذر: صدوق. تحرير تقريب التهذيب، ج ۱ ص ۱۰۰ رقم ۲۵۳ / عبدُ الله بن وهب بن مسلم: ثقة حافظ عابدٌ. همان، ج ۲ ص ۲۸۴ رقم ۳۶۹۴. / عبدُ الله بن لَهِيعة: ضعيفٌ يُعتَبر به، وحديثه صحيح إذا روى عنه العبادلة: ابن المبارك، وابن وهب، وابن يزيد المقرئ، وابن مسلمة القعنبي، فإنهم كانوا يتتبعون أصوله فيكتبون منها. همان، ج ۲ ص ۲۵۸ رقم ۳۵۶۳. / محمد بن عبد الرحمن بن نَوْفل أبو الأسود المدني: ثقة. همان، ج ۳ ص ۲۸۱ رقم ۶۰۸۵.

روایت چهارم: اعتراف تابعی و امام اهل سنت، عامر شعبی

«از شعبی روایت شده است که گفت: ابوبکر سؤال کرد و گفت: زبیر کجاست؟ گفته شد که نزد علی عليه السلام می باشد و شمشیرش را صیقل می دهد. ابوبکر گفت: ای عمر و ای خالد بن ولید، بروید علی (عليه السلام) و زبیر را نزد من بیاورید.

سپس آن دو رفتند، عمر داخل خانه شد و خالد بیرون ایستاد. عمر وقتی که داخل شد، به زبیر گفت: این شمشیر برای چیست؟ زبیر در جواب گفت: با علی (عليه السلام) بیعت می کنم؛ پس عمر شمشیر زبیر را به عنف گرفت و به سنگ کوبید و آن را شکست و سپس دست زبیر را گرفت و او را بلند کرد و به طرف درب کشید و صدا کرد: خالد! نزدیک شو و زبیر را نگهدار. بعد از اینکه زبیر را بیرون کرد، به طرف علی (عليه السلام) آمد و گفت: بلند شو برویم با ابوبکر بیعت کن! وی امتناع فرموده و قبول نکرد؛ پس بعد عمر دست او را گرفت و گفت: بلند شو! وی از بلند شدن امتناع کرد. اینجا عمر، علی عليه السلام را هل داد و همان طوری که زبیر را به طرف در کشید، علی عليه السلام را هم به سمت در کشید و از خانه بیرون کرد!

در این هنگام فاطمه (عليها السلام) که آن رفتار عمر نسبت به علی (عليه السلام) و زبیر را ملاحظه نمود، بر در اتاق ایستاد و فرمود: چه زود دستورات پیامبر صلى الله عليه وآله را فراموش کردید و بر اهل بیت رسول خدا صلى الله عليه وآله ظلم روا داشتید. قسم به خدا، با عمر صحبت نخواهم کرد تا اینکه خدا را ملاقات بکنم.

شعبی گفته است: بعد از این حادثه، ابوبکر به طرف فاطمه (عليها السلام) رفت و از وی برای عمر شفاعت خواهی نمود و طلب رضایت کرد و فاطمه (عليها السلام) از وی راضی شد (؟!).»[۱]

این روایت را نیز ابن ابی الحدید از جوهری نقل کرده و سندش معتبر است.[۲]

---

[۱] شرح نهج البلاغة ج ۲ ص ۳۵ قال أبو بكر : وحدثنا أبو زيد عمر بن شبة ، قال : أخبرنا أبو بكر الباهلي ، قال : حدثنا إسماعيل ابن مجالد ، عن الشعبي ، قال : سأل أبو بكر فقال : أين الزبير ؟ فقيل : عند علي وقد تقلد سيفه ، فقال : قم يا عمر ، قم يا خالد بن الوليد ؛ انطلقا حتى تأتياني به ، فانطلقا ، فدخل عمر ، وقام خالد على باب البيت من خارج ، فقال عمر للزبير : ما هذا السيف ؟ فقال نبايع عليا ، فاخترطه عمر فضرب به حجرا فكسره ، ثم أخذ بيد الزبير فأقامه ثم دفعه ، وقال : يا خالد دونكه فأمسكه ، ثم قال لعلي : قم فبايع لأبي بكر ، فتلكأ واحتبس ، فأخذ بيده ، وقال : قم ، فأبى أن يقوم ، فحمله ودفعه كما دفع الزبير فأخرجه ، ورأت فاطمة ما صنع بهما ، فقامت على باب الحجرة ، وقالت : يا أبا بكر ، ما أسرع ما أغرتم على أهل بيت رسول الله والله لا أكلم عمر حتى ألقى الله قال : فمشى إليها أبو بكر بعد ذلك وشفع لعمر ، وطلب إليها فرضيت عنه.

[۲] **بررسی سند روایت:**

اما اینکه در این روایت، شعبی ادعا نموده است که حضرت زهرا علیها السلام در نهایت از عمر راضی شد، مخالف روایات صحیح اهل سنت است و دلیلش این است که او چون نتوانسته وقوع این اتفاق را منکر بشود، گفته است که بله، اگرچه این اتفاق افتاده است؛ اما در نهایت، ماجرا به خیر و خوشی به پایان رسید.

شاید مخالفین بگویند: اگر به صدر این روایات استدلال می کنید، باید ذیل آن را نیز بپذیرید.

در جواب می گوییم: «اقرار العقلاء علی أنفسهم جائز ؛ یعنی اقرار عاقلان علیه خودشان پذیرفته می شود»؛ مثلا اگر دو نفر به نام های زید و سعید را به دادگاه ببرند و زید بگوید: انگشتری که در دست سعید است، مال من است و سعید هم بگوید: ساعتی که در دست زید است، مال من است و سپس زید بگوید: ساعتی که در دست من است، مال سعید است، در این صورت، قاضی ساعت زید را می گیرد و به سعید می دهد؛ ولی انگشتر سعید را به زید نمی دهد؛ چون هنوز ثابت نشده است که انگشتر سعید مال زید باشد !

اینجا نیز اهل سنت (عامر شعبی قطعا از بزرگان اهل سنت است) اقرار کرده اند که بعد از واقعه ی هجوم، حضرت زهرا علیها السلام از عمر بن خطاب غضبناک شدند و قاضی تا اینجا می پذیرد که حرف شیعه در مورد هجوم و نارضایتی حضرت زهرا علیها السلام از عمر درست است؛ ولی حرف اهل سنت در مورد رضایت آن حضرت بعد از میانجیگری ابوبکر (!!) را صرفا یک ادعا به حساب آورده و طلب مدرک می کند.

البته ما کمی جلوتر، اعتراف دختر ابوبکر؛ یعنی عایشه در صحیح بخاری و نیز ابوهریره در سنن ترمذی را می آوریم که حضرت زهرا علیها السلام تا لحظه ی آخر حیاتشان از ابوبکر و عمر ناراضی و غضبناک و با آن دو قهر بودند تا اینکه از دنیا رفتند.

حال شایسته است که منکران وجدان هایشان را قاضی قرار دهند و از خود بپرسند که آیا با وجود چنین روایات معتبری از پیشوایان تابعی، آیا باز هم می توان خود را به تجاهل زد؛ منکر هجوم به خانه ی حضرت زهرا علیها السلام شد و آن را افسانه خواند؟!

توثیق ابن ابی الحدید، أبو بكر الجوهری ، عمر بن شبة و أحمد بن معاوية الباهلي گذشت / إسماعيل بن مُجالد بن سعيد الهَمْدانيُّ: صدوق. تحرير تقريب التهذيب، ج ۱ ص ۱۳۹ رقم ۴۷۶ / عامرُ بن شَرَاحيل الشَّعْبي: ثقةٌ مشهورٌ فقيهٌ فاضلٌ. همان، ج ۲ ص ۱۷۱ رقم ۳۰۹۲.

شمس الدین ذهبی از او به عنوان امام و علامه ی عصرش (علامه ی تابعین) یاد کرده است:

سير أعلام النبلاء ، ج ۴ ص ۲۹۴-۲۹۵ «الشعبی (ع) عامر بن شراحيل بن عبد بن ذي كبار -وذو كبار : قيل من أقيال اليمن - الإمام ، علامة العصر.»

روایت پنجم: اعتراف امام و دریای علم اهل سنت، سعید بن کثیر بن عفیر (از اساتید بخاری و مسلم)

«از سعید بن کثیر بن عفیر روایت شده است که گفت: هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله قبض روح شدند، انصار در سقیفه جمع شدند ... عمر به همراه گروهی که أسید بن حضیر و سلمة بن أسلم جزء آنها بودند، سراغ بیت فاطمه علیها السلام رفتند و گفتند: بیایید با ابوبکر بیعت کنید. آنها از بیعت با ابوبکر خودداری کردند؛ زبیر با شمشیر از خانه خارج شد (و به آنها حمله ور شد). عمر گفت: زبیر را بگیرید. أسید بن حضیر به او حمله کرد و شمشیرش را از دستش گرفت و به دیوار زد. سپس او را به همراه علی علیه السلام و همراهان هاشمی شان بردند تا با ابوبکر بیعت کنند.

علی (علیه السلام) می فرمود: من بنده خدا و برادر رسول خدایم. به او گفتند: با ابوبکر بیعت کن. علی علیه السلام فرمود: من به امر خلافت از ابوبکر سزاوارترم و با شما بیعت نمی کنم؛ بلکه شما باید با من بیعت کنید. وقتی انصار ادعا کردند که باید خلافت از آن آنان باشد، شما در مقابل آنان قرابت و نزدیکی با رسول خدا صلی الله علیه و آله را مطرح کردید و همین قرابت را مجوز تکیه زدن بر مسند خلافت قلمداد کردید و خلافت را از ما اهل بیت نیز غصب نمودید؛ آیا خود را در امر خلافت به صرف اینکه پیامبر از شما (قریش) بود، بر انصار مقدم نکردید ؟ آنها هم رهبری جامعه را به شما دادند و خلافت را به شما تسلیم کردند و من هم همان دلیلی را که در اخذ خلافت در مقابل انصار به آن تمسک کردید، در برابر خودتان اقامه می کنم. ما در تمامی امور رسول خدا صلی الله علیه و آله، چه در حال حیات ایشان و چه در زمان وفات ایشان، سزاوار تر از دیگرانیم (؛ زیرا اگر قرابت و نزدیکی به رسول خدا صلی الله علیه و آله ملاک باشد، ما اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله از همه مردم به رسول خدا نزدیک تر هستیم)؛ اگر ایمان به خدا دارید، در حق ما منصفانه قضاوت کنید و الا ظلم می کنید، در حالی که می دانید.

عمر گفت: ما تو را تا زمانی که بیعت نکنی رها نمی کنیم.

علی علیه السلام فرمود: شیر خلافت را بدوش؛ سهم تو محفوظ است و امروز امر خلافت ابوبکر را خوب برایش محکم کن که او بعد از خودش خلافت را به تو برمی گرداند. سپس فرمود: بخدا قسم ای عمر، حرف تو را قبول نمی کنم و با ابوبکر بیعت نمی کنم.

ابوبکر گفت: اگر بیعت نمی کنی، تو را مجبور نمی کنم.

ابوعبیده جراح خطاب به علی (علیه السلام) گفت: ای پسر عمو، سن تو کم است (حضرت در آن موقع ۳۳ ساله بودند) و آنها در میان قوم تو (قریشی ها) از تو بزرگترند و تجربه و آگاهی آنها از تو بیشتر است و من ابوبکر را

در این امر از تو قوی تر می دانم؛ پس امر خلافت را به او واگذار کن و اگر در آینده تو زنده ماندی و عمرت طولانی شد (ریش سفید شدی)، به خاطر فضیلت و برتری و دینداری، علم و فهم، سابقه ات در اسلام و نسب تو و دامادی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، تو برای امر خلافت سزاواری و لیاقت آن را داری [ولی الان جوان هستی؛ لذا نمی توانیم خلافتت را قبول کنیم].

پس علی (علیه السلام) فرمود: شما را به خدا قسم ای گروه مهاجرین، خلافت و جانشینی محمد (صلی الله علیه و آله) را از خانه او خارج نکنید و آن را (به ناحق) از آن خود نکنید و اهل بیت او را از حق واقعیشان و جایگاه اصلی آنها در میان مردم، محروم نکنید.

به خدا قسم ای گروه مهاجرین، ما سزاوارترین مردم به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هستیم؛ زیرا ما اهل بیت او هستیم و ما از شماها در امر خلافت و جانشینی رسول خدا سزاوارتریم.

به خدا قسم (در میان مردم) تلاوت کننده کتاب خدا، فقیه تر در دین خدا و عالم تر به سنت های رسول خدا صلی الله علیه و آله، رسیدگی کننده تر به امر زیر دستان، دور کننده امور بد و منکر از آنها و عادلتر از ما وجود ندارد و مصداق کامل این امور، ما اهل بیت هستیم؛ پس، از هواهای نفسانی پیروی نکنید که نتیجه آن دوری از مسیر الهی و فاصله گرفتن از حق است.

بشیر بن سعد انصاری گفت: یا علی، اگر انصار این سخنان را قبل از بیعتشان با ابوبکر از تو شنیده بودند، همه با تو بیعت می کردند و حتی میان دو نفر هم در مورد حقانیت تو اختلاف پیدا نمی شد.

و علی علیه السلام به منزلش رفت (و بیعت نکرد) و خانه نشین شد، تا اینکه فاطمه علیها السلام وفات یافت؛ سپس بیعت کرد.»[1]

---

[۱] شرح نهج البلاغة ج ۶ ص ۴-۸ الإمامة والسياسة ج ۱ ص ۱۵-۱۶ ونحن نذكر خبر السقيفة ؛ روى أبو بكر أحمد بن عبد العزيز الجوهري في كتاب ' السقيفة ' قال : أخبرني أحمد بن إسحاق ، قال : حدثنا أحمد بن سيار ، قال : حدثنا سعيد بن كثير بن عفير الأنصاري أن النبي صلى الله عليه وسلم لما قبض ، اجتمعت الأنصار في سقيفة بني ساعدة... وذهب عمر ومعه عصابة الى بيت فاطمة، منهم اسيد بن حضير، وسلمة بن أسلم، فقال لهم: انطلقوا فبايعوا، فأبوا عليه، وخرج إليهم الزبير بسيفه، فقال عمر: عليكم الكلب، فوثب عليه سلمة بن أسلم. فأخذ السيف من يده فضرب به الجدار، ثم انطلقوا به وبعلي ومعها بنو هاشم، وعلي يقول: انا عبد الله وأخو رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم)، حتى انتهوا به الى ابي بكر، فقيل له: بايع فقال: انا أحق بهذا الأمر منكم، لا أبايعكم وأنتم أولى بالبيعة لي، أخذتم هذا الأمر من الأنصار، واحتججتم عليهم بالقرابة من رسول الله، فأعطوكم المقادة، وسلموا اليكم الامارة، وانا احتج عليكم بمثل ما احتججتم به على الأنصار، فانصفونا ان كنتم تخافون الله من انفسكم، واعرفو لنا من الأمر مثل ما عرفت الأنصار لكم، وإلا فبؤوا بالظلم وأنتم تعلمون. فقال عمر: انك لست متروكا حتى تبايع،

ابوبکر جوهری این روایت را با سند معتبر، از سعید بن کثیر بن عفیر (که متولد سال ۱۴۶ هـ و متوفای سال ۲۲۶ هـ و از مشایخ بخاری و مسلم بوده) نقل کرده است.[۱]

این روایت که واضح ترین و مفصل ترین روایت در این زمینه است نیز، از ذکر وقایعی که در هنگام هجوم اتفاق افتاد و نحوه ی بردن امیرالمومنین علیه‌السلام برای بیعت، خود داری نموده است.

از نکات جالب توجه در این روایت، اشاره ی ابو عبیده جراح به نظام شیخوخیت است، آنجا که گفته است: «الان جوان هستی [؛لذا نمی توانیم خلافتت را قبول کنیم] ولی اگر در آینده زنده ماندی و عمرت طولانی شد (ریش سفید شدی)، در آن صورت تو نیز برای خلافت شایستگی داری.»

فقال له علي: احلب يا عمر حلبا لك شطره، اشدد له اليوم أمره ليرد عليك غدا، الا والله لا اقبل قولك ولا ابايعه، فقال له أبو بكر: فإن لم تبايعني لم أكرهك، فقال له عبيدة: يا ابا الحسن، انك حديث السن، وهؤلاء مشيخة قريش قومك، ليس لك مثل تجربتهم ومعرفتهم بالأمور، ولا أرى أبا بكر الا أقوى على هذا الأمر منك، واشد احتمالا له، واضطلاعا به، فسلم له الأمر وارض به، فإنك ان تعش ويطل عمرك فأنت لهذا الأمر خليق، وبه حقيق في فضلك وقرابتك وسابقتك وجهادك. فقال علي: يا معشر المهاجرين، الله الله، لا تخرجوا سلطان محمد عن داره وبيته الى بيوتكم ودوركم، ولا تدفعوا أهله عن مقامه في الناس وحقه، فوالله يا معشر المهاجرين لنحن – أهل البيت – أحق بهذا الأمر منكم، أما كان منا القارئ لكتاب الله، الفقيه في دين الله، العالم بالسنة، المضطلع بأمر الرعية، والله انه لفينا، فلا تتبعوا الهوى، فتزدادوا من الحق بعدا. فقال بشير بن سعد: لو كان هذا الكلام سمعته منك الأنصاريا علي قبل بيعتهم لأبي بكر، ما اختلف عليك اثنان، ولكنهم قد بايعوا. وانصرف علي الى منزله، ولم يبايع، ولزم بيته حتى ماتت فاطمة فبايع

[۱] **بررسی سند روایت:**

بررسی سند روایت:

توثیق ابن ابی الحدید و جوهری که گذشت. / احمد بن اسحاق بن صالح: بن عطاء الوزان: ثقة. الاحاديث المختارة ت عبدالملك بن دهيش، ج ۶ ص ۶۸ رقم ۲۰۴۸ / أحمد بن منصور بن سَيَّار البَغْداديُّ الرماديُّ، أبو بكر: ثقة حافظ. تحرير تقريب التهذيب، ج ۱ ص ۷۶ رقم ۱۱۳ / سعيدُ بن كَثِير بن عُفَير: صدوقٌ عالم بالأنساب وغيرها. همان، ج ۲ ص ۴۱ رقم ۲۳۸۲.

ذهبی درباره ی او می گوید :

«سعید بن کثیر بن عفیر که بخاری و مسلم در صحیحشان و نسائی در سننش از او روایت کرده اند، پسر مسلم بن یزید است. وی امام، حافظ، علامه، اخباری، ثقه، کنیه اش ابو عثمان و اهل مصر بود. ولادتش در سال ۱۴۶ هـ بود ... بخاری از او حدیث نقل کرده است ... مسلم و نسائی نیز با واسطه از او حدیث نقل کرده اند. او شخصی ثقه و امامی از دریاهای علم بود.» سير أعلام النبلاء ج ۱۰ ص ۵۸۳-۵۸۴ سعيد بن كثير بن عفير (خ م س) ابن مسلم بن يزيد الإمام الحافظ العلامة الأخباري الثقة أبو عثمان المصري. مولده سنة ست وأربعين ومئة ... حدث عنه البخاري ... وأخرج له مسلم والنسائي بواسطة وكان ثقة إماما من بحور العلم »

روایت ششم: اعتراف ابوبکر و اظهار پشیمانی اش از هجوم

عبد الرحمن بن عوف به هنگام بیماری ابوبکر به دیدارش رفت و پس از سلام و احوال پرسی، با او گفت و گوی کوتاهی داشت. ابوبکر به او چنین گفت:

«من در دوران زندگی بر سه چیزی که انجام داده‌ام تأسف می‌خورم؛ دوست داشتم که مرتکب نشده بودم؛ اما آن چیزهایی که دوست داشتم مرتکب نشده بودم: پس من دوست داشتم خانه فاطمه علیها السلام را هتک حرمت نمی‌کردم، اگر چه آن را برای جنگ بسته بودند ... .»[1]

در این روایت که سندش معتبر است، ابوبکر به صراحت به هجوم به خانه ی حضرت زهرا علیها السلام اعتراف کرده و از آن، اظهار پشیمانی کرده است.

تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل ...

سند اول:

ابن زنجویه (متوفای ۲۵۱ هـ) می نویسد:

«أنا حمید أنا عثمان بن صالح ، حدثنی اللیث بن سعد بن عبد الرحمن الفهمی ، حدثنی علوان ، عن صالح بن کیسان ، عن حمید بن عبد الرحمن بن عوف ، أن أباه عبد الرحمن بن عوف ، دخل علی أبی بکر الصدیق رحمة الله علیه ، فی مرضه الذی قبض فیه ... ثم قال : مع أنک ، والحمد لله ما تأسی علی شیء من الدنیا ، فقال : « أجل إنی لا آسی من الدنیا إلا علی ثلاث فعلتهن وددت أنی ترکتهن ، وثلاث ترکتهن وددت أنی فعلتهن ، وثلاث وددت أنی سألت عنهن رسول الله صلی الله علیه وآله، أما اللاتی وددت أنی ترکتهن ، فوددت أنی لم أکن کشفت بیت فاطمة عن شیء ، وإن کانوا قد أغلقوا علی الحرب... .»[2]

تمام رجال سند این روایت، ثقه هستند بجز «علوان بن داود» که این روایت از منکرات وی شمرده شده و به این دلیل، مورد هجمه ی رجالیون اهل سنت واقع شده است.[3]

---

[۱] أجل إني لا آسی من الدنیا إلا علی ثَلاثٍ فَعَلْتُهُنَّ وَدِدْتُ أَنِّي تَرَكْتُهُنَّ ... أما اللاتي وددت أني تركتهن، فوددت أني لم أَكُنْ كَشَفْتُ بيتَ فاطِمَةَ عن شيء، وإن كانوا قد أَغْلَقُوا على الحرب... .

[۲] الأموال لابن زنجویه (متوفای ۲۵۱ هـ) ج ۱ ص ۳۸۷

[۳] بررسی سند روایت:

ابو القاسم طبرانی نیز چنین روایت می کند:

«حدثنا أبو الزنباع روح بن الفرج المصری ثنا سعید بن عفیر حدثنی علوان بن داود البجلی عن حمید بن عبد الرحمن بن حمید بن عبد الرحمن بن عوف عن صالح بن کیسان عن حمید بن عبد الرحمن بن عوف عن أبیه قال دخلت علی أبی بکر رضی الله عنه أعوده فی مرضه الذی توفی فیه ... ثم قال أما انی لا آسی علی شیء الا علی ثلاث فعلتهن وددت أنی لم أفعلهن وثلاث لم أفعلهن وددت أنی فعلتهن وثلاث وددت أنی سألت رسول الله ﷺ عنهن فأما الثلاث اللاتی وددت أنی لم أفعلهن فوددت أنی لم أكن كشفت بیت فاطمة وتركته وأن أغلق علی الحرب.»[1]

طبق برنامه ی جوامع الکلم ، تمام رجال سند این روایت ثقه هستند، بجز علوان بن داود که منکر الحدیث معرفی شده است.

در ادامه، به طور مفصل به اثبات وثاقت علوان بن داود می پردازیم و اشکالاتش را پاسخ می دهیم.

توثیق علوان بن داود البجلی

اول: ابن حبان نام او را در زمره ی ثقات آورده است.[2]

شوکانی بعد از نقل سخن هیثمی در ضعیف بودن یکی از راویان یکی از احادیث و انفراد ابن حبان در توثیق او ، می گوید: «وقتی ابن حبان او را توثیق کرده است، روایتش از قِسم حسن محسوب می شود، نه ضعیف.»[3]

حُمَیْد بن مَخْلَد بن قتیبة بن عبد الله الأَزْدي، أبو أحمد بن زَنْجویه: ثقةٌ ثَبْتٌ له تصانیفُ. تحریر تقریب التهذیب، ج ۱ ص ۳۲۹ رقم ۱۵۵۸ / عثمان بن صالح بن صفوان السَّهمي: صدوق. همان، ج ۲ ص ۴۳۸ رقم ۴۴۸۰ / اللَّیْث بن سَعْد بن عبد الرحمن الفَهْمي: ثقةٌ ثبتٌ فقیهٌ إمامٌ مشهورٌ. همان ج ۳ ص ۲۰۴ رقم ۵۶۸۴ / علوان بن داود البجلي: ابن حبان نام او را در کتاب الثقات ج ۸ ص ۵۲۶ رقم ۱۴۸۲۹ آورده و ابوبکر بن صدقه از وی به عنوان "لا بأس به" یاد کرده است. المنتخب من علل الخلال، ص ۲۹۷ رقم ۱۹۶. در کتاب مظلومیت حضرت زهرا علیهاالسلام به طور مفصل به توثیق او پرداخته ایم. / صالحُ بن كَیْسان المدني: ثقةٌ ثَبْت فقیهٌ، تحریر تقریب التهذیب، ج ۲ ص ۱۳۲ رقم ۲۸۸۴ / حُمَیْد بن عبد الرحمن بن عَوْف الزُّهريُّ، المَدَنيُّ: ثقةٌ. همان، ج ۱ ص ۳۲۸ رقم ۱۵۵۲.

[1] المعجم الکبیر ج ۱ ص ۶۲ ح ۴۳

[2] الثقات ج ۸ ص ۵۲۶ رقم ۱۴۸۲۹ علوان بن داود البجلي من أهل الکوفة یروی عن مالك بن مغول روی عنه عمر بن عثمان الحمصي

[3] تحفة الذاکرین بعدة الحصن الحصین ج ۱ ص ۱۳۶ قال الهیثمي فیه غسان بن عبید وهو ضعیف وثقة ابن حبان وبقیة رجاله رجال الصحیح قلنا ومع توثیق ابن حبان له فقد صار من قسم الحسن لا من قسم الضعیف

دوم: ابوبکر خلال توثیق علوان را از ابوبکر بن صدقه ـ که ذهبی از او با عناوینی چون امام، حافظ و فقیه یاد کرده[1] ـ نقل کرده است:

«خلال گفته است: ابوبکر بن صدقه گفت: این حدیث از علوان بن داود بجلی نقل شده است که اهل قرقیسیا است و او این احادیث را از ابن داب نقل می کند و این حدیث را از حدیثش از داب دیدم و علوان فی نفسه اشکالی به او نیست.»[2]

سوم: می توان وثاقت علوان بن داود در نزد دارقطنی و ابن عدی را نیز ثابت کرد.

حمزه بن یوسف الجرجانی متوفای ۳۴۵ هـ می نویسد:

«از دارقطنی خواستم که کتابی درباره ی ضعفا تألیف بکند؛ پس به من گفت: آیا کتاب ضعفای ابن عدی را نداری؟ گفتم: دارم. گفت: در آن کفایتی است که بر آن زیاد نشود (یعنی هر کسی که از نظر من ضعیف بوده، ایشان آورده است؛ پس نیازی نیست که من در این باره کتاب بنویسم) .»[3]

عبدالله بن عدی متوفای ۳۶۵ هـ در مقدمه ی کتاب کامل ضعفایش می گوید:

«از راویان کسی نماند که در کتابم ذکر نکرده باشم، مگر اینکه ثقه یا صدوق بودند.»[4]

و علوان بن داود را در این کتابش ذکر نمی کند؛ بنابراین با این حساب، علوان از نظر ابن عدی و دارقطنی ثقه یا صدوق بوده است.

---

[۱] سیر أعلام النبلاء ج ۱۴ ص ۸۳ ابن صدقة الإمام الحافظ المتقن الفقیه أبو بكر أحمد بن محمد بن عبدالله ابن صدقة البغدادي ... وكان نقالا لكتب من القراءات ومسائله عن الإمام أحمد مدونة وكان موصوفا بالإتقان والتثبت

[۲] المنتخب من علل الخلال لابن قدامة المقدسی، ج ۱ ص ۲۹۷ رقم ۱۹۶ سایت شامله / قَالَ الْخَلالُ: قَالَ أَبُو بَكْرِ بْنُ صَدَقَةَ رُوِيَ هَذَا الْحَدِيثُ، عَنْ عُلْوَانَ بْنِ دَاوُدَ الْبَجَلِيِّ، مِنْ أَهْلِ قرقيسيا، وَهُوَ يُحَدِّثُ بِهَذِهِ الأَحَادِيثِ، عَنِ ابْنِ دَابٍّ، ورأيتُ هذا الحديث من حديثه، عن دابٍ، وَعُلْوَانُ فِي نَفْسِهِ لا بَأْسَ بِهِ

[۳] تاريخ جرجان ج ۱ ص ۲۶۷ سألت أبا الحسن الدارقطني أن يصنف كتابا في ضعفاء المحدثين فقال لي أليس عندك كتاب بن عدي فقلت نعم قال فيه كفاية لا يزاد عليه

[٤] الكامل في ضعفاء الرجال ج ۱ ص ۲ ولا يبقى من الرواة الذين لم أذكرهم إلا من هو ثقة أو صدوق

همچنین وقتی که از دارقطنی درباره ی این حدیث سؤال شد، دارقطنی برای علوان، از لفظ «شیخ» و «مختلف فیه» استفاده کرده[1] که از الفاظ تعدیل هستند و مثل این منکرین، او را دروغگو نخواند.

چهارم: ضیاء مقدسی که روایت علوان را حسن شمرده نیز، او را راستگو و مورد اعتماد میدانسته.

ردی بر تضعیفات علوان بن داود

بعضی از علمای اهل سنت به تبعیت از سه قول، علوان را تضعیف کرده اند:

قال البخاری: منکر الحدیث

وقال العُقیلی: له حدیث لا یتابع علیه، ولا یعرف إلا به

وقال أبو سعید بن یونس: منکر الحدیث

می گویيم **قول اول** از بخاری ثابت نیست ؛ زیرا :

اولا: از طریق آدم بن موسی روایت شده، در حالی که او مجهول است، همانطور که ألبانی گفته است:

«ولی برای آدم بن موسی ترجمه ای الآن نیافتم.»[2]

ثانیا: بخاری در هیچ یک از کتاب هایش حرفی علیه علوان نزده و اسمش را در کتاب ضعفای خود درج نکرده است !

ثالثا: این عبارت، از کتاب ضعفای عقیلی نقل می شود، در حالی که آن کتاب از سه نفر روایت شده است که هر سه مجهول هستند !

اما **قول دوم** (سخن عقیلی) هم اعتباری ندارد و به وثاقت علوان لطمه ای نمی زند؛ زیرا:

اولا: همانطور که گفتیم: اعتبار خود کتاب ضعفای عقیلی، زیر سؤال است !

---

[۱] العلل الواردة في الأحاديث النبوية ج ۱ ص ۱۸۱ وسئل عن حديث عبد الرحمن بن عوف عن أبي بكر الصديق ... فقال هو حديث يرويه شيخ لأهل مصر يقال له علوان بن داود واختلف عليه فيه ...

[۲] ارواء الغليل في تخريج احاديث منار السبيل ، ج ۵ ص ۲۴۲ سايت شامله / لكن آدم بن موسى لم أجد له ترجمة الآن

ثانیا: محقق کتاب ضعفای عقیلی (حمدی السلفی) درباره ی عقیلی می گوید: « لم أر للمؤلف ترجمة وافية = شرح حال وافی برای مؤلف نیافتم!» یعنی شخصیت خود عقیلی زیر سؤال است. البته از متقدمین ، مسلمة بن قاسم که علمای اهل سنت تضعیفش کرده و به دروغگویی متهمش کرده اند، عقیلی را توثیق کرده است!

ثالثا: عقیلی از متشددین است، تا جایی که به این خاطر مورد طعن شدید ذهبی قرار گرفته است:

«و این شخص، ابو عبد الله بخاری است و چه چشم گیر است که کتاب صحیح او پر است از حدیث علی بن مدینی و می گوید: نزد کسی کوچک نبودم بجز نزد علی بن مدینی و اگر حدیث علی و دوستش محمد و استادش عبد الرزاق، عثمان بن ابی شیبه، ابراهیم بن سعد، عفان، ابان عطار، اسرائیل، ازهر سمان، بهز بن اسد، ثابت بنانی و جریر بن عبد الحمید را رها می کردم، هر آینه در را می بستیم و خطاب قطع می شد و آثار می مرد و زندیق ها چیره می شدند و دجال خروج می کرد.

ای عقیلی، آیا عقل نداری و نمی دانی از چه کسانی سخن می گویی ؟!

و تنها از تو در ذکر این روش تبعیت کردیم، تا از آن ها دفاع کنیم و آنچه در رابطه ی با آن ها گفته شده را از آن ها از بین ببریم. گویا تو نمی دانی که هر یک از آن ها به مراتب از تو مطمئن ترند، بلکه از ثقه های بسیاری که در کتابت داخل نکردی مطمئن ترند و در این مورد هیچ محدثی شک ندارد و من دوست دارم ببینم که آیا موثق قابل اعتمادی که اشتباه نکرده و روایتی که عواقب داشته باشد را منفردا نقل نکرده است را می توانی به من معرفی کنی؟! بلکه موثق دارای حافظه، اگر روایاتی را منفردا نقل کند، بلند مرتبه تر و رتبه اش کامل تر و توجهش به علم حدیث و ضبط حدیث بیشتر خواهد بود و هیچ یک از کوچک ها و بزرگ ها نیستند مگر اینکه سنتی را منفردا نقل کردند تا به آن ها گفته شود که این حدیث پیگیری نشده است و همچنین نزد هر یک از پیروان، علمی است که نزد دیگری نیست و هدف در اینجا این نیست و این قضیه در علم حدیث به طور شایسته بحث شده است.»[1]

---

[۱] میزان الاعتدال في نقد الرجال ج ۵ ص ۱۶۹-۱۷۰ وهذا أبو عبد الله البخاري وناهيك به قد شحن صحيحه بحديث علي بن المديني وقال ما استصغرت نفسي بين يدي أحد إلا بين يدي علي بن المديني ولو تركت حديث على وصاحبه محمد وشيخه عبد الرزاق وعثمان بن أبي شيبة وإبراهيم بن سعد وعفان وأبان العطار وإسرائيل وأزهر السمان وبهز بن أسد وثابت البناني وجرير بن عبد الحميد لغلقنا الباب وانقطع الخطاب ولماتت الآثار واستولت الزنادقة ولخرج الدجال أفما لك عقل يا عقيلي أتدري فيمن تتكلم وإنما تبعناك في ذكر هذا النمط لنذب عنهم ولنزيف ما قيل فيهم كأنك لا تدري أن كل واحد من هؤلاء أوثق منك بطبقات بل وأوثق من ثقات كثيرين لم توردهم في كتابك فهذا مما لا يرتاب فيه محدث وأنا أشتهي أن تعرفني من هو الثقة الثبت الذي ما غلط ولا انفرد بما لا يتابع عليه بل الثقة الحافظ إذا انفرد بأحاديث كان أرفع له وأكمل لرتبته وأدل على اعتنائه بعلم الأثر وضبطه

رابعا: ابن حجر عسقلانی در شرح حال ثابت بن عجلان انصاری می نویسد:

«عقیلی گفته است: در حدیثش متابعت نمی شود و به دنبال آن، ابو الحسن بن القطان گفته است: آن ، متضررش نمی سازد مگر اینکه روایات منکر و مخالف با روایات افراد معتمد، از او زیاد باشد. [من ابن حجر میگویم:] مطلب درست نیز همین است.»[1]

این تعبیر عقیلی، همان تعبیری است که درباره ی علوان به کار برده است، ولی عالم دیگر اهل سنت گفته است که این تعبیر، ضرری به وثاقت راوی نمی زند، مگر اینکه روایات منکر و مخالف ثقات زیادی داشته باشد و ابن حجر عسقلانی با آن موافقت کرده است !

اما **قول سوم** نیز ضرری به وثاقت علوان نمی زند؛ زیرا ابن یونس توثیق خاصی ندارد و در جایگاهی نبوده که بخواهد کسی را تضعیف یا توثیق بکند.

شیخ ابو وسیم محمد بن أمین دمشقی سلفی (یکی از گردانندگان سایت مشهور اهل الحدیث متعلق به وهابیت) درباره ی او می گوید:

«هیچ ترجمه یا توثیقی درباره ی ابن یونس از معاصرانش نیافتم؛ پس چگونه توثیقش درباره ی اشخاص قبول شود ؟ بله، در عدالت او شکی نداریم، ولی او با وجود علم زیادش، از بزرگان نقادی که درباره ی احادیث و راویان کاوش می کنند، نیست.»[2]

دون أقرانه لأشياء ما عرفوها اللهم إلا أن يتبين غلطه ووهمه في الشيء فيعرف ذلك فانظر أول شيء إلى اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم الكبار والصغار ما فيهم أحد إلا وقد انفرد بسنة فيقال له هذا الحديث لا يتابع عليه وكذلك التابعون كل واحد عنده ما ليس عند الآخر من العلم وما الغرض هذا فإن هذا مقرر على ما ينبغي في علم الحديث

[۱] مقدمة فتح الباري ج ۱ ص ۳۹۴ وقال العقيلي لا يتابع في حديثه وتعقب ذلك أبو الحسن بن القطان بأن ذلك لا يضره إلا إذا كثر منه رواية المناكير ومخالفة الثقات وهو كما قال

[۲] مقاله ی مناهج الأئمة المتقدمين للشيخ محمد الأمين ؛ سایت رسمی ایشان / ولم أجد أي توثيق في ابن يونس من معاصريه، فكيف يُقبل توثيقه بإطلاق؟ نعم، لا أشك في عدالته وضبطه، لكنه –على علمه الواسع– ليس من كبار النقاد الذين يسبرون أحاديث الرواة

بحثی در معنای حدیث منکر و منکر الحدیث

منکر بودن حدیث و منکر الحدیث بودن راوی، چیزی را ثابت نمی کند و در حقیقت، تنها، ابزاری است در دست دشمنان اهل بیت علیهم السلام تا به وسیله ی آن، روایات معتبر در فضیلت اهل بیت علیهم السلام و در مطاعن دشمنانشان را تضعیف کنند.

شمس الدین ذهبی در تعریف آن می نویسد:

«منکر: و آن روایتی است که راوی ضعیف، به تنهایی آن را نقل کند. و روایتی که راوی راستگو در نقل آن تنها است نیز منکر شمرده می شود.»[1]

جلال الدین سیوطی در مورد معنای حدیث منکر می نویسد:

«خطیب بغدادی در تاریخش حدیث باطلی را روایت کرده و به دنبالش گفته است: این حدیثی منکر است؛ پس ذهبی در دنبالش در کتاب میزان الاعتدال گفته است: «تعجب از خطیب است که چگونه بر این خبر باطل، لفظ منکر را اطلاق کرده است.» چرا که ذهبی بر حدیثی که طرقش کم باشد، لفظ منکر را اطلاق کرده است و در کتابش میزان الاعتدال، تعدادی از احادیث مسند احمد، سنن ابی داود و غیر از آن دو، از کتب مورد اعتماد را منکر توصیف کرده و بلکه بعضی احادیث صحیحین را نیز چنین توصیف کرده است. و به آن فقط حافظان حدیث معرفت دارند و آن اینکه، نکارت (منکر بودن حدیث) باز می گردد به منفرد بودن آن و منفرد بودن حدیث، لازمه اش ضعف متن آن نیست، چه برسد به بطلانش. و گروهی مانند ابن صلاح نظرشان این است که منکر و شاذ مترادفند؛ و چه بسیار حدیث در صحیح بخاری که موصوف به شاذ است.»[2]

و کسی که زیاد چنین احادیثی را نقل کند، منکر الحدیث نامیده می شود و بلکه اگر بعضی روایاتش منکر باشد، به او منکر الحدیث گفته می شود:

---

[1] الموقظة في علم مصطلح الحديث ، ص ۴۲ سایت شامله / المُنْكَر: وهو ما انفرد الراوي الضعيفُ به. وقد يُعَدُّ مُفْرَدُ الصَّدُوقِ منكَراً

[2] الحاوي للفتاوي ج ۲ ص ۱۰۷ وقد وقع للخطيب البغدادي أنه روى في تاريخه حديثا باطلا وقال عقبه : هذا حديث منكر ، فتعقبه الذهبي في الميزان وقال : العجب من الخطيب كيف يطلق المنكر على هذا الخبر الباطل وإنما أطلق المنكر على حديث القلتين ووصف في الميزان عدة أحاديث في مسند أحمد ، وسنن أبي داود ، وغيرهما من الكتب المعتمدة بأنها منكرة بل وفي الصحيحين أيضا ، وما ذاك إلا لمعنى يعرفه الحفاظ وهو أن النكارة ترجع إلى الفردية ولا يلزم من الفردية ضعف متن الحديث فضلا عن بطلانه ، وطائفة كابن الصلاح ترى أن المنكر والشواذ مترادفان ، وكم في الصحيح من حديث وصف بالشذوذ

شمس الدین سخاوی می گوید:

«اطلاق منکر بر راوی به دلیل اینکه فقط یک حدیث روایت کرده است، زیاد دیده می شود و همینطور است کلام شمس الدین ذهبی در ترجمه ی عبدالله بن معاویه الزبیری در میزان الاعتدال که گفته است: «اینکه حدیث شناسان در مورد برخی از روات می گویند: منکر الحدیث، به معنای آن نخواهد بود که تمامی احادیث وی منکر بوده باشد؛ بلکه اگر راوی ای روایاتی را بیان نموده باشد که بعضی از آنها منکر بوده باشد، به وی منکر الحدیث گویند».»[۱]

و اینطور نیست که هرکسی که روایت منکری نقل کرد، تضعیف شود:

ذهبی در ترجمه احمد بن عتاب المروزی می‌گوید:

«هر کسی که روایت منکر نقل کند، نباید تضعیف شود.»[۲]

ابن حجر عسقلانی در ترجمه حسین بن فضل البجلی می‌گوید:

«اگر بنا باشد هر کسی که روایت منکری را نقل کرده است ضعیف بدانیم و نام او را در ردیف ضعفا بیاوریم، هیچ یک از محدثان و راویان سالم نخواهند ماند.»[۳]

و بلکه لفظ منکر الحدیث بر ثقات نیز اطلاق می شود:

ابو الحسن دارقطنی می‌نویسد:

«از حاکم درباره سلیمان بن داود پرسیدم. پاسخ داد: او ثقه و مورد اعتماد است. گفتم: مگر وی روایات منکر ندارد؟ پاسخ داد: احادیث منکر را از راویان ضعیف نقل می‌کند؛ ولی خودش ثقه است.»[۴]

---

[۱] فتح المغیث ج ۱ ص ۳۷۳ وکثیرا ما یطلقون المنکر علی الراوی ؛ لکونه روی حدیثا واحدا . ونحوه قول الذهبی فی ترجمة عبد الله بن معاویة الزبیری من المیزان : قولهم : منکر الحدیث ، لا یعنون به أن کل ما رواه منکر ، بل إذا روی الرجل جملة ، وبعض ذلک مناکیر ، فهو منکر الحدیث

البته ترجمه ی شخص مذکور و کلام فوق از ذهبی را در میزان الاعتدال ذهبی نیافتیم، بلکه در کتاب تاریخ السلام ذهبی ج ۱۲ ص ۲۵۱ وجود دارد.

[۲] میزان الاعتدال فی نقد الرجال، ج ۱ص ۲۵۹ ما کل من روی المناکیر یضعّف

[۳] لسان المیزان ج ۲ ص ۳۰۷ فلو کان کل من روی شیئاً منکراً استحق أن یذکر فی الضعفاء، لما سلم من المحدثین أحد

[٤] سؤالات الحاکم ج ۱ ص ۲۱۷ رقم ۳۳۹ قلت فسلیمان بن بنت شرحبیل قال ثقة قلت ألیس عنده مناکیر قال یحدث بها عن قوم ضعفاء فأما هو فهو ثقة

شمس الدین سخاوی می‌نویسد:

«لفظ منکر الحدیث بر شخص ثقه نیز اطلاق می شود، آنگاه که از راویان ضعیف روایات منکر نقل بکند.»[1]

برای مثال: ذهبی، نعیم بن حماد که از شیوخ بخاری است را با وجود قائل بودن به امامتش، منکر الحدیث؛ اما ابن حجر عسقلانی آن را مردود دانسته است!

حافظ ابن حجر می نویسد:

«به خط ذهبی خواندم که این حدیث، اصل و شاهدی ندارد و نعیم در نقل آن تنها است و او با وجود امامتش، منکر الحدیث است.

می گویم: نعیم از شیوخ بخاری است و احدی در مورد او طعنه ای با دلیل نزده است و احمد و ابن معین او را ستایش کرده اند.»[2]

ذهبی کتابی دارد با عنوان «ذکر من تکلّم فیه و هو موثق» که اسامی یازده تن از راویان را آورده که بعضی ها آنها را منکر الحدیث دانسته اند؛ ولی او در نهایت حکم به وثاقت آنها داده است.[3]

سند دوم:

شمس الدین ذهبی (ت ۷۴۸ هـ) پس از نقل روایت پشیمانی ابوبکر از طریق علوان بن داود (راوی مورد بحث) می نویسد: «اینچنین روایت کرده است و طولانی تر از این، از ابن وهب (۱۲۵-۱۹۷ هـ الإِمَامُ، شَيْخُ الإِسْلاَمِ، الحَافِظُ. سیر اعلام النبلاء، ج ۹ ص ۲۲۳)، از لیث بن سعد، از صالح بن کیسان است. اینچنین ابن عائذ روایت کرده است.»[4]

این روایت لیث از صالح بن کیسان بدون واسطه ی "علوان" را ذهبی از کتاب "المغازی" محمد بن عائذ (متولد ۱۵۰ هـ و متوفای ۲۳۳ هـ) -که تا زمان او موجود بوده و بعداً مفقود شده- نقل کرده است؛ چرا که وی در

---

[۱] فتح المغیث ج ۱ ص ۳۷۳ وقد یطلق ذلک [منکر الحدیث] علی الثقة إذا روی المناکیر عن الضعفاء

[۲] الأمالي المطلقة ج ۱ ص ۱۴۷ وقرأت بخط الذهبي أن هذا الحديث لا أصل له ولا شاهد تفرد به نعيم وهو منكر الحديث على إمامته قلت نعيم من شيوخ البخاري ولم يطعن فيه أحد بحجة وقد أثنى عليه أحمد وابن معين

[۳] ذکر من تکلّم فیه و هو موثق : ص ۳۴ رقم ۱۲ ، ص ۵۷ ر ۶۱ ، ص ۶۷ ر ۸۶ ، ص ۷۵ ر ۱۰۲ ، ص ۷۷ ر ۱۰۷ ، ص ۷۹ ر ۱۱۳ ، ص ۱۱۲ ر ۱۹۱ ، ص ۱۵۵ ر ۲۸۵ ، ص ۱۶۴ ر ۳۰۵ ، ص ۱۸۰ ر ۳۴۰ و ص ۱۸۳ ر ۳۴۷

[٤] تاريخ الإسلام ج ۳ ص ۱۱۸ رواه هكذا وأطول من هذا ابن وهب ، عن الليث بن سعد ، عن صالح بن كيسان ، أخرجه كذلك ابن عائذ.

مقدمه ی کتاب " تاریخ الاسلام" می نویسد: «من برای تألیف این کتاب، کتاب ها و مصنّفات بسیاری را مطالعه کردم؛ از جمله: کتاب المغازی تألیف ابن عائذ کاتب.»[۱]

ذهبی در شرح حال ابن عائذ، ضمن تمجید از او، تصریح می کند که قسمت اعظم کتاب "المغازی" او را شنیده است.[۲]

ابن قیّم الجوزیه (ت ۷۵۱ هـ) که هم عصر و هم وطن ذهبی بوده نیز روایت پشیمانی ابوبکر را با ارسال مسلّم از لیث از صالح از حمید از پدرش عبدالرحمن نقل کرده است.[۳] به نظر می رسد که او نیز آن را از کتاب المغازی ابن عائذ نقل کرده است.

این سند (لیث از صالح؛ بدون واسطه ی علوان) مؤیدی نیز از روایت ابن عساکر دارد:

«أخبرنا أبو البركات عبد الله بن محمد بن الفضل الفراوی وأم المؤيد نازيين المعروفة بجمعة بنت أبی حرب محمد بن الفضل بن أبی حرب قالا أنا أبو القاسم الفضل بن أبی حرب الجرجانی أنبأ أبو بكر أحمد بن الحسن نا أبو العباس أحمد بن يعقوب نا الحسن بن مكرم بن حسان البزار أبو علی ببغداد حدثنی أبو الهيثم خالد بن القاسم قال حدثنا **ليث بن سعد عن صالح بن كيسان** عن حميد بن عبد الرحمن بن عوف عن أبيه أنه دخل علی أبی بكر الصديق يعوده فی مرضه الذی مات فيه فوجده مقتفيا فقال أصبحت بحمد الله بارئا فقال أتری ذاک قال نعم قال أما إنی شديد الوجع ... فأما الثلاث التی فعلتهن فوددت أنی تركتهن... وودت أنی لم أكن كشفت بيت فاطمة عن شیء مع أنهم أغلقوه علی الحرب.»[٤]

[١] تاريخ الإسلام ج ١ ص ١٢ وقد طالعت على هذا التأليف من الكتب مصنفات كثيرة ومادته من : دلائل النبوة للبيهقي . وسيرة النبي صلى الله عليه وسلم لابن إسحاق . ومغازيه لابن عائذ الكاتب.

[٢] سير اعلام النبلاء، ج ١١ ص ١٠٦. مُحَمَّدُ بنُ عَائِذٍ أَبُو عَبْدِ اللهِ القُرَشِيُّ * (د، س) الإِمَامُ، المُؤَرِّخُ، الصَّادِقُ، صَاحِبُ المَغَازِي ... قُلْتُ: جَمَعَ كِتَابَ (المَغَازِي) ، سَمِعْتُ مُعظَمَهُ، وَكِتَابَ (الفُتُوحِ وَالصَّوَائِفِ).

[٣] عُدّة الصابرين، ص ٢١١ وذكر ليث عن ابن سعد عن صالح بن كيسان عن حميد بن عبد الرحمن بن عوف عن أبيه أن أبا بكر رضى الله عنه قال فی مرضه الذی مات فيه ...

[٤] تاريخ مدينة دمشق ج ٣٠ ص ٤١٧-٤١٨

پاسخ به شبهه ی تدلیس لیث بن سعد

این اشکال که لیث بن سعد، واسطه ی بین خودش و صالح بن کیسان؛ یعنی علوان بن داود را از سند حذف کرده است، وارد نیست؛ زیرا این دو، هم عصر بودند و همزمان در شهر مدینه حضور داشته اند؛ لذا امکان نقل حدیث از یکدیگر را داشته اند:

«صالح بن کیسان مدنی که اصحاب کتب سته همگی از او روایت نقل کرده اند، مؤدب بود و فرزندان عمر بن عبد العزیز را در زمان امارتش بر مدینه ادب می کرد.»[1]

«ابن بکیر از لیث نقل کرده است که گفت: در مدینه با حجاج بودم و در آنجا بسیار پِهِن بود و من نعلین می پوشیدم و هنگامی که به درب مسجد می رسیدم، یکی را درمی آوردم و داخل می شدم و یحیی بن سعید انصاری می گفت: این کار را نکن؛ چرا که تو پیشوایی هستی که به تو نگاه می شود.»[2]

اینکه دو راوی هم عصر باشند و امکان ملاقات با یکدیگر را داشته باشند، سخت ترین شرایط صحت حدیث است که شرط بخاری از این نوع است.

بنابراین این حدیث، با شروط بخاری صحیح است.

ابن عبد البر روایت دیگری را از لیث بن سعد از صالح بن کیسان نقل کرده است که مستقل بودن سند دوم را تأیید می کند:

«حدثنا الحسن بن حجاج الزيات الطبرانی حدثنا الحسن بن محمد المدنی حدثنا يحيى بن عبد الله بن بكير **حدثنا الليث بن سعد عن صالح بن كيسان** عن ابن شهاب عن أبی أمامة بن سهل بن حنيف عن أبی سعيد الخدری أنه سمع رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول بينا أنا نائم والناس يعرضون علی وعليهم قمص فمنها ما يبلغ إلى الثدی ومنها دون ذلك وعرض علی عمر ابن الخطاب وعليه قميص يجره قالوا فما أولت ذلك يا رسول الله قال الدين .»[3]

---

[1] تاريخ الإسلام ج ۹ ص ۱۷۸ صالح بن كيسان المدني ع ، المؤدب ، أدب أولاد عمر بن عبد العزيز زمان إمرته على المدينة

[2] تاريخ الإسلام ج ۱۱ ص ۳۰۶-۳۰۷ ابن بكير قال : قال الليث : كنت بالمدينة مع الحجاج ، وهي كثيرة السرقين ، فكنت ألبس خفين ، فإذا بلغت باب المسجد نزعت أحديهما ودخلت ، فقال يحيى بن سعيد الأنصاري : لا تفعل هذا فإنك إمام منظور إليك

[3] الاستيعاب ج ۳ ص ۱۱۴۸-۱۱۴۹

بنابراین در این طریق، علوان بن داود وجود ندارد و سندش صحیح است.

سند سوم:

بلاذری چنین روایت کرده است:

«حدثنی حفص بن عمر، ثنا الهیثم بن عدی عن یونس بن یزید الأیلی عن الزهری أن عبد الرحمن بن عوف قال: دخلت علی أبی بکر فی مرضه ... ثم قال: وددت أنی لم أفتش منزل فاطمة ولو نصب علی لی الحرب.»[۱]

هر چند این سند ضعیف است؛ ولی سند اول که در آن علوان وجود دارد را تقویت می کند.

تصحیح و تحسین این حدیث توسط علمای اهل سنت

تعدادی از علمای اهل سنت که به دیده ی انصاف به سند این روایت نگریسته اند، آن را معتبر شمرده اند:

۱. سعید بن منصور متوفای ۲۲۷ هـ

جلال الدین سیوطی تصریح می کند که وی این حدیث را حسن دانسته است:

«این روایت را ابوعبید در کتاب الأموال، عقیلی، طرابلسی در فضائل الصحابه، طبرانی در المعجم الکبیر، ابن عساکر در تاریخ مدینه دمشق و سعید بن منصور در سنن خود نقل کرده اند و سعید بن منصور گفته: این حدیث «حسن» است، مگر این که در آن سخنی از رسول خدا صلی الله علیه و آله نیست.»[۲]

طبق آن چه سیوطی در مقدّمه کتابش گفته، مقصود از «ص» سعید بن منصور در سنن او است.[۳]

---

[۱] أنساب الأشراف ج ۳ ص ۴۰۶

[۲] جامع الأحادیث ج ۱۳ ص ۱۰۱ رقم ۳۵۲ و ج ۱۷ ص ۴۸ رقم ۹۰۹۰ و مسند فاطمه (س)، ص ۳۴ و ۳۵ پی دی اف / أبو عبید في کتاب الأموال عق وخیثمة بن سلیمان الأطرابلسي في فضائل الصحابة طب کر ص وقال إنه حدیث حسن إلا أنه لیس فیه شيء عن النبي

[۳] الشمائل الشریفة ج ۱ ص ۱۶ (طب) للطبراني في الکبیر (طس) له في الأوسط (طص) له في الصغیر ، (ص) لسعید بن منصور في سننه

و سعید بن منصور کسی است که ذهبی از او با عناوینی چون «حافظ، امام، ثقه، راستگو و از نگهدارندگان علم» یاد کرده است.[۱]

۲. ضیاء الدین المقدسی الحنبلی متوفای ۶۴۳ هـ

ضیاء الدین مَقدسی حنبلی (متوفای ٦٤٣ هـ) -که ذهبی از او به عنوان «الشَّيْخُ، الإِمَامُ، الحَافِظُ، القُدْوَةُ، المُحَقِّقُ، المُجَوِّدُ، الحُجَّةُ، بَقِيَّةُ السَّلَفِ» یاد کرده (سیر اعلام النبلاء، ج ۲۳ ص ۱۲۶)- در کتاب "الاحادیث المختارة" که التزام داده فقط روایات معتبر را در آن بیاورد، روایت پشیمانی ابوبکر از هجوم به خانه ی حضرت فاطمه (علیهاالسلام) را با سند طبرانی نقل می کند و در نهایت تصریح می کند که:

«این حدیث از ابوبکر، حسن است بجز اینکه در آن چیزی از فرمایش پیامبر صلی الله علیه وآله نیست.»[۲]

تحریف روایت توسط علمای اهل سنت

بعضی از علمای اهل سنت، این روایت را با همین اسناد نقل کرده؛ ولی عبارت اقرار ابوبکر به هجوم به خانه ی وحی را حذف کرده اند که این خود، نشان از صحت روایت در نزد آنها دارد.

۱. ابو عبید القاسم بن سلام متوفای ۲۲۴ هـ

«... اما آن موردی را که انجام دادم و دوست داشتم که انجامش نمی دادم؛ پس من دوست داشتم که چنین و چنان نمی کردم! دلیل ذکر نشدنش این است که ابو عبید گفته است: نمی خواهم ذکرش کنم ... .»[۳]

---

[۱] سير أعلام النبلاء ج ١٠ ص ٥٨٦-٥٨٧ سعيد بن منصور (٤) ابن شعبة الحافظ الإمام شيخ الحرم أبو عثمان الخراساني المروزي ويقال الطالقاني ثم البلخي ثم المكي المجاور مولف كتاب السنن. سمع بخراسان والحجاز والعراق ومصر والشام والجزيرة وغير ذلك من مالك بن أنس والليث بن سعد ... وكان ثقة صادقا من أوعية العلم

[۲] الأحاديث المختارة ج ١ ص ٨٨-٩١ ح ١٢ قلت وهذا حديث حسن عن أبي بكر إلا أنه ليس فيه شيء من قول النبي صلى الله عليه وسلم

[۳] الأموال ج ١ ص ١٧٤ ح ٣٥٣ قال حدثني سعيد بن عفير قال حدثني علوان بن داود مولى أبى زرعة بن عمرو بن جرير عن حميد بن عبد الرحمن بن حميد بن عبد الرحمن بن عوف عن صالح بن كيسان عن حميد بن عبد الرحمن بن عوف عن أبيه عبد الرحمن قال دخلت على أبي بكر أعوده في مرضه الذي توفي فيه فسلمت عليه وقلت ما أرى بك بأسا والحمد لله ولا تأس على الدنيا فوالله إن علمناك إلا كنت صالحا مصلحا فقال أما إني لا آسى على شيء إلا على ثلاث فعلتهم ووددت أني لم أفعلهم وثلاث لم أفعلهم وددت أني فعلتهم وثلاث وددت أني سألت رسول الله عنهم فأما التي فعلتها أو وددت أني لم أفعلها فوددت أني لم أكن فعلت كذا وكذا لخلة ذكرها قال أبو عبيد لا أريد ذكرها ...

حاکم نیشابوری و ابو نعیم اصفهانی نیز اصلا قسمت مربوط به هجوم را نقل نکرده اند:

۲. ابو عبد الله حاکم نیشابوری متوفای ۴۰۵ هـ

«أخبرنا الحسین بن الحسن بن أیوب أنبأ علی بن عبد العزیز ثنا أبو عبید حدثنی سعید بن عفیر حدثنی علوان بن داود عن صالح بن کیسان عن حمید بن عبد الرحمن بن عوف عن أبیه قال دخلت علی أبی بکر الصدیق رضی الله عنه فی مرضه الذی مات فیه أعوده فسمعته یقول وددت أنی سألت النبی ﷺ عن میراث العمة والخالة فإن فی نفسی منها حاجة.»[1]

۳. ابو نعیم اصفهانی متوفای ۴۳۰ هـ

«حمید بن عبد الرحمن بن عوف از پدرش نقل می کند که می گوید: بر ابوبکر در مریضی که در آن فوت کرد وارد شدم و به او سلام کردم و گفت: دیدم که دنیا روی آورده و به زودی لباس های حریر و بافت های دیبا را می پوشید و بستر های پشم ازری برای شما درد آور است! گویا بر خار سعدان هستید و به خدا قسم، اگر یکی از شما جلو بیاید و گردنش بدون حدی زده شود بهتر است که در دریای دنیا فرو رود.»[2]

---

[۱] المستدرك على الصحيحين ج ۴ ص ۳۸۱ ح ۷۹۹۹

[۲] حلية الأولياء ج ۱ ص ۳۴ حدثنا سليمان بن أحمد ثنا أبو الزنباع ثنا سعيد بن عفير قال حدثني علوان بن داود البجلي عن حميد بن عبدالرحمن بن عوف وعن صالح بن كيسان عن حميد بن عبدالرحمن بن عوف عن أبيه قال دخلت على أبي بكر رضي الله تعالى عنه في مرضه الذي توفي فيه فسلمت عليه فقال رأيت الدنيا قد أقبلت ولما تقبل وهي جائية وستتخذون ستور الحرير ونضائد الديباج وتألمون ضجائع الصوف الأزرى كأن أحدكم على حسك السعدان ووالله لئن يقدم أحدكم فيضرب عنقه في غير حد خير له من أن يسبح في غمرة الدنيا

حضرت محسن علیه السلام سقط شد

روایات علمای اهل سنت در مورد سقط جنین حضرت فاطمه علیها السلام بسیار آشفته و مشوّش است و هر کس به روایات، اقوال و سخنان آنان در این زمینه مراجعه کند، به این نکته پی خواهد برد.

این روایات، تصریح دارند که حضرت علی علیه السلام سه پسر داشت: حسن، حسین و محسن که پیامبر صلی الله علیه و آله این نام ها را با تشبیه به نام های فرزندان حضرت هارون علیه السلام: (شبر، شبیر، مبشر)، بر آن ها نهاده بود.

این مطالب در بسیاری از منابع معتبر اهل سنت موجود است؛ از جمله حاکم نیشابوری، آن را در مستدرک نقل کرده و صحیح دانسته و ذهبی نیز صحّت آن را تأیید کرده است.[۱]

اکنون این پرسش مطرح است که آیا حضرت علی علیه السلام پسری به این نام داشته است؟

می گویند: آری، او فرزندی به نام محسن داشت.

می پرسیم: چگونه زیست؟ و سرانجامش چه شد؟

آن ها وجود او را می پذیرند، امّا در ادامه مطلب، دچار اختلاف می شوند.

آیا شما انتظار دارید که آشکارا و بدون هیچ گونه پرده پوشی و با صراحت و شفّافیت کامل سخن بگویند؟!

البتّه گاهی در این میان، افرادی پیدا شده اند که حقیقت را بازگو کرده اند و البتّه با مشکلاتی نیز روبرو می شدند و تاوان سنگینی برای بازگویی حقیقت دادند که کمی جلوتر بیان خواهیم کرد.

---

[۱] المستدرك على الصحيحين ج ۳ ص ۱۸۰ ح ۴۷۷۳ عن علي بن أبي طالب رضي الله عنه قال لما ولدت فاطمة الحسن جاء النبي صلى الله عليه وآله فقال أروني ابني ما سميتموه قال قلت سميته حربا قال بل هو حسن فلما ولدت الحسين جاء رسول الله صلى الله عليه وآله فقال أروني ابني ما سميتموه قال قلت سميته حربا فقال بل هو حسين ثم لما ولدت الثالث جاء رسول الله صلى الله عليه وآله قال أروني ابني ما سميتموه قلت سميته حربا قال بل هو محسن ثم قال إنما سميتهم باسم ولد هارون شبر وشبير ومشبر هذا حديث صحيح الإسناد ولم يخرجاه. قال الذهبی فی التلخیص: صحیح

اصل سقط شدن حضرت محسن عليه السلام

اکثر علمای عامه با وجود حضرت محسن بن علی علیهما السلام موافق بوده و در اصل وجود ایشان شک نکرده اند و نظرات مخالفین این سخن، شاذ می باشد. سخن اصلی در مورد سقط شدن ایشان است که در این میان، گروهی از علمای اهل تسنن به این امر اشاره کرده اند که به ذکر چند مورد اکتفا می کنیم:

۱. ابن عبد البر متوفای ۴۶۳ هـ

عبد الرحمن الصفوری الشافعی (متوفای ۸۹۴ هـ) از کتاب الاستیعاب ابن عبد البر چنین نقل می کند:

«فاطمه علیها السلام فرزندی را سقط کرد که علی علیه السلام نامش را محسن گذاشته بود.»[1]

البته این سخن در کتاب الاستیعاب چاپ شده فعلی وجود ندارد.

۲. شمس الدین ذهبی متوفای ۷۴۸ هـ

صلاح الدین صفدی (از شاگردان ذهبی)، می نویسد:

«و شیخ شمس الدین (ذهبی) کتابی دارد به نام «فتح المطالب فی فضل علی بن ابی طالب» که این کتاب را در نزد او و از اول تا آخر خوانده ام. در آن به ذکر فرزندان علی علیه السلام پرداخته و تعدادش را ۳۰ فرزند دانسته است. از پسران: حسن، حسین، محمد، عمر اکبر و عباس اکبر . اینها ۵ فرزندی هستند که دارای نسل بعدی می باشند و محسن سقط شد و محمد اصغر هم در کربلا کشته شد... .»[2]

۳. ابو الحجاج یوسف المزی متوفای ۷۴۲ هـ

«علی بن ابیطالب علیه السلام ۲۱ فرزند پسر داشت: حسن، حسین، محمد اکبر که همان ابن الحنیفه است، عمر اطرف که عمر اکبر است، عباس اکبر ابوالفضل که در کربلا کشته شد و به او سقا گفته میشد. اینها دارای

---

[۱] المحاسن المجتمعة في الخلفاء الأربعة ، ص ۱۴ فصل فی أولاد علی من فاطمة وغيرها ، مكتبة جامعة الملك السعود قسم المخطوطات ، الرقم: ۴۸۷۱ وأسقطت فاطمة سقطاً سمّاه علي محسناً

[۲] الوافي بالوفيات ج ۲۱ ص ۱۸۵ وللشيخ شمس الدين كتاب سماه فتح المطالب في فضل علي بن أبي طالب قرأته عليه من أوله إلى آخره ذكر فيه أن أولاده رضي الله عنه تسعة وثلاثون ولدا أما الذكور فالحسن والحسين ومحمد وعمر الأكبر والعباس الأكبر وهؤلاء الخمسة هم الذين أعقبوا والمحسن طرح ومحمد الأصغر قتل بالطف ...

نسل بعدی بودند و اما کسانی که دارای نسل بعدی نبودند: محسن که سقط شد؛ محمد اصغر در کربلا کشته شد؛ عباس اصغر که گفته میشود در کربلا کشته شد ... .»[1]

۴. عبد الرحمن بن عبد السلام الصفوری متوفای ۸۹۴ هـ

«فرزندان فاطمه علیها السلام ۵ تن بودند: حسن، حسین و محسن که سقط شد، زینب کبری و زینب صغری که کنیه اش ام کلثوم بود و در زمان حیات رسول الله صلی الله علیه و آله به دنیا آمد.»[2]

۵. جمال الدین یوسف المَقدِسی المشهور بـ ابن المبرد متوفای ۹۰۹ هـ

«در مورد محسن گفته میشود که سقط شده و همچنین گفته میشود که در کودکی از دنیا رفت. صحیح آن است که فاطمه علیها السلام به هنگامی که او جنین بود، وی را سقط کرد.»[3]

۶. جلال‌الدین عبدالرحمن بن ابی‌بکر سیوطی متوفای ۹۱۱ هـ

«حضرت فاطمه زهرا علیها السلام از اولاد ۵ تا داشت: حسن، حسین، محسن، ام کلثوم و زینب؛ اما محسن سقط شد.»[4]

---

[۱] تهذيب الكمال ج ۲۰ ص ۴۷۹ وكان له من الولد الذكور أحد وعشرون : الحسن ، والحسين ، ومحمد الاكبر وهو ابن الحنفية ، وعمر الاطرف وهو الاكبر ، والعباس الاكبر أبو الفضل قتل بالطف ويقال له : السقاء أبو قربة أعقبوا ، والذين لم يعقبوا : محسن درج سقطا ، ومحمد الاصغر ، قتل بالطف ...

[۲] نزهة المجالس ج ۲ ص ۴۳۸ أولاد فاطمة الخمسة الحسن والحسين والمحسن كان سقطا وزينب الكبرى وزينب الصغرى المكناة بأم كلثوم ولدت في حياة النبي صلى الله عليه وسلم

[۳] الشجرة النبوية فی نسب خير البرية ، ورق ۴ پی دی اف / محسن قيل : سقط ، وقيل بل درج صغيرا ، والصحيح أن فاطمة (عليها السلام) أسقطته جنينا

[٤] الحاوي للفتاوي، كتاب الأدب والرقائق، العجاجة الزرنبية فی السلالة الزينبية، ج ۲ ص ۳۰ مسألة : فاطمة الزهراء رضي الله عنها رزقت من الأولاد خمسة : الحسن ، والحسين ، ومحسن ، وأم كلثوم ، وزينب فأما محسن فدرج سقطا

سقط شدن حضرت محسن عليه السلام در هنگام هجوم

بعضی از علمای اهل سنت و عالمان غیر شیعه ی نزدیک به اهل سنت که ابوبکر و عمر را قبول داشته و آن دو را تکریم میکردند، به سقط شدن حضرت محسن علیه السلام در اثر حمله به خانه ی حضرت فاطمه علیها السلام اعتراف کرده اند:

۱. ابراهیم بن سیار نظّام المعتزلی متوفای ۲۳۱ هـ

شهرستانی از قول نظّام، صاحب یکی از فرق معتزله به نام نظّامیه، نقل می‌کند که گفت:

«عمر در روز بیعت، آن چنان با لگد بر شکم فاطمه علیها السلام زد که نوزادی که در شکم داشت، افتاد و سقط شد. عمر فریاد می زد: خانه فاطمه علیها السلام را با همه ساکنین آن آتش بزنید، حال آنکه در خانه، کسی غیر از علی، فاطمه، حسن و حسین (علیهم السلام) نبود.»[۱]

خطیب بغدادی در شرح حال نظّام می نویسد:

«ابراهیم بن سیار از جمله کسانی بود که وارد بغداد شد. او از یکه تازان و صاحب نظران در علم کلام بر طبق مذهب معتزله بود و در علم کلام (بر طبق آرای مذهب معتزله) کتاب‌های زیادی به رشته تحریر در آورده است. او فردی ادیب بود و اشعار بسیار دقیق و پرمعنایی در زمینه علم کلام سروده است. ابوعثمان جاحظ (شاگرد او) مطالب بسیاری از او نقل کرده است.»[۲]

ابو الفرج بن جوزی حنبلی نیز می نویسد:

«ابراهیم بن سیار، ابو اسحاق بصری معروف به نظّام، از بزرگان متکلمین مذهب معتزله بود و در آن کتاب هایی نوشته است و جاحظ از او بسیار حکایت کرده است.»[۳]

---

[۱] الملل والنحل ج ۱ ص ۵۷ فقال ان عمر ضرب بطن فاطمة يوم البيعة حتى القت الجنين من بطنها وكان يصيح احرقوا دارها بمن فيها وما كان فى الدار غير على وفاطمة والحسن والحسين

[۲] تاريخ بغداد ج ۶ ص ۹۷ رقم ۳۱۳۱ إبراهيم بن سيار أبو إسحاق النظام ورد بغداد وكان أحد فرسان أهل النظر والكلام على مذهب المعتزلة وله في ذلك تصانيف عدة وكان أيضا متأدبا وله شعر دقيق المعاني على طريقة المتكلمين وأبو عثمان الجاحظ كثير الحكايات عنه

[۳] المنتظم ج ۱۱ ص ۶۶ رقم ۱۲۵۹ إبراهيم بن سيار أبو إسحاق البصري النظام كان من كبار المتكلمين على مذهب المعتزلة وله في ذلك تصانيف والجاحظ يحكي عنه كثيرا

خیر الدین زرکلی نیز در شرح حال نظّام می نویسد:

«ابو اسحاق النظام (متوفای ۲۳۱ هـ) از پیشوایان معتزله است. جاحظ گفته است: اوائل می گویند: در هر هزار سال یکبار، مردی می آید که بی نظیر است؛ پس اگر این مطلب صحت داشته باشد، ابو اسحاق از آن ها است. در علوم فلسفه تبحر داشت و بر بسیاری از کتاب های رجال فلسفه از طبیعیون و الهیون اطلاع داشت و نظرات خاص خودش را داشت که در آن ها فرقه ای از معتزله که به خاطر انتسابش به او نظّامیه نامیده میشوند، از او تبعیت می کنند.»[1]

و جاحظ کسی است که ذهبی درباره ی او می گوید:

«جاحظ، علامه ی متبحر و صاحب فنون، اهل بصره، معتزلی مذهب، صاحب تألیفات و شاگرد نظّام بود.»[2]

۲. ابن قتیبه دینوری متوفای ۲۷۶ هـ

مرحوم ابن شهر آشوب مازندرانی، از علمای متقدم شیعه، چنین می گوید:

«و محسن سقط شد و در معارف ابن قتیبه دینوری آمده است که محسن از ضربه ی قنفذ کشته شد.»[3]

صلاح الدین صفدی، عالم بزرگ اهل سنت، به راستگویی علامه مازندرانی تصریح کرده است:

«رشید الدین مازندرانی شیعی محمد بن شهر آسوب با سین، ابو جعفر سروری مازندرانی رشید الدین شیعی، یکی از بزرگان شیعه است؛ در حالی که ۸ سال داشت قرآن را حفظ کرد و در اصول شیعه به بالاترین درجه رسید و از شهر ها به سمت او سفر می شد؛ سپس در علم قرآن و غریب و نحو پیشی گرفت و در زمان مقتفی در بغداد بر منبر موعظه می کرد و مقتفی از او شگفت زده شد و به او هدیه داد. شاداب و زیبا روی و دارای

---

[۱] الأعلام للزركلی، ج ۱ ص ۴۳ سایت شامله / النظام (۰۰۰ - ۲۳۱ هـ = ۰۰۰ - ۸۴۵ م) إبراهيم بن سيار بن هانئ البصري، أبو إسحاق النظام: من أئمة المعتزلة، قال الجاحظ: (الاوائل يقولون في كل ألف سنة رجل لا نظير له فان صح ذلك فأبو إسحاق من أولئك). تبحر في علوم الفلسفة واطلع على أكثر ما كتبه رجالها من طبيعيين وإلهيين، وانفرد بآراء خاصة تابعته فيها فرقة من المعتزلة سميت (النظامية) نسبة إليه

[۲] سير أعلام النبلاء ج ۱۱ ص ۵۲۶ الجاحظ العلامة المتبحر ذو الفنون أبو عثمان عمرو بن بحر بن محبوب البصري المعتزلي صاحب التصانيف أخذ عن النظام

[۳] مناقب آل ابی طالب، ج ۳ ص ۱۳۳ سایت کتابخانه مرکز فقاهت / والمحسن سقط، وفي معارف القتبي انّ محسناً فسد من زحم قنفذ العدوي

محاسن زیبا و صداقت در گفتار و خوش مشرب و دارای علم زیاد و خشوع و عبادت و تهجد بسیار و همیشه با وضو بود. ابن ابی طیء در تاریخش از او بسیار تمجید کرده است. در سال ۵۸۸ فوت کرد.»[۱]

و آنچه که این نقل علامه ابن شهر آشوب را تأیید می کند، این سخن گنجی شافعی است:

«فاطمه علیها السلام بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله پسری را سقط کرد که رسول خدا صلی الله علیه و آله او را محسن نامیده بود و این چیزی است که نزد هیچ یک از اهل نقل یافت نمی شود مگر در نزد ابن قتیبه.»[۲]

ولی در نسخه های فعلی کتاب معارف ابن قتیبه، فقط این عبارت دیده می شود:

«وأما محسن بن علی فهلک وهو صغیر ؛ و اما محسن بن علی در کودکی از دنیا رفت.»[۳]

۳. ابوبکر بن ابی دارم متوفای ۳۵۲ هـ

شمس الدین ذهبی در شرح حال او می نویسد:

«ابن ابی دارم: امام، حافظ و فاضل، ابوبکر احمد بن محمد ... شیعی و محدث اهل کوفه بود ... حاکم و ابوبکر بن مردویه از او حدیث نقل کرده اند ... وی به حفظ حدیث و معرفت به آن موصوف بود مگر اینکه رافضی گری می کرد و در تحقیر بعضی از صحابه مطلب نوشت و او با این وجود، در نقل مورد اعتماد نیست ... ابوبکر در محرم سال ۳۵۲ هـ از دنیا رفت و گفته شده است در سال ۳۵۱ هـ. حاکم گفته است: او رافضی و غیر قابل اعتماد است و حافظ محمد بن حماد گفته است: در تمام روزگار عمرش امرش مستقیم بود (در راه راست قرار داشت؛ یعنی سنی بود)؛ سپس در اواخر عمرش بیشترین چیزی که در حضورش بر او خوانده می شد، مثالب و مطاعن صحابه بود و مردی بر او می خواند که عمر با لگد، فاطمه علیها السلام را زد تا اینکه محسن را سقط کرد و در خبر دیگری از او آمده است که منظور از آیات ﴿و فرعون آمد﴾ یعنی عمر ﴿و قبل از او﴾ یعنی ابوبکر و

---

[۱] الوافي بالوفيات ج ۴ ص ۱۱۸ رشيد الدين المازندراني الشيعي محمد بن علي بن شهراسوب الثانية سين مهملة أبو جعفر السروري المازندراني رشيد الدين الشيعي أحد شيوخ الشيعة . حفظ القرآن وله ثمان سنين وبلغ النهاية في أصول الشيعة كان يرحل إليه من البلاد ثم تقدم في علم القرآن والغريب والنحو ووعظ على المنبر أيام المقتفي ببغداد فأعجبه وخلع عليه . وكان بهي المنظر حسن الوجه والشيبة صدوق اللهجة مليح المحاورة واسع العلم كثير الخشوع والعبادة والتهجد لا يكون إلا على وضوء .
أثنى عليه ابن أبي طي في تاريخه ثناء كثير توفي سنة ثمان وثمانين وخمس مائة

[۲] كفاية الطالب ، ص ۴۱۳ پی دی اف / إن فاطمة عليها السلام اسقطت بعد النبي ذكرا، كان سماه رسول اللّه صلى اللّه عليه وآله وسلم محسنا، وهذا شي ء لم يوجد عند أحد من اهل النقل إلا عند ابن قتيبة

[۳] المعارف ج ۱ ص ۲۱۱

﴿دروغگویان﴾یعنی عایشه و حفصه هستند؛ پس با او موافقت کرد و من روایتش را ترک کردم. [منِ ذهبی] می گویم: او شیخی گمراه و ساقط بود.»[۱]

از این سخنان ذهبی روشن می شود که ابن ابی دارم، ابتدا سنی بوده و سپس در آخر عمرش شیعه شده است و درست به همین دلیل است که ذهبی در ابتدا از او تعریف و تمجید می کند و سپس او را دروغگو میشمارد و سخن حافظ محمد بن حماد الدولابی، از علمای بزرگ اهل سنت و معاصر ابن ابی دارم، نیز به همین نکته اشاره دارد.

اما نکته ی قابل توجه دیگر این است که حاکم و ذهبی، روایات ابن ابی دارم در کتاب مستدرک را صحیح دانسته اند![۲]

نکته ی دیگری که شیعه نبودن ابن ابی دارم را تأیید می کند، نام بردن از او در کتاب های شیعه به عنوان یکی از مشایخ حشویه می باشد:

«محمد بن أبی دارم الیمامی أبو بکر: لم یذکروه. أحد مشائخ الحشویة»[۳]

حشویه هم که از اهل سنت هستند، همانطور که معلمی یمانی گفته است:

«پس گویا استاد (علامه کوثری) به این مطلب اشاره داشته و گویا وابصی (عبد السلام بن عبد الرحمن) را از حشویه دانسته است. و منظورش از حشویه، اهل سنت هستند؛ نظیر امام احمد بن حنبل و اصحاب و موافقانش.»[۴]

---

[۱] سير أعلام النبلاء ج ۱۵ ص ۵۷۶-۵۷۸ ابن أبي دارم الإمام الحافظ الفاضل أبو بكر أحمد بن محمد السري بن يحيى بن السري بن أبي دارم التميمي الكوفي الشيعي محدث الكوفة ... حدث عنه الحاكم وأبو بكر بن مردويه ... كان موصوفا بالحفظ والمعرفة إلا أنه يترفض قد ألف في الحط على بعض الصحابة وهو مع ذلك ليس بثقة في النقل ... مات أبو بكر في المحرم سنة اثنتين وخمسين وثلاث مئة وقيل سنة إحدى . قال الحاكم هو رافضي غير ثقة وقال محمد بن حماد الحافظ كان مستقيم الأمر عامة دهره ثم في آخر أيامه كان أكثر ما يقرأ عليه المثالب حضرته ورجل يقرأ عليه أن عمر رفس فاطمة حتى أسقطت محسنا وفي خبر آخر قوله تعالى (وجاء فرعون) عمر (ومن قبله) أبو بكر (والمؤتفكات) عائشة وحفصة فوافقته وتركت حديثه . قلت شيخ ضال معثر

[۲] المستدرك علي الصحيحين ، ج ۱ ص ۳۹۳ ح ۹۶۴ و ج ۱ ص ۴۳۷ ح ۱۱۰۲ و ج ۲ ص ۲۶۸ ح ۲۹۶۵ و...

[۳] مستدركات علم رجال الحديث، الشيخ علي النمازي الشاهرودي، ج ٦ ص ۳۸۰ رقم ۱۲۳۲۸ سایت کتابخانه مدرسه فقاهت

[٤] التنكيل بما في تأنيب الكوثري من الأباطيل ، ج ۲ ص ۵۴۷ رقم ۱۴۲ سایت شامله/ فكأن الأستاذ أشار إلى هذا، كأنه أراد أن الوابصي - كما يقول - من الحشوية. وأراد بالحشوية أهل السنة الإمام أحمد وأصحابه وموافقيه

اهل سنت در علم رجالشان قاعده ای دارند با این مضمون که اگر راوی مثلا به رفض متهم شد، به کتابهای رجال شیعیان مراجعه می شود؛ آنگاه اگر نام آن راوی متهم به رفض در آن کتاب ها به عنوان راوی شیعه ذکر شده باشد، ادعای شیعه بودنش را می پذیریم و الا خیر.

محمد جمال الدین قاسمی، از علمای علم حدیث اهل سنت (متوفای ۱۳۳۲ هـ)، می نویسد:

«می گویم: اینجا مسئله ای است که باید به آن توجه نمود که اصحاب جرح و تعدیل، بسیاری را در کتاب هایشان می شمارند که به بدعت منسوب شده اند و استنادشان در این مورد، همان است که در مورد یکی از آنها گفته می شود که او از شیعیان است یا از خارج شدگان از دین یا ناصبی یا غیر از اینها.

با این وجود که سخن از آنها به آنچه ذکر شد، گاهی سخن پراکنی یا دروغ است و من از کتاب های شیعه به کتاب کشی و نجاشی مراجعه کردم و بجز دو راوی به نام های ابان بن تغلب و عبدالملک بن اعین که سیوطی به نقل از گذشتگان در کتابش «التقریب ممن خرج لهم الشیخان» آنها را منسوب به شیعه کرده و ۲۵ نفر شمرده است، در آن کتاب ها ندیدم و در مورد بقیه در آن دو کتاب چیزی ندیدم و از این، علم مهم و فایده جدیدی به دست آوردم که در مورد کسی که به بدعت منتسب می شود، باید به کتابهای اصحابشان مراجعه کرد که در آنها، اصلی از جعلی، و معروف از نامشخص ظاهر می شود و نظیر این، همان است که من بر آن دلیل آوردم و آن این است که در اقوال فرقه به کتابهای متداول مراجعه شود، تا سینه به آن آرام شود و الا چه بسیار سخنانی که بر مذهبی دروغ بسته می شود یا بر عکس یا بدون شروط نقل می شود و کسی که تحقیق کند و به اصول مراجعه کند، آن را می داند؛ بلکه از شارحین دیده ام کسی را که، لفظش را لغوی ضبط می کند و نسبت می دهد و با مراجعه به منسوب، اشتباه در ماده ظاهر می شود؛ پس به این فایده توجه کن و بر آن مواظبت کن.»[1]

---

[۱] قواعد التحديث من فنون مصطلح الحديث ، باب پنجم ، ص ۱۹۵ سایت شامله / أقول: ها هنا أمر ينبغي التفطن له، وهو أن رجال الجرح والتعديل عدوا في مصنفاتهم كثيرًا ممن رُمِيَ ببدعة، وسندهم في ذلك ما كان يقال عن أحد من أولئك أنه شيعي أو خارجي، أو ناصبي أو غير ذلك مع أن القول عنهم بما ذكر قد يكون تقولا، وافتراء، ومما يدل عليه أن كثيرًا ممن رمي بالتشيع من رواة الصحيحين لا تعرفهم الشيعة أصلا، وقد راجعت من كتب رجال الشيعة كتاب: "الكشي" و"النجاشي" فما رأيت من رماهم السيوطي نقلًا عمن سلفه بالتشيع في كتابه، التقريب ممن خرج لهم الشيخان وعدهم خمسة وعشرين إلا راويين وهما أبان بن تغلب وعبد الملك بن أعين، ولم أر للبقية في ذينك الكتابين ذكرا، وقد استفدنا بذلك علما مهما، وفائدة جديدة وهي أنه ينبغي الرجوع في المرمى ببدعه إلى مصنفات رجالها فيها يظهر الأصيل من الدخيل والمعروف من المنكور، ونظير هذا ما كنت أدل عليه، وهو الرجوع في أقوال الفرق إلى مصنفاتها المتداولة حتى ينثلج بها الصدر وإلا فكم من قول افترى على مذهب، أو نقل

۴. ابو جعفر النقیب متوفای ۶۱۳ هـ

وقتی به شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید مراجعه می کنیم، می بینیم که او از شیخ و استاد خود، ابو جعفر النقیب نقل می کند که وقتی ماجراهای هَبّار بن الأسود ـ که زینب، دختر رسول خدا صلی الله علیه وآله را ترساند و او سقط جنین کرد و رسول خدا صلی الله علیه وآله هَبّار را مهدور الدّم خواند ـ در نزد او نقل شد، شیخ گفت:

« اگر هنگامی که این مردم به خانه فاطمه (علیهاالسلام) هجوم آوردند و او را ترساندند ـ تا آن چه در شکم داشت سقط شد ـ ، رسول خدا صلی الله علیه وآله زنده بود، حتماً به مهدور الدّم بودن کسی که او را ترسانده بود، حکم می فرمود.

ابن ابی الحدید به او می گوید: آیا آنچه که گروهی می گویند که: «فاطمه علیهاالسلام ترسید و محسن سقط شد» را از قول شما روایت کنیم؟ شیخ به او گفت : نه! از من، نه این روایت و نه بطلان آن را نقل نکنید؛ چرا که به دلیل تعارض اخبار در این مورد، من در این موضع توقف می کنم.»[1]

آری، روایت نمی کنند و هر گاه که روایت کنند، تحریف می نمایند و اگر کسی چنین روایاتی را ذکر کند، انواع تهمت ها را بر او می بندند.

ابن ابی الحدید استادش ابو جعفر النقیب را چنین معرفی می کند:

«ابو جعفر نقیب که رحمت خدا بر او باد، سرشار از علم، دارای عقل صحیح و منصف در جدال بود و اگرچه علوی بود، اما تعصب در مذهب نداشت.او به فضائل صحابه اقرار می کرد و شیخین (ابو بکر و عمر) را مدح می گفت.»[2]

و در جای دیگر می نویسد:

مقلوبًا أو فاقد شرط كما يعلمه من حقق ورجع إلى الأصول، بل رأيت من الشراح من يضبط لفظه لغوية ويعزوها وبمراجعة المعزو إليه يظهر اشتباه في المادة، فتنبيه لهذه الفائدة واحرص عليها

[۱] شرح نهج البلاغة ج ۱۴ ص ۱۱۵ قلت : وهذا الخبر أيضا قرأته على النقيب أبي جعفر رحمه الله ، فقال : إذا كان رسول الله صلى الله عليه وسلم أباح دم هبار بن الأسود لأنه روع زينب فألقت ذا بطنها ، فظهر الحال أنه لو كان حيا لأباح دم من روع فاطمة حتى ألقت المحسن . فقلت : أروي عنك ما يقوله قوم إن فاطمة روعت فألقت المحسن ، فقال : لا تروه عني ولا ترو عني بطلانه ، فإني متوقف في هذا الموضع لتعارض الأخبار عندي فيه .

[۲] شرح نهج البلاغة ج ۱۰ ص ۱۲۹ وكان النقيب أبو جعفر رحمه الله ، غزير العلم ، صحيح العقل ، منصفا في الجدال ، غيرمتعصب للمذهب وإن كان علويا وكان يعترف بفضائل الصحابة ، ويثني على الشيخين

«النقیب ابو جعفر، امامی مذهب نبود (بلکه زیدی بوده است) و از گذشتگان (صحابه) برائت نمی جست و به قول مسرفین شیعه راضی نبود، ولی آنچه از کلام بر زبانش جاری می شد، به صورت بحث و جدل بین من و او بود.»[۱]

ابن کثیر دمشقی نیز او را چنین می ستاید:

«یحیی بن محمد علوی حسینی، نقیب طالبیون در بصره بعد از پدرش و شیخی ادیب، فاضل، عالم به فنون زیاد؛ از جمله علم انساب و ایام عرب و اشعارشان بود و بسیاری از آن ها را حفظ بود و از مجالسان خلیفه الناصر لدین الله عباسی بود.»[۲]

خلاصه اینکه ابو جعفر النقیب اگرچه سنی نبود، اما شیعه نیز نبود، بلکه زیدی مذهب بدون تعصب و بی طرف بوده است که با دیدن روایاتی که به او رسیده بود، به این جریان باور داشت، ولی از ترس نمی توانست اظهار کند.

۶. ابراهیم بن محمد الجوینی متوفای ۷۲۲ هـ

وی روایتی را با سند متصل از رسول خدا صلی الله علیه وآله نقل می کند مبنی بر اینکه حضرت فاطمه علیها السلام در اثر ضربه ای که به پهلویشان می زنند، فرزندش را سقط می کند و در اثر آن کشته می شوند و آن را رد نمی کند:

«ابن عباس گفت: روزی پیامبر صلی الله علیه وآله نشسته بود، امام حسن علیه السلام بر او وارد شد، دیدگان پیامبر صلی الله علیه وآله که بر او افتاد، اشک آلود شد؛ سپس امام حسین علیه السلام بر آن حضرت وارد شد ، مجدداً پیامبر صلی الله علیه وآله گریست. در پی آن دو، حضرت فاطمه و امیر المومنین علیهما السلام وارد شدند، اشک پیامبر صلی الله علیه وآله با دیدن آن دو نیز جاری شد. وقتی از پیامبر صلی الله علیه وآله علت گریه بر فاطمه علیها السلام را پرسیدند، فرمودند:

... زمانی که حضرت فاطمه علیها السلام را دیدم، به یاد آوردم که بعد از من با او چه رفتاری می‌شود و همانند این است که من با او هستم و می‌نگرم که اهانت وارد خانه اش شده و حرمتش هتک گردیده و حقّش غصب شده و ارثش گرفته شده است. پهلویش شکسته و جنینش سقط شده است. این در حالی است که مرا به اندوه

---

[۱] شرح نهج البلاغة ج ۱۲ ص ۵۷ النقيب أبي جعفر ، ولم يكن إمامي المذهب ، ولا كان يبرأ من السلف ، ولا يرتضي قول المسرفين من الشيعة ، ولكنه كلام أجراه على لسانه البحث والجدل بيني وبينه

[۲] البداية والنهاية ج ۱۳ ص ۷۴ يحيى بن محمد بن محمد بن محمد بن محمد بن علي العلوي الحسيني نقيب الطالبيين بالبصرة بعد أبيه كان شيخا أديبا فاضلا عالما بفنون كثيرة لا سيما علم الانساب وأيام العرب وأشعارها يحفظ كثيرا منها وكان من جلساء الخليفة الناصر

می‌خوانَد، ولی جواب داده نمی‌شود و کمک می‌خواهد و کسی او را یاری نمی‌دهد؛ پس همواره بعد از من غصّه‌دار، داغدار و گریان است. گاهی به یاد می‌آورد که وحی از خانه او قطع شده و گاهی دوری مرا از خاطر می‌گذرانَد. وقتی ظلمتِ شب همه جا را فرا می‌گیرد، از این که مانندِ همیشه، صدای مرا ـ که در نماز شب، قرآن می‌خواندم ـ نمی‌شنود، احساس غربت و تنهایی می‌کند. سپس می بیند که حرمتش شکسته شده، در حالی که در زمان حیات پدرش عزیز و مورد احترام بوده است ... .

پس خداوند متعال، فاطمه عليها السلام را به من ملحق می‌نماید و او اوّلین فرد از اهل بیتِ من است که بر من وارد می‌شود. سپس بر من وارد می شود، در حالی که غصّه دار و داغدار و ناراحت است. حقّ او را به ظلم گرفته‌اند و او را به قتل رسانده اند. در آن هنگام می‌گویم: خداوندا! لعنت کن کسی را که به فاطمه عليها السلام ظلم کرده است و عذاب کن کسی را که حقّ او را غصب کرده است و خوار کن کسی را که به او اهانت کرده و حرمتش را هتک کرده است و در عذابِ دوزخت جاودان کن کسی را که به پهلوی او زده و فرزندش را سقط کرده است؛ پس در این هنگام، فرشتگان آمین می‌گویند.»[1]

شمس الدین ذهبی که از شاگردان جوینی است، در چندین کتابش از او با عناوینی همچون: «الامام المحدث، الإمام الکبیر، الإمام الزاهد، الاوحد، الاکمل، فخر الاسلام، شدید الاعتناء بالروایه وتحصیل الاجزاء، الشیخ القدوه، صاحب حدیث واعتنی بالروایه، المحدث، شیخ المشایخ و ...» یاد کرده است.[2]

---

[۱] فرائد السمطين في فضائل المرتضى والبتول والسبطين ، ج ۲ ، ص ۳۴ و ۳۵ سایت کتابخانه مدرسه فقاهت / أنبأني الشيخ أبو طالب علي بن أنجب بن عبيد الله بن الخازن ، عن كتاب الإمام برهان الدين أبي الفتح ناصر بن أبي المكارم المطرزي ، عن أبي المؤيّد ابن الموفّق ، أنبأنا علي بن أحمد بن موسى الدقاق قال أنبأنا محمد بن أبي عبد الله الكوفي قال : أنبأنا موسى بن عمران ، عن عمّه الحسين بن يزيد النوفلي ، عن الحسن بن عليّ بن حمزة ، عن أبيه عن سعيد بن جبير ، عن ابن عبّاس ، قال : إنّ رسول الله صلّى الله عليه وآله كان جالساً ذات يوم... إنّي لمّا رأيتها ذكرت ما يُصنع [بها] بعدي ، كأنّي بها : وقد دخل الذلّ بيتها ، وانتُهكت حرمتها ، وغُصب حقّها ، ومُنعت إرثها ، وكُسر جنبها ، وأُسقطت جنينها ، وهي تنادي يا محمّداه فلا تُجاب ، وتستغيث فلا تُغاث ، فلا تزال بعدي محزونة مكروبة باكية ... فيلحقها الله عزّ وجلّ بي فتكون أوّل مَن يلحقني مِن أهل بيتي ، فتقدم عليّ محزونة مكروبة مغمومة مغصوبة مقتولة . يقول رسول الله [صلّى الله عليه وآله وسلّم] عند ذلك : اللّهمّ العن مَن ظلمها ، وعاقِب مَن غصبها ، وذلّ مَن أذلّها ، وخلّد في نارك مَن ضرب جنبها حتّى ألقت ولدها ، فتقول الملائكة عند ذلك آمين

[۲] «وسمعت من الإمام المحدث الأوحد الأكمل فخر الإسلام صدر الدين إبراهيم بن محمد بن المؤيد بن حمويه الخراساني الجويني شيخ الصوفية قدم علينا طالب حديث وروى لنا عن رجلين من أصحاب المؤيد الطوسي وكان شديد الاعتناء بالرواية وتحصيل الأجزاء حسن القراءة مليح الشكل مهيبا دينا صالحا وعلى يده أسلم غازان الملك مات سنة اثنتين وعشرين وسبع مائة وله ثمان وسبعون سنة رحمه الله تعالى» **ترجمه:** «و از امام محدث یگانه، اکمل، فخر الاسلام صدر الدین جوینی، شیخ صوفیه، حدیث شنیدم. او به نزد ما برای طلب حدیث آمد و برای ما از دو مرد از اصحاب مؤید طوسی روایت نقل کرد و وی به

صلاح الدین صفدی متوفای ۷۶۴ هـ نیز در شرح حال جوینی می گوید:

«صدر الدین جوینی شافعی ابراهیم بن محمد امام، زاهد، محدث و شیخ خراسان بود ... از ابن الموفق اذکانی رفیق موید طوسی و جماعتی در شام، عراق و حجاز، حدیث استماع نمود و به این کار (یعنی شنیدن و نوشتن حدیث) بسیار علاقمند بود. او حدیث نوشت و تحصیل نمود. زیبا روی، خوش خوان، دیندار و با وقار بود و قازان (پادشاه مغول ایران) به دست او مسلمان شد.»[1]

مرکز فتوای اسلام وب هم در جواب استفتائی، جوینی را سنی دانسته است:

«و اما در مورد محدود کردن اسامی این امامان، چیزی در کتاب های مورد اعتماد اهل سنت نیامده است، تا جایی که می دانیم؛ پس چگونه این روایت، [خلفای پیامبر ﷺ را] بر آن امامان، مخصوص می کند ؟ و قندوزی متوفای سال ۱۲۹۴ هـ یا ابو اسحاق حموینی متوفای سال ۷۲۲ هـ ؛ هر یک از این دو نفر این روایت را در کتابی نقل کرده اند که در نسبتش به آنها شک می شود، به خصوص که آن دو سنی هستند و آنچه که در کتاب گنجانده شده، مربوط به اهل سنت نیست و به همین خاطر، بعضی از اهل علم در نسبت این دو کتاب به این دو نفر تشکیک کرده اند و مؤیدش این است که ما ذکری از این دو کتاب یا نقل از آن دو در چیزی از هزاران کتاب اهل سنت که در دست داریم، نمی یابیم.»[2]

اما در صحت انتساب کتاب فرائد السمطین به جوینی، همین بس که زرندی حنفی که معاصر جوینی و متوفای ۷۴۷ هـ بوده، از آن حدیث نقل کرده و آن را متعلق به جوینی دانسته است:

روایت و جمع آوری آن توجه زیادی داشت. او خوش خوان، زیبا روی، با هیبت، دیندار و صالح بود و غازان، پادشاه مغول، به دست او مسلمان شد. وی در سال ۷۲۲ هـ در سن ۷۸ سالگی از دنیا رفت. خدای متعال رحمتش کند.» تذکرة الحفاظ ج ۴ ص ۱۵۰۰

[۱] الوافي بالوفيات ج ۶ ص ۹۲-۹۳ صدر الدين الجويني الشافعي إبراهيم بن محمد الإمام الزاهد المحدث شيخ خراسان صدر الدين أبو المجامع ابن الشيخ سعد الدين ابن المؤيد بن حمويه الجويني الصوفي ولد سنة بضع وأربعين وست مائة وتوفي رحمه الله سنة اثنتين وعشرين وسبع مائة وسمع من ابن الموفق الأذكاني صاحب المؤيد الطوسي ومن جماعة بالشام والعراق والحجاز وعني بهذا الشأن جدا وكتب وحصل وكان مليح الشكل جيد القراءة دينا وقورا وعلى يديه أسلم قازان

[۲] رقم الفتوى: ۵۲۱۶۳ الثلاثاء ۲ رجب ۱۴۲۵ - ۱۷-۸-۲۰۰۴ وأما تحديد أسماء هؤلاء الأئمة فلم يرد في شيء من كتب السنة المعتمدة فيما نعلم، فكيف تخص هذه الرواية على أولئك الأئمة، ويرويها القندوزي المتوفى سنة ۱۲۹۴هـ أو أبو إسحاق الحمويني المتوفى سنة ۷۲۲هـ وكل منهما يرويها في كتاب له يُشَك في نسبته إليه لا سيما وأنهما سنيان، وما تضمنه الكتاب لا يمت لأهل السنة بصلة، ولذلك قد شكك في نسبة هذين الكتابين إليهما بعض أهل العلم، ويؤيده أننا لم نجد ذكرا لهذين الكتابين أو النقل عنهما في شيء من آلاف كتب أهل السنة التي بين أيدينا

«نقل الشیخ الامام العالم صدر الدین إبراهیم بن محمد المؤید الحموی (رحمه الله) فی کتابه ، فضل أهل البیت (عليهم السلام) : بسنده إلی عبد الله بن مسعود (رضی الله عنه) قال ... .»[۱]

و جالب اینکه، اسم کتاب زرندی، بسیار شبیه به اسم کتاب جوینی است.

خیر الدین زرکلی در شرح حال زرندی حنفی می نویسد:

«شمس الدین زرندی: فقیه حنفی و از علمای حدیث اهل مدینه است. بعد از پدرش متولی تدریس در آن شد؛ بعد از سال ۷۴۲ هـ به شیراز کوچ کرد و متولی منصب قضاوت آنجا شد تا اینکه از دنیا رفت. او کتاب هایی دارد؛ از جمله: درر السمطین فی مناقب السبطین .»[۲]

اسماعیل پاشا نیز به صراحت این کتاب را به جوینی نسبت داده و جالب اینکه تاریخ اتمام تألیف آن را نیز بیان کرده است:

«فرائد السمطین فی فضائل المرتضی والبتول والسبطین لابی عبد الله إبراهیم بن سعد الدین محمد بن ابی بکر بن محمد بن حمویة بن محمد الجویلی المعروف بالحموی فرغ منه سنة ۷۱۶ »[۳]

---

[۱] نظم درر السمطين في فضائل المصطفى والمرتضى والسبطين ، ص ۱۵۵ سایت مدرسه فقاهت

[۲] الأعلام للزركلي ، ج ۷ ص ۱۵۲ سایت شامله / الزرندي (۶۹۳ - ۷۴۷ ؟ هـ = ۱۲۹۴ - ۱۳۴۷ م) محمد بن يوسف بن الحسن، شمس الدين الزرندي: فقيه حنفي، من العلماء بالحديث. من أهل المدينة. تولى التدريس فيها بعد أبيه، ورحل إلى شيراز بعد سنة ۷۴۲ فولي القضاء بها حتى مات. له كتب، منها (درر السمطين في مناقب السبطين - خ)

[۳] إيضاح المكنون في الذيل على كشف الظنون ج ۴ ص ۱۸۲

بخش ششم: پاسخ به چند شبهه فاطمی

در سال های اخیر با استقبال مردم از ایام فاطمیه علیها السلام و رونق گرفتن عزاداری بر حضرت فاطمه علیها السلام ، عده ای از مخالفین برای دو دل کردن مردم، در صدد شبهه افکنی بر آمدند که اگر قضیه ی شهادت حضرت زهرا علیها السلام و مظلومیت ایشان واقعیت دارد، چرا امیرالمومنین علیه السلام دخترش ام کلثوم را به عمر داد؟ چرا فرزندانش را به نام های خلفا نامگذاری کرد؟ چگونه شیر خدا حاضر شد ببیند مقابل چشمانش همسرش را کتک بزنند و او نظاره گر باشد و واکنشی نشان ندهد؟ و شبهاتی از این قبیل که ما را بر آن داشت که در بخشی جداگانه، به پاسخ منطقی و مستدل مهم ترین شبهات بپردازیم، تا حقایق روشن شود ان شاء الله.

شبهه اول: چرا شیعیان تا چند سال قبل، از شهادت دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله توسط عمر خبر نداشته و در سال های اخیر متوجه این ماجرا شده و به عزاداری می پردازند؟

پاسخ:

شیعه از گذشته تا حال، جریان شهادت حضرت زهرا و حضرت محسن علیهما السلام را یاد آور شده و عزاداری کرده است و این مطلبی است که در کتب علمای متقدم اهل سنت نیز آمده است:

۱. ضِرار بن عمرو الغطفانی، از علمای معتزلی مذهب که متوفای سال ۲۰۰ هـ است، در کتابش به هنگام بیان عقاید شیعیان در عصر خود_ یعنی قرن دوم هجری و عصر امامان معصوم علیهم السلام _ یکی از باورهای امامیان در آن دوره را اعتقاد به ظلم و جنایت های ابوبکر و عمر نسبت به حضرت زهرا علیها السلام و مضروب ساختن آن حضرت و قتل حضرت محسن بن علی علیهما السلام معرفی می کند.[۱]

۲. عبدالله بن یزید الفزاری، از متکلمان برجسته و تاثیر گذار اباضی مذهب کوفه (و بغداد) که در دوره ی امام صادق و امام کاظم علیهما السلام می زیسته و شریک تجاری هشام بن حکم بوده، برخی از افکار شیعیان و روافض را توصیف کرده که از جمله ی آن ها، مضروب ساختن حضرت زهرا علیها السلام و اسقاط جنین ایشان توسط ابوبکر و عمر است.[۲]

۳. قاضی عبد الجبار بن احمد همدانی که از علمای بزرگ معتزله و متوفای سال ۴۱۵ هـ است، مهمترین علامت شیعیان زمان خودش؛ از جمله مرحوم شیخ مفید را گریه و عزاداری بر حضرت فاطمه علیها السلام و پسرشان حضرت محسن علیه السلام بیان می کند. وی می نویسد:

«و در این زمان (یعنی سال ۴۰۹ قمری که تألیف این کتاب به پایان رسیده) از جمله آنان (یعنی عالمان شیعه) کسانی هستند چون ابو جبلة ابراهیم بن غسّان، و مانند جابر متوفّی، ابو الفوارس حسن بن محمّد میمدیّ، ابوالحسین احمد بن محمّد بن کمیت، ابو محمّد طبری، ابو الحسن حلبی، أبو یتیم رلبای، ابو القاسم

---

[۱] کتاب التحریش، ص ۵۲ پی دی اف / وأن ابابکر وعمر ظلما و ضربا فاطمة بنت رسول الله حتي ألقت جنينا

[۲] الردود، ص ۳۴ قال عبدالله: ثم جاءت طائفة أخرى إلى رئيسها فقالوا: ما تقول في علي بن أبي طالب، فإن قوما برئوا منه وأكفروه وقاتلوه، فقال: احذروهم فإنهم أهل البدع واكتبوا ما أحدثكم...وأنّ أبابكر وعمر رضوان الله عليهما ضربا فاطمة بنت رسول الله صلى الله عليه وسلم حتى ألقت جنيناً

نجّاری، ابو الوفا دیلمی، ابن ابی الدّیس، خزیمة، ابوخزیمة، و ابو عبد اللّه محمّد بن نعمان (شیخ مفید). اینان در مصر و رملة (در سوریه)، صور (در لبنان)، عکا (در فلسطین اشغالی)، عسقلان (در ساحل فلسطین)، دمشق، بغداد، جبل السماق (در ادلب سوریه) هستند و همگی در این سرزمین ها، ادّعای تشیّع و دوستی محمّد صلی الله علیه وآله و اهل بیت او را دارند، سپس بر فاطمه علیها السلام و بر فرزندش محسّن ـ که عقیده دارند خلیفه دوم او را کشته است ـ گریه می کنند و...، و نیز آنچه را که قبلاً گفته شد یادآور می شوند مبنی بر اینکه مخالفت آنان (یعنی خلیفه دوم و...) با پیامبر و جنگیدن با ایشان (یعنی جنگیدن با رسول الله و فاطمه و فرزندانش علیهم السلام) تنها به جهت دشمنی آنان با رسول الله صلی الله علیه وآله و تردید در پیامبری حضرت بود، و اینان (شیعیان) شاعران را دعوت نموده و مجالس عزا در این باره برپا می دارند و از مردم پیمان ها می گیرند و آنان را سوگندهای سختی میدهند... .»[1]

۴. مطهر بن طاهر مقدسی متوفای ۵۰۵ هـ در کتاب معروفش البدء والتاریخ می نویسد: «محسن را به دنیا آورد و اوست همان که شیعه گمان می کند حضرت زهرا علیها السلام در اثر ضربه ی عمر او را سقط کرد.»[2]

جواب تکمیلی این شبهه که روایات شیعه از ائمه درباره ی به شهادت رسیدن حضرت زهرا علیها السلام و سقط شدن حضرت محسن علیه السلام است را در شبهه ی هفتم آورده ایم.

---

[١] تثبيت دلائل النبوة، ج ٢ ص ٥٩٤-٥٩٥ سایت شامله / و في هذا الزمان منهم (الشّيعة) مثل أبي جبلة إبراهيم بن غسّان، و مثل جابر المتوفّي، و أبي الفوارس الحسن بن محمّد الميمديّ و أبي الحسين أحمد بن محمّد بن الكميت، و أبي محمّد الطبريّ، و أبي الحسن الحلبيّ، و أبي يتيم الرلبايّ، و أبي القاسم النجّاريّ، و أبي الوفا الديلميّ، و ابن أبي الدّيس، و خزيمة، و أبي خزيمة، و أبي عبد اللّه محمّد بن النّعمان، فهؤلاء بمصر و بالرملة و بصور، و بعكّا و بعسقلان و بدمشق و ببغداد و بجبل السماق. و كلّ هؤلاء بهذه النواحي يدّعون التشيع و محبّة رسول اللّه صلّى اللّه عليه و سلّم و أهل بيته، فيبكون على فاطمة و على ابنها المحسّن الذي زعموا أنّ عمر قتله، و يذكرون لهم تبديل القرآن و الفرائض، و يذكرون ما قد تقدّم ذكره من أنّ خلافهم له و قتالهم إنّما هو لعداوته صلّى اللّه عليه و سلّم و للشّكّ في نبوّته، و يقيمون المنشدين و المناحات في ذلك، و يأخذون على النّاس العهود، و يحلفونهم بالأيمان الغليظة... .

[٢] البدء والتاريخ، ج ٥ ص ٢٠ وولدت محسنا وهو الذي تزعم الشيعة أنها أسقطته من ضربة عمر

شبهه دوم: می گویند نام جنینی که سقط شد محسن علیه السلام بوده. عرب کی و کجا برای کودکی که هنوز به دنیا نیامده و جنسیت او معلوم نبوده، اسم می گذاشته است؟! مگر دستگاه سونوگرافی داشته اند؟!

پاسخ:

اولا: به اعتقاد شیعه، نامگذاری حضرت محسن علیه السلام توسط رسول خدا صلی الله علیه و آله انجام شده و آن حضرت متصل به علم الهی بودند و از غیب آگاهی داشتند.[۱]

و در قرآن کریم داریم که خداوند به زکریای نبی علیه السلام فرمودند به تو فرزندی به نام یحیی خواهیم داد:

﴿ یا زَکَرِیا إِنَّا نُبَشِّرُک بِغُلَامٍ اسْمُهُ یحْیی لَمْ نَجْعَل لَّهُ مِن قَبْلُ سَمِیا . ﴾

«ای زکریا ما تو را به پسری که نامش یحیی است مژده می‌دهیم که قبلا همنامی برای او قرار نداده‌ایم.»[۲]

و نیز بشارت ملائکه به حضرت مریم علیها السلام که خبر از تولد حضرت عیسی مسیح علیه السلام در آینده دادند:

﴿ إِذْ قَالَتِ الْمَلآئِکةُ یا مَرْیمُ إِنَّ اللّهَ یبَشِّرُک بِکلِمَةٍ مِّنْهُ اسْمُهُ الْمَسِیحُ عِیسَی ابْنُ مَرْیمَ ... ﴾

«[یاد کن] هنگامی [را] که فرشتگان گفتند ای مریم خداوند تو را به کلمه‌ای از جانب خود که نامش مسیح عیسی بن مریم است مژده می‌دهد ... .»[۳]

ثانیا: از قدیم، کسانی بودند که تبحر خاصی در تشخیص جنسیت فرزند قبل از تولد داشته و با توجه به یک سری علائم خاص، جنسیت فرزند را قبل از تولد، مشخص می کردند که این افراد «قابله» نام داشتند !

ثالثا: اهل سنت شبیه این قضیه را به عنوان یکی از کرامات ابوبکر ذکر نموده و هیچ اشکالی بر آن ندیده‌اند. آنها می‌گویند: زمانی که مرگ ابوبکر فرا رسید، به دخترش عایشه گفت: مالی که از من به ارث می‌برید برای تو و دو برادر و دو خواهرت می‌باشد. عایشه از این سخن پدرش تعجب کرد و گفت: من فقط یک خواهر دارم و آن هم اسماء است! ابوبکر گفت: بچه ای که در شکم دختر خارجه است، من آن را دختر می بینم!

---

[۱] جن: ۲۶ و ۲۷
[۲] مریم: ۷
[۳] آل عمران: ۴۵

این روایت را مالک نقل کرده و ألبانی تصحیحش کرده است.[۱]

رابعا: روایتی در کتب شیعه از امیر المومنین علیه السلام داریم که فرمودند:

«فرزندانتان را نامگذاری کنید، قبل از اینکه متولد شوند؛ پس اگر ندانید که پسر هستند یا دختر، پس آنها را به نامهایی که مشترک برای پسر و دختر باشد، نامگذاری کنید. پس اگر آنها را سقط کردید، زمانی که شما را در قیامت دیدار کردند، در حالی که آنها را نامگذاری نکرده بودید، سقط به پدرش می گوید: چرا مرا نامگذاری نکردی؟! در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله محسن علیه السلام را قبل از تولدش نامگذاری کرد.»[۲]

شبهه سوم: عمر از داخل مسجد به سوی کجا به راه افتاد و علی علیه السلام را از کجا به کجا کشان کشان آوردند؟! اتاق فاطمه علیها السلام که همانجا داخل مسجد بوده است!!! و درش هم مستقیم به صحن مسجد باز می شده!! البته در آن زمان آن اتاقها در هم نداشته است و به جای در، پارچه آویزان می کرده اند!!

پاسخ:

این شبهه در حقیقت دو قسمت است:

اول: به بیرون در نداشتن خانه ی امیرالمومنین علیه السلام

دوم: در نداشتن خانه های مدینه

پاسخ قسمت اول شبهه:

حجره ی حضرت فاطمه علیها السلام ، دو تا در داشت که یکی به مسجد باز می‌شد و در دیگری هم به بیرون.

---

[۱] إرواء الغليل للألبانی، ج ۶ ص ۶۱ ح ۱۶۱۹ سایت شامله/ " إن أبا بكر الصديق كان نحلها جاد عشرين وسقا من ماله بالغابة فلما حضرته الوفاة قال : والله يا بنية ما من الناس أحد أحب إلى غنى بعدي منك ولا أعز علي فقرا بعدي منك وإني كنت نحلتك جاد عشرين وسقا فلو كنت جددتيه واحتزتيه كان لك وإنما هو اليوم مال وارث وإنما هما أخواك وأختاك فاقتسموه على كتاب الله قالت عائشة : فقلت : يا أبت والله لو كان كذا وكذا لتركته إنما هي أسماء فمن الأخرى ؟ فقال أبو بكر : ذو بطن بنت خارجة أراها جارية " .

[۲] الکافی للکلینی ، ج ۶ ص ۱۸ سایت کتابخانه مدرسه فقاهت / سمو أولادكم قبل أن يولدوا فأن لم تدروا أذكر أم أنثى فسموهم بالأسماء التي تكون للذكر والأنثى فإن أسقاطكم إذا لقوكم يوم القيامة ولم تسموهم يقول السقط لأبيه : ألا سميتني وقد سمى رسول الله صلى الله عليه وآله محسنا قبل أن يولد

اهل سنت می گویند که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در آخرین روزهای حیاتشان و در ایام بیماری شان دستور دادند همه ی درب هایی که به مسجد باز می شوند، بسته شوند جز خوخه ابوبکر ! و ثبوت این جریان نیازمند این است که حجره ی حضرت فاطمه علیها السلام دری به بیرون داشته باشد و دری به سوی داخل مسجد نداشته باشد، همانطور که برهان الدین حلبی گفته است.[1]

بنابراین، گزارش‌هایی که پیرامون خانه حضرت فاطمه علیها السلام وجود دارد، مربوط به آن دری است که به بیرون باز می شد و در کوچه قرار داشت.

پاسخ قسمت دوم شبهه:

یکی از شبهاتی که اخیراً برخی از وهابی ها آن را با مانور فراوان و سر و صدای زیاد مطرح کرده اند، همین شبهه است.

اما با بررسی روایات موجود در کتاب های شیعه و سنی، این نتیجه به دست می آید که در زمان پیامبر صلی الله علیه وآله خانه های مدینه دارای درهای چوبی بوده است. موارد بسیاری می توان به عنوان شاهد نقل کرد که ما به چند نمونه اشاره می کنیم:

یکم: باز کردن درب خانه با کلید در قرآن

خداوند در قرآن کریم به صحابه و دیگر مسلمانان اجازه می دهد که از خانه هایی که کلید آن در اختیار آنان هست، غذا بخورند:

﴿ لَیسَ عَلَی الْأَعْمی حَرَجٌ وَلا عَلَی الْأَعْرَجِ حَرَجٌ وَلا عَلَی الْمَریضِ حَرَجٌ وَلا عَلی أَنْفُسِکمْ أَنْ تَأْکلُوا مِنْ بُیوتِکمْ أَوْ بُیوتِ آبائِکمْ ... أَوْ ما مَلَکتُمْ مَفاتِحَهُ أَوْ صَدیقِکمْ لَیسَ عَلَیکمْ جُناحٌ أَنْ تَأْکلُوا جَمیعاً أَوْ أَشْتاتاً ﴾

«بر نابینا و افراد لنگ و بیمار گناهی نیست (که با شما هم غذا شوند)، و بر شما نیز گناهی نیست که از خانه های خودتان [بدون اجازه خاصّی] غذا بخورید و همچنین خانه های پدرانتان ... یا خانه ای که کلیدش در اختیار شماست، یا خانه های دوستانتان، بر شما گناهی نیست که به طور دسته جمعی یا جداگانه غذا

---

[۱] السیرة الحلبیة ج ۳ ص ۴۶۱ وهو یفید أن باب علي کرم الله وجهه سد مع سد الخوخ ولم یبق إلا خوخة أبي بکر رضي الله تعالی عنه، وجعل لبیت علي کرم الله وجهه باب من الخارج

بخورید.»[1]

بی تردید خانه ای که در چوبی و یا آهنی نداشته باشد، داشتن کلید برای آن بی معنا خواهد بود.

در حدیث ذیل نیز با صراحت سخن از باز کردن دَرِ اتاق به وسیله کلید است:

«پس عمر برخاست و ما نیز همراه او برخاستیم و به اتاق بالا رفتیم؛ پس عمر کلید را از کمربندش بیرون آورد و در را باز کرد ... [محقق کتاب، دکتر عطیه الزهرانی می گوید:] سند این حدیث صحیح است.»[2]

دوم: دستور پیامبر صلی الله علیه و آله به بستن درها در شب

مسلم در صحیحش چنین روایت می کند:

«ابو حمید می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله به ما امر کرد که شب ها ظروف آب را در گوشه ای قرار دهیم و نیز دستور داد که شب هنگام درها را ببندیم.»[3]

سوم: جنس درِ خانه ی عایشه از چوب عرعر یا ساج بود

بخاری از محمد بن ابی فدیک روایت می کند که گوید:

«محمد بن هلال خانه های همسران پیامبر صلی الله علیه و آله را دیده است که پوششی بافته شده از مو بوده است. از وی در باره خانه عایشه پرسیدم. گفت: درِ خانه اش به طرف شام باز می شد. پرسیدم: یک لنگه داشت یا دو لنگه؟ گفت: یک لنگه بیشتر نداشت. گفتم: جنسش از چه بود؟ گفت از چوب درخت عرعر یا ساج.»[4]

---

[۱] نور : ۶۱

[۲] السنة للخلال ج ۱ ص ۲۰۴-۲۰۵ فقام عمر وقمنا معه فصعد إلى غرفة له فأخرج عمر المفتاح من حجزته ثم فتح الباب ... إسناد هذا الحديث صحيح

[۳] صحيح مسلم ج ۳ ص ۱۵۹۳ ح ۲۰۱۰ قال أبو حميد إنما أمر بالأسقية أن توكأ ليلا وبالأبواب أن تغلق ليلا

[٤] الأدب المفرد ج ۱ ص ۲۷۲ ح ۷۷۶ عن محمد بن هلال أنه رأى حجر أزواج النبي صلى الله عليه وسلم من جريد مستورة بمسوح الشعر فسألته عن بيت عائشة فقال كان بابه من وجهة الشام فقلت مصراعا كان أو مصراعين قال كان بابا واحدا قلت من أي شيء كان قال من عرعر أو ساج

شبهه چهارم: علی علیه السلام که شیر خدا و اسد الله الغالب بود و در قلعه خیبر را با یک دست بلند کرد، چگونه حاضر می‌شود ببیند همسرش را در مقابل چشمانش کتک بزنند؛ اما هیچ واکنشی از خود نشان ندهد؟!

پاسخ:

اولا: مهاجمان ابتدا حضرت علی علیه السلام را دستگیر کردند و با ریسمان بستند و سپس وقتی که می خواستند آن حضرت را برای بیعت، کشان کشان ببرند، حضرت زهرا علیها السلام جلو آمد تا میان مهاجمان و حضرت علی علیه السلام حایل شود که قُنفُذ آن حضرت را زد و در اثر همان ضربه، مجروح شد و بعد از مدتی به شهادت رسید.

سلیم بن قیس هلالی در کتابش دو روایت در این باره نقل کرده است: یکی از حضرت سلمان رحمه الله و دیگری، خودش از امیرالمومنین علیه السلام.

۱. روایت جناب سلمان رحمه الله:

«قنفذ نزد ابو بکر برگشت، او می ترسید که علی علیه السلام با شمشیرش به سوی او رود؛ چرا که سفتی و سختی علی علیه السلام را می‌دانست.ابو بکر به قنفذ گفت: برگرد، اگر بیرون آمد که خوب و گر نه به خانه اش یورش برید، اگر پایداری کرد، خانه شان را بر سرشان به آتش کشید. قنفذ رفت و با یارانش بدون اجازه به خانه یورش برد. علی علیه السلام به سوی شمشیرش شتافت، مهاجمان که بسیار بودند بر او پیشی گرفتند و بر وی غالب آمدند. برخی‌شان شمشیر برگرفتند و بر او دست یافتند و او را در بر گرفتند و بر گردنش ریسمان انداختند. در کنار در خانه، فاطمه علیها السلام میان آنان و علی علیه السلام حائل شد، قنفذ با تازیانه بر او نواخت که بر اثر همان ضربه درگذشت و بر بازوی آن حضرت کبودی تازیانه قنفذ مشهود بود ... سپس علی علیه السلام را به زشتی و سختی کشان کشان نزد ابو بکر بردند.»[1]

[۱] کتاب سلیم بن قیس هلالی، حدیث ۴ فَرَجَعَ قُنْفُذٌ إِلَى أَبِي بَكْرٍ وَ هُوَ يَتَخَوَّفُ أَنْ يَخْرُجَ عَلِيٌّ ع [إِلَيْهِ] بِسَيْفِهِ لِمَا قَدْ عَرَفَ مِنْ بَأْسِهِ وَ شِدَّتِهِ فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ لِقُنْفُذٍ ارْجِعْ فَإِنْ خَرَجَ وَ إِلاَّ فَاقْتَحِمْ عَلَيْهِ بَيْتَهُ فَإِنِ امْتَنَعَ فَأَضْرِمْ عَلَيْهِمْ بَيْتَهُمُ النَّارَ فَانْطَلَقَ قُنْفُذٌ الْمَلْعُونُ فَاقْتَحَمَ هُوَ وَ أَصْحَابُهُ بِغَيْرِ إِذْنٍ وَ ثَارَ عَلِيٌّ ع إِلَى سَيْفِهِ فَسَبَقُوهُ إِلَيْهِ [وَ كَاثَرُوهُ] وَ هُمْ كَثِيرُونَ فَتَنَاوَلَ بَعْضُهُمْ سُيُوفَهُمْ فَكَاثَرُوهُ [وَ ضَبَطُوهُ] فَأَلْقَوْا فِي عُنُقِهِ حَبْلاً وَ حَالَتْ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَهُ فَاطِمَةُ ع عِنْدَ بَابِ الْبَيْتِ فَضَرَبَهَا قُنْفُذٌ الْمَلْعُونُ بِالسَّوْطِ فَمَاتَتْ حِينَ مَاتَتْ وَ إِنَّ فِي عَضُدِهَا كَمِثْلِ الدُّمْلُجِ مِنْ ضَرْبَتِهِ لَعَنَهُ اللَّهُ [وَ لَعَنَ مَنْ بَعَثَ بِهِ] ثُمَّ انْطُلِقَ بِعَلِيٍّ ع يُعْتَلُ عَتْلاً حَتَّى انْتُهِيَ بِهِ إِلَى أَبِي بَكْرٍ

لازم به ذکر است که در همین روایت، درگیری حضرت علی علیه‌السلام با عمر بن خطاب نیز گزارش شده است.

۲. روایت حضرت علی علیه‌السلام:

«سلیم گفت: در آن سال عمر بن خطاب به خاطر شعر ابو مختار همهٔ کارگزارانش را به نصف اموالشان جریمه کرد، ولی قنفذ عدوی را چیزی جریمه نکرد.

ابان گوید: سلیم گفت: علی علیه‌السلام را ملاقات کردم و از آنچه عمر کرده بود، پرسیدم. فرمود: آیا می دانی چرا از قنفذ دست برداشت و او را چیزی جریمه نکرد؟ گفتم: نه. فرمود: زیرا او کسی است که فاطمه علیهاالسلام را هنگامی که میان من و مهاجمان حایل شد، با تازیانه زد که بر اثر آن درگذشت و کبودی تازیانه بر بازوی حضرتش همچنان باقی مانده بود.»[1]

همچنین مرحوم عیاشی (متوفای ۳۲۰ هـ) نیز این قضیه را از امام باقر یا امام صادق (علیهماالسلام) نقل کرده است که فرمودند:

«هنگامی که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله قبض روح شد و آن اختلافات درگرفت ... [حکومت وقت] در مرتبه سوم مردی را که نام او قنفذ بود، فرستاد، فاطمه علیهاالسلام میان او و علی علیه‌السلام ایستاد و حائل شد، در این هنگام قنفذ ضربتی بر فاطمه علیهاالسلام وارد آورد.»[2]

این دیدگاه، مؤیدی نیز دارد که با سند معتبر از امام صادق علیه‌السلام روایت شده است که فرمودند:

«حضرت زهرا علیهاالسلام ...از دنیا رفت و سبب وفات آن حضرت نیز این بود که قنفذ غلام عمر به دستور او با

---

[۱] کتاب سلیم بن قیس هلالی، حدیث ۱۳ قال سلیم فأغرم عمر بن الخطّاب تلك السنة جميع عماله أنصاف أموالهم لشعر أبي المختار و لم يغرم قنفذ العدوي شيئا ... قَالَ أَبَانٌ قَالَ سُلَيْمٌ فَلَقِيتُ عَلِيّاً ص فَسَأَلْتُهُ عَمَّا صَنَعَ [عُمَرُ] فَقَالَ هَلْ تَدْرِي لِمَ كَفَّ عَنْ قُنْفُذٍ وَ لَمْ يُغْرِمْهُ [شَيْئاً] قُلْتُ لاَ قَالَ لِأَنَّهُ هُوَ اَلَّذِي ضَرَبَ فَاطِمَةَ ع بِالسَّوْطِ حِينَ جَاءَتْ لِتَحُولَ بَيْنِي وَ بَيْنَهُمْ فَمَاتَتْ ص وَ إِنَّ أَثَرَ اَلسَّوْطِ لَفِي عَضُدِهَا مِثْلُ اَلدُّمْلُجِ .

[۲] تفسير العياشي، ج ۲ ص ۳۰۶-۳۰۸ سایت کتابخانه مدرسه فقاهت / عن بعض اصحابنا عن احدهما قال... لَمَّا قُبِضَ نَبِیُّ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله كَانَ الَّذِی كَانَ... فَأرْسَلَ اِلَيْهِ الثَّالِثَةَ رَجُلًا يُقَالُ لَهُ قُنْفُذٌ فَقَامَتْ فَاطِمَةُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهَا) تَحُولُ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ عَلِيٍّ علیه‌السلام فضَرَبَهَا.

غلاف شمشیر، ضربه‌ای به او زد که محسن علیه‌السلام را سقط کرد و به خاطر آن به شدت بیمار شد.»[۱]

ثانیا: برفرض این که واکنشی نشان نداده است، به همان دلیلی بوده که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در مکه مکرمه با چشم خود می دیدند که جناب سمیه را با وضع بسیار بدی، شکنجه می دادند، اما کاری نداشتند و می فرمودند:

«ای خاندان یاسر، بر شما باد صبر؛ چرا که موعد شما بهشت است.»[۲]

یا به همان دلیلی بود که حضرت ابراهیم علیه‌السلام ، از همسرشان دفاع نکردند. بخاری چنین روایت می کند:

«ابو هریره گوید: پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: ابراهیم علیه‌السلام (حتّی بحسب ظاهر و برای مصلحت هم) خلاف نگفته است مگر سه بار ... (امّا سخن سومش که نفع خود و سلامت جانش در آن بود، هنگامی بود) که ابراهیم علیه‌السلام با همسرش (سارا) به شهری رفتند که حاکم آن از ظالمان روزگار بود، به او خبر دادند که شخصی به شهر آمده است و زن زیبایی که از هر کسی زیباتر است همراه دارد، کسی را نزد ابراهیم علیه‌السلام فرستاد. او را به نزد خود احضار نمود، درباره سارا از او پرسید، گفت: این زن کیست؟ ابراهیم علیه‌السلام گفت: خواهر من است، سپس به نزد سارا برگشت و گفت: ای سارا! به جز من و شما بر روی زمین مسلمان و ایمان داری وجود ندارد، این ظالم در مورد شما از من پرسید، گفتم: خواهر من است، شما هم مرا تکذیب نکن (چون اگر این پادشاه می‌فهمید سارا زن ابراهیم است به منظور گرفتن سارا قصد کشتن ابراهیم را می‌کرد).

آن ظالم کسی را به دنبال سارا فرستاد. وقتی که سارا پیش او رفت، آن ظالم خواست سارا را در برگیرد؛ ولی دست و پاهایش سست شد، و مثل انسان مبتلا به صرع به زمین افتاد، به سارا گفت: از خدا بخواه تا خوب شوم، دیگر ضرری را به شما نمی رسانم. سارا برایش دعا کرد و خوب شد، امّا باز به سارا حمله ور شد، این بار هم مانند بار اوّل یا شدیدتر به حالت صرع به زمین افتاد، گفت: از خدا بخواه خوب شوم، دیگر کاری به شما ندارم. سارا باز از خدا خواست خوب شود، فوراً خوب شد، آنگاه حاکم ظالم یکی از دربانان خود را خواست، گفت: این انسان نیست که شما برای من آورده‌اید، بلکه یک شیطان و جادوگر را آورده‌اید!

---

[۱] دلائل الإمامة – ط مؤسسة البعثة، ص ۱۳۴ سایت کتابخانه مدرسه فقاهت / عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه‌السلام قَالَ قُبِضَتْ فَاطِمَهُ علیهاالسلام ... وکَانَ سَبَبُ وَفَاتِهَا أَنَّ قُنْفُذاً مَوْلَى عُمَرَ لَكَزَهَا بِنَعْلِ السَّيْفِ بِأَمْرِهِ فَأَسْقَطَتْ مُحَسِّناً ومَرِضَتْ مِنْ ذَلِکَ مَرَضاً شَدِيداً

[۲] مختصر السیرة ج ۱ ص ۸۰ تألیف محمد بن عبد الوهاب / صبراً یا آل یاسر ، فإن موعدکم الجنة

آن ظالم، هاجر را به عنوان خادم به سارا بخشید، و به نزد ابراهیم عليه‌السلام برگشت. و ابراهیم عليه‌السلام در حال نماز خواندن بود، با دست به سارا اشاره کرد و گفت: چه شد؟ سارا گفت: خداوند حیله و شرّ آن کافر را رفع نمود، و هاجر را به عنوان خادم به ما داد.»[1]

البته همین قضیه را شیعه به گونه ای متفاوت نقل کرده است که بر خلاف روایت اهل سنت، نشان از غیرت عالی حضرت ابراهیم عليه‌السلام دارد.[2]

ثالثا: حضرت علی عليه‌السلام مأمور به صبر بودند، همانطور که احمد بن حنبل با سند صحیح روایت کرده است که حضرت علی بن ابیطالب عليه‌السلام از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل کردند که آن حضرت فرمودند:

«به زودی بعد از من اختلاف یا امری اتفاق خواهد افتاد؛ پس اگر توانستی که صلح کنی، همین کار را بکن.»[3]

احمد شاکر سند این روایت را تصحیح کرده[4] و هیثمی نیز همه ی رجال سندش را ثقه دانسته[5] و حسین سلیم اسد سندش را حسن دانسته است.[6]

در کتاب سُلیم بن قیس هلالی نیز آمده است که وقتی عمر بن خطاب وارد خانه شد، امیرالمومنین عليه‌السلام

---

[١] صحيح البخاري ج ٣ ص ١٢٢٥ ح ٣١٧٩ با ترجمه ی ابوبکر حسن زاده در کتاب ترجمه ی فارسی اللؤ لؤ والمرجان / عن أبي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لم يكذب إبراهيم إلا ثلاثا ... وقال بينا هو ذات يوم وسارة إذ أتى على جبار من الجبابرة فقيل له إن ها هنا رجلا معه امرأة من أحسن الناس فأرسل إليه فسأله عنها فقال من هذه قال أختي فأتى سارة فقال يا سارة ليس على وجه الأرض مؤمن غيري وغيرك وإن هذا سألني فأخبرته أنك أختي فلا تكذبيني فأرسل إليها فلما دخلت عليه ذهب يتناولها بيده فأخذ فقال ادعي الله ولا أضرك فدعت الله فأطلق ثم تناولها الثانية فأخذ مثلها أو أشد فقال ادعي الله لي ولا أضرك فدعت فأطلق فدعا بعض حجبته فقال إنكم لم تأتوني بإنسان إنما أتيتموني بشيطان فأخدمها هاجر فأتته وهو يصلي فأومأ بيده مهيا قالت رد الله كيد الكافر أو الفاجر في نحره وأخدم هاجر

[٢] الكافي- ط الاسلامية، ج ٨ ص ٣٧٠-٣٧٣

[٣] حدثنا عبد الله حدثنى محمد بن أبى بكر المقدمى ثنا فضيل بن سليمان يعنى النميرى ثنا محمد بن أبى يحيى عن إياس بن عمرو الأسلمى عن على بن أبى طالب رضى الله عنه قال قال رسول الله إنه سيكون بعدى اختلاف أو أمر فإن استطعت أن تكون السلم فافعل

[٤] مسند أحمد بن حنبل ج ١ ص ۴۶۹ ح ۶۹۵ پی دی اف؛ قال الشاكر: إسناده صحيح

[٥] مجمع الزوائد ج ٧ ص ٢٣۴ رواه عبدالله ورجاله ثقات

[٦] مجمع الزوائد ت أسد، ج ١۵ ص ١۶٨ ح ١٢٠۶٨

با او درگیر شد و سپس با یادآوری دستور صبر از جانب رسول خدا صلی الله علیه و آله، از کشتن او منصرف شد:

«علی علیه السلام از جا پرید، یقهٔ عمر را گرفت و او را از جا کند و بر زمین کوبید، گردنش را گرفت و با بینی بر زمین زد. می خواست او را بکشد که به یاد گفتهٔ رسول خدا صلی الله علیه و آله و وصیت آن حضرت افتاد. پس گفت: به خدایی که محمد صلی الله علیه و آله را به نبوت گرامی داشت، ای پسر صهاک! اگر عهد و پیمان خدا و رسولش نبود، هر آینه می دانستی که نباید به خانه ام وارد شوی.»[۱]

رابعا: مشابه همین قضیه را اهل سنت برای عثمان نقل کرده اند و اشکالی بر آن ندیده اند. آن ها روایت کرده اند که:

«ابوسهله، غلام عثمان، از عثمان در یوم الدار (روزی که عثمان در خانه اش محاصره شده بود) نقل میکند که عثمان گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله به من وصیتی کرده و عهد و پیمانی بسته که من بر آن وصیت صبر میکنم.»[۲]

این روایت را ترمذی نقل و تصحیح کرده[۳] و ألبانی نیز آن را در صحیح سنن ترمذی آورده است.[٤]

حاکم نیشابوری نیز همین روایت را با تفصیل بیشتر نقل و سندش را تصحیح کرده و ذهبی نیز نظر او را تأیید نموده است:

«ابو سهلة، غلام عثمان، از عایشه نقل می کند که گفت : رسول خدا صلی الله علیه و آله به من فرمود: یکی از اصحابم را بگویید نزد من بیاید (یا اینکه فرمود:) ای کاش یکی از اصحابم نزد من می بود. عایشه می گوید: گفتم: آیا منظور شما ابوبکر است؟ حضرت فرمود: خیر، گفتم: آیا منظور شما عمر است؟ حضرت فرمود: خیر، گفتم: آیا منظور شما پسر عمویت علی است؟ حضرت فرمود: خیر، گفتم: آیا فرد مورد نظر شما عثمان است؟ حضرت فرمود: بله، عایشه می گوید: در این هنگام عثمان آمد، رسول خدا صلی الله علیه و آله به من گفتند: برخیز (و از اینجا برو)، در این هنگام حضرت آهسته مطلبی را به عثمان گفتند (رازی را به او فرمود) و رنگ عثمان تغییر کرد. روزی

---

[۱] کتاب سلیم بن قیس هلالی، حدیث ۴ فَوَثَبَ عَلِيٌّ ع فَأَخَذَ بِتَلاَبِيبِهِ ثُمَّ نَتَرَهُ فَصَرَعَهُ وَ وَجَأَ أَنْفَهُ وَ رَقَبَتَهُ وَ هَمَّ بِقَتْلِهِ فَذَكَرَ قَوْلَ رَسُولِ اَللَّهِ ص وَ مَا أَوْصَاهُ بِهِ فَقَالَ وَ اَلَّذِي كَرَّمَ مُحَمَّداً بِالنُّبُوَّةِ يَا اِبْنَ صُهَاكَ لَوْ لاَ كِتَابٌ مِنَ اَللهِ سَبَقَ وَ عَهْدٌ عَهِدَهُ إِلَيَّ رَسُولُ اَللَّهِ ص لَعَلِمْتَ أَنَّكَ لاَ تَدْخُلُ بَيْتِي

[۲] حدثني أبو سهلة قال قال عثمان يوم الدار إن رسول الله صلى الله عليه وسلم قد عهد إلي عهدا فأنا صابر عليه

[۳] سنن الترمذي ج ۵ ص ۶۳۱ ح ۳۷۱۱ قال أبو عيسى هذا حديث حسن صحيح غريب

[٤] صحیح سنن ترمذی، ج ۳ ص ۵۲۰ ح ۳۷۱۱ پی دی اف

که عثمان را محاصره کرده بودند و می خواستند او را به قتل برسانند، به او گفتیم: آیا با آنها نمی جنگی ؟ عثمان گفت: نه ، با آنها نمی جنگم؛ همانا رسول خدا ﷺ مرا به امری وعده داده است و من نیز بر آن وعده صبر میکنم.»[۱]

حال ببینیم که عثمان بر چه وقایعی صبر نمود و واکنشی از خود نشان نداد:

۱. آتش زدن درب خانه

ابن اثیر جزری می نویسد:

«وقتی عثمان درب خانه را به روی مصری ها که برای قتلش آمده بودند بست، نیار بن عیاض که از اصحاب رسول خدا ﷺ بود، با صدای بلند خطاب به عثمان گفت: مردم را رها کن و از حکومت کناره گیری کن، در این هنگام کثیر بن الصلت الکندی که از اطرافیان عثمان بود، نیار بن عیاض را هدف تیر قرار داد و او را به قتل رسانید. وقتی مصری ها این صحنه را مشاهده کردند، خطاب به عثمان گفتند: قاتل نیار بن عیاض را به ما تحویل بده تا او را در مقابل وی به قتل برسانیم. عثمان گفت: شما قصد کشتن مرا دارید و من مردی را که یاری ام نموده، به شما تحویل نمی دهم. وقتی مصری ها پافشاری عثمان را دیدند، به طرف درب خانه حمله کردند و هیچ یک از افرادی که جلوی در بودند مانع حمله آنها نشدند، درب خانه قفل بود و آنها نتوانستند وارد شوند؛ لذا آتش آوردند و درب خانه و سایبان بالای آن را به آتش کشیدند ... .»[۲]

---

[۱] المستدرك على الصحيحين ج ۳ ص ۱۰۶ ح ۴۵۴۳ عن أبي سهلة مولى عثمان عن عائشة رضي الله تعالى عنها أن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ادعو لي أو ليت عندي رجلا من أصحابي قالت قلت أبو بكر قال لا قلت عمر قال لا قلت بن عمك علي قال لا قلت فعثمان قال نعم قالت فجاء عثمان فقال قومي قال فجعل النبي صلى الله عليه وسلم يسر إلى عثمان ولون عثمان يتغير قال فلما كان يوم الدار قلنا ألا تقاتل قال لا إن رسول الله صلى الله عليه وسلم عهد إلي أمرا فأنا صابر نفسي عليه هذا حديث صحيح الإسناد ولم يخرجاه

[۲] الكامل في التاريخ ج ۳ ص ۶۵ فدخلوا فأغلق الباب دون المصريين فقام رجل من أسلم يقال له نيار بن عياض وكان من الصحابة فنادي عثمان فبينا هو يناشده أن يعتزلهم إذ رماه كثير بن الصلت الكندي بسهم فقتله فقالوا لعثمان عند ذلك ادفع إلينا قاتله لنقتله به قال لم أكن لأقتل رجلا نصرني وأنتم تريدون قتلي فلما رأوا ذلك ثاروا إلي الباب فلم يمنعهم أحد منه والباب مغلق لا يقدرون علي الدخول منه فجاؤوا بنار فأحرقوه والسقيفة التي علي الباب

۲. جسارت به همسر عثمان

مورخین؛ از جمله طبری[۱] و ابن کثیر دمشقی[۲] نوشته اند: سودان بن حمران آمد تا ضربه ای به عثمان بزند، در این هنگام نائله همسر عثمان خود را بر روی عثمان انداخت و (تیغ) شمشیر سودان را در دست گرفت و کشید؛ خون از انگشتانش بیرون زد و انگشتان دستش قطع شد. نائله [از شدت درد] روی برگرداند. سودان ران زن عثمان را نیشگون گرفته و گفت: عجب باسن بزرگی دارد و بعد ضربه ای به عثمان زد و او را به قتل رسانید.

۳. جسارت به أم حبیبة (همسر پیامبر صلی الله علیه وآله)

ابن کثیر نقل می کند که در آن روز به أم المؤمنین أم حبیبه، همسر پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله، نیز جسارت کردند:

«ام المؤمنین أم حبیبه، همسر رسول خدا صلی الله علیه وآله، سوار بر قاطری به همراه خادم هایش به قصد دیدار با عثمان آمد، مردمی که خانه عثمان را محاصره کرده بودند به او گفتند: چرا به اینجا آمده ای؟ او گفت: وصیتهایی نزد عثمان از بنی امیه در مورد یتیمان و بیوه زنان وجود دارد که من میخواهم که این مطلب را به او گوشزد کنم، اما مردم او را دروغگو پنداشتند و به همین سبب بر او بسیار سخت گرفتند و افسار قاطر او را بریده و قاطرش را رم دادند. نزدیک بود ام حبیبه از بالای مرکب بیفتد یا اینکه از بالای مرکب به زمین افتاد (تردید از ابن کثیر است) و اگر مردم دور او را نمی گرفتند و قاطر او را مهار نمی کردند، نزدیک بود کشته شود و نزدیک بود حادثه بزرگی رخ دهد.»[۳]

حتی به نقل ابن کثیر، عایشه از ترس اینکه همان بلایی که بر سر ام حبیبه آمده، بر سرش نیاید، به حج رفت:

---

[۱] تاریخ الطبري ج ۲ ص ۶۷۶ وجاء سودان بن حمران لیضربه فانكبت علیه نائلة ابنة الفرافصة واتقت السیف بیدها فتعمدها ونفح أصابعها فأطن أصابع یدها وولت فغمز أوراكها وقال إنها لكبیرة العجیزة وضرب عثمان فقتله

[۲] البدایة والنهایة ج ۷ ص ۱۸۸ ثم تقدم سودان بن حمران بالسیف فما نعته نائلة فقطع أصابعها فولت فضرب عجیزتها بیده وقال إنها لكبیرة العجیزة وضرب عثمان فقتله

[۳] البدایة والنهایة ج ۷ ص ۱۸۷ وجاءت أم حبیبة راكبة بغلة وحولها حشمها وخدمها فقالوا ما جاء بك فقالت إن عنده وصایا بني أمیة لأیتام وأرامل فأحببت أن أذكره بها فكذبوها في ذلك ونالها منهم شدة عظیمة وقطعوا حزام البغلة وندت بها وكادت أو سقطت عنها وكادت تقتل لولا تلاحق بها الناس فأمسكوا بدابتها ووقع أمر كبیر جدا

«وقت حج رسید؛ پس عایشه در آن سال به حج رفت. به او گفته شد: اگر بمانی و حج نروی بهتر است، چه بسا آن قوم تو را بترسانند (و این سفر برای تو خطر آفرین شود). عایشه در جواب گفت: من می ترسم اگر علیه آنها نظری دهم بر من سخت گیرند و مانند ام حبیبه مرا نیز مورد اذیت و آزار قرار دهند؛ بنابراین تصمیم بر خروج از مدینه و مسافرت به حج گرفته ام.»[۱]

شبهه پنجم: چرا حضرت علی علیه‌السلام اسامی سه تن از فرزندانشان را ابوبکر، عمر و عثمان گذاشتند؟

پاسخ:

اولا: اگر این نامگذاری ها حقیقت داشته باشد، یک احتمالش این است که به خاطر تقیه بوده است، همانطور که سلیم بن قیس هلالی نقل کرده است:

«معاویه سپس به امیر مؤمنان علیه‌السلام نوشت که: اگر آنچه را گفتی و ادّعا کردی و یارانت بر آن گواهی داده‌اند راست باشد، حقّا که به جز تو و اهل بیت و پیروانت، ابو بکر و عمر و عثمان و همهٔ مهاجران و انصار هلاک شده‌اند! به من خبر رسید که بر آن سه، رحمت فرستاده‌ای و برای‌شان آمرزش خواسته‌ای و این از دو حال خارج نیست: یا که از سر تقیه بوده؛ چرا که اگر از آنان بیزاری می جستی، می ترسیدی که سپاهیانت که با آنان علیه من می جنگی، از گرد تو پراکنده شوند، و یا که آنچه را ادّعا کرده‌ای باطل و دروغ است!

به من خبر رسیده و این خبر توسط یکی از کسانی که مورد اعتماد تو می باشد و از خواصّ تو است نیز رسیده که تو به پیروان گمراه و اطرافیان بدت می‌گویی: من سه تا از پسرانم را ابو بکر و عمر و عثمان نام نهاده ام، هرگاه می شنوید که من بر یکی از این سه پیشوای گمراهی رحمت می فرستم، بدانید که منظورم یکی از پسرانم می باشد! دلیل بر صحّت این خبر آن است که ما خود با چشمان خویش تو را دیده ایم؛ لذا نیازی نداریم که در این باره از دیگری بپرسیم. هنگامی که با ابو بکر بیعت شد، تو را دیدم که همسرت فاطمه را بر دراز گوشی سوار کرده بودی و دست دو پسرت حسن و حسین را گرفته بودی و به خانه یکایک مجاهدان و پیشگامان در اسلام رفتی و آنان را به یاری خویش علیه ابو بکر فراخواندی به جز این چهار نفر: سلمان، ابو ذر، مقداد و زبیر، کسی

---

[۱] البداية والنهاية ج ۷ ص ۱۸۷ وجاء وقت الحج فخرجت أم المؤمنين عائشة في هذه السنة إلى الحج فقيل لها إنك لو أقمت كان أصلح لعل هؤلاء القوم يهابونك فقالت إني أخشى أن أشير عليهم برأى فينالني منهم من الأذية ما نال أم حبيبة فعزمت على الخروج

تو را پاسخ نداد ... .»[۱]

دلیل دیگر این کار می توانست حفظ خون شیعیان باشد، به طوری که آن ها با اقتدا به امامان معصوم علیهم السلام ، اسامی فرزندانشان را به نام های سرکردگان دشمنان اهل بیت علیهم السلام بگذارند. از این رو است که در میان اصحاب ائمه علیهم السلام ، نام هایی چون عمر بن یزید بیاع السابری، عمر بن اذینه، عمر بن ابی شعبه حلبی، عمر بن ابی زیاد، عمر بن ابان کلبی، عثمان بن سعید العمری (یکی از چهار نایب خاص امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف)، یزید بن عمر بن طلحه، یزید بن عبد الملک، یزید بن حاتم، شمر بن زیاد و ... بوده است!

جالب اینکه در یکی از روایات شیعه، از احمد بن عمره نقل شده است که می گوید:

«به سوی امام رضا علیه السلام سفر کردم، در حالی که همسرم حامله بود؛ پس این موضوع را به اطلاع امام رساندم و عرض کردم که از خدا خواسته ام که فرزندم را پسر قرار دهد. پس امام علیه السلام فرمود: او پسر است؛ پس اسمش را عمر بگذار ! پس من گفتم: تصمیم گرفته بودم که اسمش را علی بگذارم و به خانواده ام هم چنین امر کرده ام. امام علیه السلام بار دیگر فرمود: اسمش را عمر بگذار. پس من بازگشتم و به کوفه رفتم، در حالی که پسری برایم متولد شده بود که اسمش را علی گذاشته بودند؛ پس من او را عمر نامگذاری کردم. پس همسایگانم به من گفتند: بعد از این، هیچ چیزی از حرف هایی که در مورد تو حکایت می شود را باور نمی کنیم. پس من دانستم که امام رضا علیه السلام به من از خودم با بصیرت تر است.»[۲]

---

[۱] کتاب سلیم بن قیس هلالی، حدیث ۲۵ ثُمَّ كَتَبَ مُعَاوِيَةُ إِلَى أَمِيرِ اَلْمُؤْمِنِينَ ع لَئِنْ كَانَ مَا قُلْتَ وَ اِدَّعَيْتَ وَ اِسْتَشْهَدْتَ عَلَيْهِ أَصْحَابَكَ حَقّاً لَقَدْ هَلَكَ أَبُو بَكْرٍ وَ عُمَرُ وَ عُثْمَانُ وَ جَمِيعُ اَلْمُهَاجِرِينَ وَ اَلْأَنْصَارِ غَيْرَكَ وَ غَيْرَ أَهْلِ بَيْتِكَ وَ شِيعَتِكَ وَ قَدْ بَلَغَنِي تَرَحُّمُكَ عَلَيْهِمْ وَ اِسْتِغْفَارُكَ لَهُمْ وَ إِنَّهُ لَعَلَى وَجْهَيْنِ مَا لَهُمَا ثَالِثٌ إِمَّا تَقِيَّةٌ إِنْ أَنْتَ تَبَرَّأْتَ مِنْهُمْ خِفْتَ أَنْ يَتَفَرَّقَ عَنْكَ أَهْلُ عَسْكَرِكَ اَلَّذِينَ تُقَاتِلُنِي بِهِمْ أَوْ إِنَّ اَلَّذِي اِدَّعَيْتَ بَاطِلٌ وَ كَذِبٌ وَ قَدْ بَلَغَنِي وَ جَاءَنِي بَعْضُ مَنْ تَثِقُ بِهِ مِنْ خَاصَّتِكَ بِأَنَّكَ تَقُولُ لِشِيعَتِكَ [اَلضَّالَّةِ] وَ بِطَانَتِكَ بِطَانَةِ اَلسَّوْءِ إِنِّي قَدْ سَمَّيْتُ ثَلاَثَةً؟؟ بَيَّنَ لِي مِنْ بَنِيَّ أَبَا بَكْرٍ وَ عُمَرَ وَ عُثْمَانَ فَإِذَا سَمِعْتُمُونِي أَتَرَحَّمُ عَلَى أَحَدٍ مِنْ أَئِمَّةِ اَلضَّلاَلَةِ فَإِنِّي أَعْنِي بِذَلِكَ بَنِيَّ وَ اَلدَّلِيلُ عَلَى صِدْقِ مَا أَتَوْنِي بِهِ وَ رَقَوْهُ إِلَيَّ أَنَّا قَدْ رَأَيْنَاكَ بِأَعْيُنِنَا فَلاَ نَحْتَاجُ أَنْ نَسْأَلَ مِنْ ذَلِكَ غَيْرَنَا رَأَيْتُكَ حَمَلْتَ اِمْرَأَتَكَ فَاطِمَةَ [عَلَى حِمَارٍ] وَ أَخَذْتَ بِيَدِ اِبْنَيْكَ اَلْحَسَنِ وَ اَلْحُسَيْنِ إِذْ بُويِعَ أَبُو بَكْرٍ فَلَمْ تَدَعْ أَحَداً مِنْ أَهْلِ بَدْرٍ وَ أَهْلِ اَلسَّابِقَةِ إِلاَّ دَعَوْتَهُمْ وَ اِسْتَنْصَرْتَهُمْ عَلَيْهِ فَلَمْ تَجِدْ مِنْهُمْ إِنْسَاناً غَيْرَ أَرْبَعَةٍ سَلْمَانَ وَ أبو أَبِي ذَرٍّ وَ اَلْمِقْدَادِ وَ اَلزُّبَيْرِ

[۲] بحار الانوار، ج ۴۹ ص ۵۲ سایت کتابخانه مدرسه فقاهت / یج: روي عن أحمد بن عمرة قال: خرجت إلى الرضا وامرأتي حبلى، فقلت له: إني قد خلفت أهلي وهي حامل فادع الله أن يجعله ذكرا فقال لي: وهو ذكر فسمه عمر فقلت: نويت أن اسميه عليا وأمرت الاهل به قال علیه السلام: سمه عمر، فوردت الكوفة وقد ولد ابن لي وسمي عليا فسميته عمر، فقال لي جيراني: لا نصدق بعدها بشئ مما كان يحكى عنك، فعلمت أنه كان أنظر إلي من نفسي

ثانیا: اگر نامگذاری نشانه روابط خوب است، پس چرا خلفا هیچ کدام از فرزندان خود را علی، حسن و حسین ، نامگذاری نکردند؟!

چه خوش بی مهربانی هر دو سر بی *** که یکسر مهربانی درد سر بی

ثالثا: همانطور که گفتیم، نام برخی از اصحاب ائمه علیهم‌السلام نام های دشمنانشان بوده است، حتی نام یکی از آن ها، شمر بن یزید بود !! یا نام فرزند امام سجاد علیه‌السلام ، عبید الله بود. آیا این به خاطر عبید الله بن زیاد بود؟! و نیز نام تعدادی از فرزندان صحابه به نام سران کفار و مشرکین بوده است؛ از جمله نام فرزند عثمان ، عمرو بوده است که همنام عمرو بن عبدود و ابو جهل است و از این روست که شیخ الاسلام وهابیان، ابن تیمیه می گوید:

«از حماقت های دیگر روافض، عدم نامگذاری فرزندان شان به اسم ابوبکر، عمر و عثمان است. روافض حتی از معامله با افرادی که چنین اسم هایی دارند، پرهیز می نمایند، در حالی که بدیهی است حتی اگر آن ها کافرترین مردم هم باشند، باز پرهیز از نامگذاری به اسامی آن ها هیچ وجهی ندارد، همچنانکه نام بعضی از صحابه ولید بود... علاوه بر این، نام بعضی از صحابه عمرو بوده است، در حالی که عمرو بن عبدودّ مشرک بوده، و نام اصلی ابو جهل نیز عمرو بن هشام بوده است.

خالد بن سعید بن عاص از سابقان نخستین بوده و خالد بن سفیان هذلی از مشرکان بوده است.

نام بعضی از صحابه هشام بوده است، مانند: هشام بن حکیم، در حالی که نام پدر ابوجهل نیز هشام بوده است.

نام بعضی از صحابه عقبه بوده است، مانند: ابومسعود عقبه بن عمرو بدری، و عقبه بن عامر جهنی، در حالی که نام یکی از مشرکان عقبه بن أبی معیط بوده است.

نام بعضی از صحابه علی و عثمان بوده است، در حالی که در بین مشرکان نیز این اسامی وجود داشت، مانند: علی بن أمیه بن خلف که در روز بدر بر کفر و ضلالت کشته شد، عثمان بن طلحه که قبل از مسلمان شدن کشته شد، و کفار بسیار دیگری که دارای اسم علی و عثمان بوده اند.

بنابراین پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و یارانش از هیچ اسمی تنها به این علت که نام یکی از کفار است، کراهت نداشته اند. و حتی به فرض کافر بودن (منافق بودن) مسلمانانی که این اسامی را داشته اند، باز هم کراهت از این نامها

وجهی ندارد؛ زیرا بدیهی است که پیغمبر صلی الله علیه وآله آن‌ها را با همین اسامی صدا می زده است و مردم نیز همین گونه بوده اند.

و بسیاری از روافض گمان می‌کنند که آن خلفا منافق بوده‌اند، و پیغمبر صلی الله علیه وآله نیز می دانست، ولی این نیز دلیل مناسبی نیست؛ زیرا به فرض صحت این گمان نیز، باید گفت: آیا پیغمبر صلی الله علیه وآله آن‌ها را با این اسامی صدا می زد یا نه؟

علی بن ابی‌طالب علیه السلام نیز فرزندانش را با همین اسامی نامگذاری کرده است؛ بنابراین ثابت می شود که از دیدگاه اسلام، گذاشتن این اسامی بر فرزندان - چه آن خلفا کافر بوده باشند و چه مسلمان - جایز است، و هرکس از صدا زدن افراد با این اسامی کراهت داشته باشد، باید شدیدترین مخالف دین اسلام باشد.

باید به این نکته نیز اشاره کرد که چنانچه نام شخصی علی یا جعفر یا حسن یا حسین و یا از این قبیل باشد، روافض با وی معامله می‌کنند، و او را اکرام می‌نمایند، در حالی که در آن برای آن ها دلیلی نیست بر اینکه او از آن ها (شیعه) است، بلکه اهل سنت نیز به این اسامی نامگذاری می کنند؛ پس در نامگذاری به آن، چیزی وجود ندارد که دلالت کند بر اینکه آن ها (اهل سنت) از ایشان (شیعه) هستند؛ پس نامگذاری به آن اسامی (ابوبکر، عمر و عثمان) در میان آن ها (شیعه) دلالت نمی کند بر اینکه آن شخص نامگذاری شده به آن، از اهل سنت باشد، ولی این گروه (شیعه) در نهایت جهالت و هوای نفس هستند.»[1]

---

[1] منهاج السنة النبوية ج ۱ ص ۴۱-۴۳ با ترجمه اسحاق دبیری / وكذلك هجرهم لأسم أبي بكر وعمر وعثمان ولمن يتسمى بذلك حتى إنهم يكرهون معاملته ومعلوم أن هؤلاء لو كانوا من أكفر الناس لم يشرع أن لا يتسمى الرجل بمثل أسمائهم فقد كان في الصحابة من اسمه الوليد ... وفي الصحابة من اسمه عمرو وفي المشركين من اسمه عمرو مثل عمرو بن عبدود وأبو جهل اسمه عمرو بن هشام وفي الصحابة خالد بن سعيد بن العاص من السابقين الأولين وفي المشركين خالد بن سفيان الهذلي وفي الصحابة من اسمه هشام مثل هشام بن حكيم وأبو جهل كان اسم أبيه هشاما وفي الصحابة من اسمه عقبة مثل أبي مسعود عقبة ابن عمرو البدري وعقبة بن عامر الجهني وكان في المشركين عقبة بن أبي معيط وفي الصحابة علي وعثمان وكان في المشركين من اسمه علي مثل علي بن أمية بن خلف قتل يوم بدر كافرا ومثل عثمان بن أبي طلحة قتل قبل أن يسلم ومثل هذا كثير فلم يكن النبي صلى الله عليه وسلم والمؤمنون يكرهون اسما من الأسماء لكونه قد تسمى به كافر من الكفار فلو قدر أن المسمين بهذه الأسماء كفار لم يوجب ذلك كراهة هذه الأسماء مع العلم لكل أحد بأن النبي صلى الله عليه وسلم كان يدعوهم بها ويقر الناس على دعائهم بها وكثير منهم يزعم أنهم كانوا منافقين وكان النبي صلى الله عليه وسلم يعلم أنهم منافقون وهو مع هذا يدعوهم بها وعلي بن أبي طالب رضي الله عنه قد سمى أولاده بها فعلم أن جواز الدعاء بهذه الأسماء سواء كان ذلك المسمى بها مسلما أو كافرا أمر معلوم من دين الإسلام فمن كره أن يدعو أحدا بها كان من أظهر الناس مخالفة لدين الإسلام ثم مع هذا

رابعا: این نام‌ها آن زمان مرسوم بود.

ابن حجر عسقلانی در کتابی که درباره ی شناخت صحابه نوشته است، نام ۲۱ نفر از صحابه را می آورد که اسم آن‌ها عمر[1] و ۲٦ نفر عثمان بوده است[2] !

پس بدون دلیل، نمی توان گفت که امام علی عليه‌السلام به خاطر عمر بن خطاب و عثمان بن عفان نام های فرزندانش را چنین گذاشته است.

خامسا: «ابوبکر» کنیه ی وضع شده برای دو تن از فرزندان امیر المومنین عليه‌السلام؛ یعنی محمد اصغر و عبدالله یا عبید الله بوده است، نه نامش ! که بعد ها به شخصیت مستقلی تبدیل کردند![3]

در مورد «عثمان»، از خود حضرت علی عليه‌السلام روایت شده است که فرمودند:

«به خاطر برادرم عثمان بن مظعون نامش را عثمان گذاشتم (نه به خاطر ابن عفان!)»[4]

در مورد نامگذاری به «عمر» نیز باید گفت که یکی از عادت های عمر، تغییر اسامی مردم یا نامگذاری فرزندان آنها بوده است و طبق تصریح بلاذری[5] و ذهبی[6]، این عمر بود که نام فرزند امیر المومنین عليه‌السلام را به نام خودش گذاشت.

پس اگر امام علی عليه‌السلام فرزندی به نام عمر داشته اند، خودشان آن نام را انتخاب نکرده اند.

سادسا: این احتمال نیز وجود دارد که نام فرزند امیرالمومنین عليه‌السلام عمرو بوده و بعد ها «واو» آن حذف شده و به عمر تبدیل شده است که در اینجا تعدادی از مدارک آن را از نظر می گذرانیم:

إذا تسمى الرجل عندهم باسم علي أو جعفر أو حسن أو حسين أو نحو ذلك عاملوه وأكرموه ولا دليل لهم في ذلك على أنه منهم بل أهل السنة يتسمون بهذه الأسماء فليس في التسمية بها ما يدل على أنهم منهم والتسمية بتلك الأسماء قد تكون فيهم فلا يدل على أن المسمى بها من أهل السنة لكن القوم في غاية الجهل والهوى

[۱] الإصابة في تمييز الصحابة ج ۴ ص ۵۸۷ رقم ۵۷۳۸ الی ۵۷۵۹

[۲] الإصابة في تمييز الصحابة ج ۴ ص ۴۴۷ رقم ۵۴۳۶ الی ۵۴۶۱

[۳] در این باره به کتاب «تحریف اسماء اولاد المعصومین» ، نوشته ی شیخ نجاح طائی رجوع کنید.

[٤] مقاتل الطالبيين ج ۱ ص ۲۳ وعثمان بن علي الذي روى عن علي أنه قال: إنما سميته باسم أخي عثمان بن مظعون.

[٥] أنساب الأشراف ج ۱ ص ۲۹۷ وكان عمر بن الخطاب سمى عمر بن علي باسمه

[٦] سير أعلام النبلاء ج ۴ ص ۱۳۴ ومولده في أيام عمر فعمر سماه باسمه

۱. ابن ابی شیبه، متوفای ۲۳۲ هـ

«محمد بن عمرو بن علی عن علی بن أبی طالب قال أول من دفن بالبقیع عثمان بن مظعون... .»[1]

«حدثنا أبو أسامة عن عبد الله بن محمد بن عمرو بن علی قال حدثنی أبی قال قال علی والذی فلق الحبة وبرأ النسمة ... .»[2]

۲. مصعب بن عبدالله زبیری متوفای ۲۳۶ هـ

«وکانت فاطمة بنت الحسین بن الحسن بن علی بن أبی طالب وأمها : أم حبیب بنت عمرو بن علی بن أبی طالب.»[3]

«فولد یحیى بن زید بن علی : حسنة ، وأمها : محبة بنت عمرو بن علی بن أبی طالب .»[4]

۳. خلیفة بن خیاط، متوفای ۲۴۰ هـ

«ومحمد بن عمرو بن علی بن أبی طالب أمه أم عبد الله، وأمها أسماء بنت عقیل.»[5]

۴. احمد بن شعیب نسائی، متوفای ۳۰۳ هـ

«عن عبد الله بن محمد بن عمرو بن علی قال حدثنی أبی عن کریب قال أرسلنی بن عباس وناس من أصحاب النبی صلی الله علیه وآله إلی أم سلمة أی الأیام کان النبی صلی الله علیه وآله أکثرها صیاما ...»[6]

۵. حاکم نیشابوری، متوفای ۴۰۵ هـ

«عبد الله بن محمد بن عمرو بن علی عن أبیه أن کریبا مولی بن عباس أخبره أن بن عباس وناسا من أصحاب رسول الله صلی الله علیه وآله بعثونی إلی أم سلمة أسألها عن أی الأیام کان رسول الله صلی الله علیه وآله أکثر لها صیاما ... .»[7]

---

[۱] مصنف ابن أبي شيبة ج ۷ ص ۲۷۳ ح ۳۶۰۲۳

[۲] مصنف ابن أبي شيبة ج ۷ ص ۴۶۲ ح ۳۷۲۴۵

[۳] نسب قريش ج ۲ ص ۵۱

[٤] نسب قريش ج ۲ ص ۶۶

[٥] الطبقات لخليفة بن خياط، ص ۴۱۷ رقم ۲۰۴۸ سایت شامله

[٦] سنن النسائي الكبرى ج ۲ ص ۱۴۶ ح ۲۷۷۶

[۷] المستدرك على الصحيحين ج ۱ ص ۶۰۲ ح ۱۵۹۳

۶. ابن اثیر جزری، متوفای ۶۳۰ هـ

«قال علی بن عبد الله بن محمد بن عمرو بن علی حضرنا باب ریاح فی المقصورة فقال الآذن من کان ههنا من بنی الحسین.»[1]

۷. جمال الدین مزی، متوفای ۷۴۲ هـ

«ت : محمد بن عمرو بن علی بن أبی طالب القرشی الهاشمی.»[2]

۸. شمس الدین ذهبی، متوفای ۷۴۸ هـ

«محمد بن عمرو بن علی بن أبی طالب عن جده وعنه یحیی بن سعید کذا عند الترمذی الصواب محمد بن علی ت.»[3]

۹. ابو سعید العلائی، متوفای ۷۶۱ هـ

«محمد بن عمرو بن علی بن أبی طالب أخرج له الترمذی عن جده عنه عن النبی صلی الله علیه وآله حدیث إذا عملت أمتی خمس عشرة خصلة حل بها البلاء.»[4]

۱۰. ابن حجر عسقلانی، متوفای ۸۵۲ هـ

«محمد بن عمرو بن علی بن أبی طالب مجهول من الثالثة وقیل الصواب عن محمد بن علی ت.»[5]

«ت الترمذی محمد بن عمرو بن علی بن أبی طالب عن علی رفعه إذا عملت أمتی خمس عشرة خصلة الحدیث.»[6]

با وجود اینکه این حدیث مورد اشاره ی ابن حجر، با محمد بن عمرو بن علی به نقل ترمذی در سننش شناخته می شود، اما در سنن ترمذی «واو» از عمرو حذف و به عمر تبدیل شده است!

---

[1] الكامل في التاريخ ج ۵ ص ۱۴۳
[2] تهذيب الكمال ج ۲۶ ص ۲۱۸ رقم ۵۵۱۴
[3] الكاشف ج ۲ ص ۲۰۷ رقم ۵۰۸۷
[4] جامع التحصيل ج ۱ ص ۲۶۷ رقم ۷۰۳
[5] تقريب التهذيب ج ۱ ص ۴۹۹ رقم ۶۱۸۹
[6] تهذيب التهذيب ج ۹ ص ۳۳۴

۱۱. متقی هندی، متوفای ۹۷۵ هـ

«عن ابن أبی فدیک قال : حدثنی علی بن عمر بن علی بن أبی طالب عن أبیه عن جده ... ابن جریر وقال: هذا خبر عندنا صحیح سنده إن کان عمرو بن علی هذا هو عمر بن علی بن أبی طالب ... .»[۱]

در این چاپ که واو از عمرو در سند روایت حذف شده، شاهد بر حذفش باقی مانده است و آن ، نقل قول متقی هندی از ابن جریر طبری است که می گوید:

«سند این روایت در نزد ما صحیح است، اگر این عمرو بن علی، همان عمر بن علی بن ابی طالب باشد!!»

۱۲. عبدالرؤوف مناوی، متوفای ۱۰۳۱ هـ

«الشافعی فی مسنده عن محمد بن عمرو بن علی بن أبی طالب مرسلا هو فی التابعین متعدد فکان ینبغی تمییزه .»[۲]

شبهه ششم: چرا حضرت علی علیه السلام دخترشان ام کلثوم را به عمر دادند؟

پاسخ:

این شبهه از مهمترین و پر سر و صدا ترین شبهاتی است که مطرح شده و چندین کتاب نیز درباره ی آن نگاشته شده است که ما در اینجا به اختصار به ذکر چند نکته بسنده می کنیم:[۳]

نکته ی اول: صرف ازدواج بین دو نفر، نشان دهنده ی روابط حسنه بین خاندان دو طرف نیست. اگر اهل سنت می خواهند به این ازدواج برای اثبات روابط حسنه بین عمر و حضرت علی علیه السلام استدلال کنند، باید کیفیت ماجرا را نیز شرح دهند تا روشن شود که این ازدواج از سر دوستی و صمیمیت بوده و یا از سر اجبار و اکراه.

در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز ازدواج هایی اتفاق افتاده است که هرگز «حسن رابطه» را ثابت نمی کند؛ مانند ازدواج رسول خدا صلی الله علیه و آله با «ام حبیبه» دختر ابوسفیان. تردیدی در این نیست که این ازدواج در زمانی به وقوع

[۱] کنز العمال ج ۴ ص ۵۴ رقم ۹۸۷۶

[۲] فیض القدیر ج ۶ ص ۲۸۳

[۳] با استفاده از کتاب شبهه پژوهی، جلد ۲ ، اثر استاد سید محمد یزدانی، چاپ انتشارات دلیل ما

پیوست که ابوسفیان، کافر بود و از جمله ی سرسخت ترین دشمنان خدا و پیامبرش به شمار می رفت.

بر اساس گزارش تاریخ، این ازدواج در سال ششم و یا هفتم، زمانی که «ام حبیبه» در حبشه بود، صورت پذیرفته است و ابوسفیان در سال هشتم، به ظاهر تسلیم شد.

همچنین، هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله با صفیه و جویریه ازدواج نمودند، پدران هر دوی آن ها، یهودی بودند و از دشمنان اسلام به شمار می آمدند.

آیا می توان ادعا کرد که: این ازدواج ها دلیل بر دوستی و محبت بین رسول خدا صلی الله علیه و آله و ابوسفیان و یهود بوده است؟

البته در تاریخ نمونه های زیادی وجود دارد که زورمداران و سردمداران با تأسی از عمر، هنگامی که می‌خواستند خانواده و بستگان رسول خدا را آزار و اذیت کنند، پیشنهاد ازدواج با دختران و نواده های پیامبر را مطرح می‌کردند و اگر آن ها موافق نبودند، با زور و تهدید این کار را عملی می‌کردند.

محمد بن سعد (متوفای ۲۳۰ هـ) به نقل از محمد حنفیه، فرزند امیر مومنان علیه السلام این مسأله را چنین نقل کرده است:

«منهال بن عمرو گوید: شخصی بر محمد بن حنفیه وارد شد و بر او سلام کرد. پس جواب سلامش را دارد. آن شخص حال او را پرسید. او دستش را تکان داد و گفت: شما چگونه هستید؟ الآن باید از حال ما با خبر شوید؟ وضعیت ما در میان این امت، همانند بنی اسرائیل در میان آل فرعون است. فرعون فرزندان آن ها را سر می برید و زنانشان را برای خود مباح می دانست (اشاره به آیه ی ۴ سوره قصص). این امت نیز فرزندان ما را سر می برند و زنان ما را بدون اجازه ی ما به ازدواج خود در می آورند.»[1]

نمونه بارز آن ازدواج زور مدارانه و غاصبانه، حجاج بن یوسف ثقفی با امّ‌کلثوم دختر حضرت زینب علیها السلام از عبدالله بن جعفر است که به منظور توهین به خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله مبادرت به غصب ناموس هاشمی کرد.

---

[۱] الطبقات الکبری ج ۵ ص ۹۵ عن المنهال بن عمرو قال جاء رجل إلی بن الحنفية فسلم عليه فرد عليه السلام فقال كيف أنت فحرك يده فقال كيف أنتم أما آن لكم أن تعرفوا كيف نحن إنما مثلنا في هذه الأمة مثل بني إسرائيل في آل فرعون كان يذبح أبناءهم ويستحيي نساءهم وإن هؤلاء يذبحون أبناءنا وينكحون نساءنا بغير أمرنا

ابن حزم آندلسی می نویسد:

«زینب دختر علی از فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله با عبد الله بن جعفر بن ابی طالب ازدواج کرد؛ و از او صاحب دختری شد که حجاج بن یوسف با آن دختر ازدواج کرد!»[1]

ابن طیفور (متوفای ۲۸۰ هـ)، الآبی (متوفای ٤۲۱ هـ)، زمخشری (متوفای ٥۳۸ هـ)، و ابن حمدون (متوفای ٦۰۸ هـ) نقل کرده‌اند[2]:

«هنگامی که دختر عبد الله بن جعفر را برای زفاف نزد حجاج بردند، هنگامی که به او نگاه کرد، دید که اشک های او بر گونه هایش جاری است. گفت: پدر و مادرم فدایت، چرا گریانی؟ گفت: از شرافتی که خوار و حقیر شد و از پستی که بزرگی یافت.»[3]

آیا پس از آن همه ستم و جنایتی که حجاج بن یوسف درباره خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و بنی هاشم انجام داد، می توان به استناد این ازدواج، تجاهل کرد که روابط حجاج بن یوسف با اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله دوستانه بوده و او مرتکب هیچ ستم و جنایتی نسبت به آن‌ها نشده است؟!

نمونه ی دیگر، ازدواج اجباری دختر امام حسین علیه السلام با مصعب بن زبیر است که سبط بن جوزی در این باره می نویسد:

«معصب بن زبیر با سکینه ازدواج کرد و در حالی که همسر او بود، از دنیا رفت. نخستین کسی که با سکینه ازدواج کرد، معصب بود و این ازدواج با اجبار صورت گرفت.»[4]

نکته ی دوم: در شرایط اضطراری، ازدواج با کافر نیز جایز است؛ چنانچه حضرت لوط علیه السلام برای حفظ

---

[١] جمهرة أنساب العرب ج ١ ص ٣٨ وتزوجت زينب بنت علي من فاطمة بنت رسول الله – صلى الله عليه وسلم – عبد الله بن جعفر بن أبي طالب ؛ فولدت له ابنة تزوجها الحجاج بن يوسف ، فولدت له ابنة

[٢] بلاغات النساء، ج ۱، ص ٥۱؛ نثر الدر في المحاضرات، ج ۴، ص ۳۹ ؛ ربيع الأبرار، ج ۱، ص ۹۲؛ التذكرة الحمدونية، ج ۲، ص ۴۸

[٣] لما زفت ابنة عبد الله بن جعفر " وكانت هاشمية جليلة " إلى الحجاج بن يوسف ونظر إليها في تلك الليلة وعبرتها تجول في خديها فقال لها بأبي أنت وأمي مما تبكين قالت من شرف اتضع ومن ضعة شرفت.

[٤] تذكرة الخواص، ص ۲۴۹ ـ ۲۵۰ پی دی اف / وأما سكينة: فتزوجها مصعب بن الزبير فهلك عنها... وأول من تزوجها مصعب بن الزبير قهراً....

آبروی خود در پیش ملائکه ی خدا، در برابر درخواست مکرر قوم کافرش، دخترانش را به آن ها پیشنهاد کرد، با اینکه همگی بر کفر آنان اتفاق داریم و نزول عذاب بر آنان، این مطلب را تأیید می کند.

﴿ وَجَاءَهُ قَوْمُهُ يُهْرَعُونَ إِلَيهِ وَمِن قَبْلُ كانُوا يعْمَلُونَ السَّيئَاتِ ۚ قَالَ يا قَوْمِ هَـؤُلَاءِ بَنَاتِى هُنَّ أَطْهَرُ لَكمْ ۖ فَاتَّقُوا اللَّـهَ وَلَا تُخْزُونِ فِى ضَيفِى ۖ أَلَيسَ مِنكمْ رَجُلٌ رَّشِيدٌ. ﴾

«قوم او (بقصد مزاحمت میهمانان) بسرعت به سراغ او آمدند -و قبلاً کارهای بد انجام می‌دادند- گفت: «ای قوم من! اینها دختران منند؛ برای شما پاکیزه‌ترند! (با آنها ازدواج کنید؛ و از زشتکاری چشم بپوشید!) از خدا بترسید؛ و مرا در مورد میهمانانم رسوا نسازید! آیا در میان شما یک مرد فهمیده و آگاه وجود ندارد؟!»»[1]

﴿ قَالَ هَـؤُلَاءِ بَنَاتِى إِن كنتُمْ فَاعِلِينَ . ﴾

«گفت: دختران من حاضرند، اگر می‌خواهید کار صحیحی انجام دهید (با آنها ازدواج کنید، و از گناه و آلودگی بپرهیزید!)»[2]

آیا می توان ادعا کرد که: حضرت لوط علیه‌السلام فرزندانش را، جگر گوشه هایش را، پیوند های قلبش را، دختران عزیزش را دوست نداشت؟ پس چگونه راضی شد که آنان را به مردانی فاسق، جنایت کار و لواط کار بدهد؟ آیا حضرت لوط علیه‌السلام معنای کلمه ی داماد را نمی دانست؟ پس چرا قصد داشت آنان را به دامادی خود قبول کند؟ آیا شایسته است که بگوییم: حضرت لوط علیه‌السلام به خاطر ترس از قومش این کار را کرد؟ پس شجاعتش کجا بود؟ دوستی و محبتش با دختران عزیزش چه شد؟ پس چرا و چگونه راضی شد، دخترانش را به دست مردان لواط کار و کافر بسپارد؟ غیرتش درباره ی دین خدا کجا رفته بود؟

این ها دقیقا پرسش هایی بود که اهل سنت در قضیه ازدواج ام کلثوم با عمر، درباره ی حضرت علی علیه‌السلام می پرسند. ما هم، همان پرسش ها را درباره ی دختران حضرت لوط علیه‌السلام از ایشان می پرسیم. هر پاسخی بدهند، ما هم، همان پاسخ را در جواب ازدواج ام کلثوم خواهیم داد.

نکته ی سوم: طرفداران ازدواج ام کلثوم با عمر نوشته‌اند که وقتی ابوبکر و عمر از صدیقه شهیده علیهاالسلام خواستگاری کرد، رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله دست رد به سینه آنان زد و عدم تناسب سنی بین آن حضرت و شیخین را

---

[۱] هود: ۷۸
[۲] حجر: ۷۱

دلیل رد خواستگاری اعلام کرد.

«از بریده اسلمی روایت شده است که گفت: ابوبکر و عمر، فاطمه علیها السلام را خواستگاری کردند؛ پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: او کوچک است؛ سپس علی علیه السلام خواستگاری کرد؛ پس به ازدواج او در آورد.»[۱]

این روایت را نسائی نقل کرده و ألبانی سندش را صحیح دانسته است[۲] و نیز ابن حبان در صحیحش آورده و شعیب الأرنؤوط سندش را بر شرط مسلم تصحیح کرده[۳] و همچنین حاکم نقل و تصحیح کرده و ذهبی نیز با نظر او موافقت کرده است.[٤]

در این روایت دو نکته ی اساسی وجود دارد:

الف: مخالفت با خواستگاری ابوبکر و عمر، سنت قطعی رسول خدا صلی الله علیه و آله است؛ پس امیر مومنان علیه السلام هرگز نمی تواند بر خلاف این سنت پیامبر صلی الله علیه و آله رفتار کرده و به آنان دختر داده باشد.

ب: وقتی آن دو به خواستگاری صدیقه طاهره علیها السلام، مادر ام کلثوم آمدند، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «دخترم خردسال است»؛ یعنی بین شما و دخترم تناسب سنی وجود ندارد. حال چگونه می تواند پانزده سال پس از این ماجرا، بین عمر و ام کلثوم که دختر حضرت زهرا علیها السلام است، تناسب سنی برقرار شده باشد؟!

بر اساس تاریخ، بین عمر بن خطاب و ام کلثوم، پنجاه سال اختلاف سنی وجود داشت، و این در حالی است که خود عمر به مردم دستور می داد که هر مردی باید با همسن و سال خود ازدواج کند.

شمس الدین سرخسی، از فقهای نامدار حنفی مذهب، می‌نویسد:

«از عمر روایت شده که می‌گفت: «من از ازدواج زنان جلوگیری می‌کنم، مگر این که با همتای او (هم کفو

---

[۱] عن عبد الله بن بریدة عن أبیه رضی الله عنه قال خطب أبو بکر وعمر فاطمة فقال رسول الله أنها صغیرة فخطبها علی فزوجها

[۲] صحیح النسائی، ج ۲ ص ۴۱۲ ح ۳۲۲۱ پی دی اف / قال الألبانی: صحیح الإسناد

[۳] صحیح ابن حبان ج ۱۵ ص ۳۹۹ ح ۶۹۴۸ سایت شامله / قال شعیب الأرنؤوط : إسناده صحیح علی شرط مسلم

[٤] المستدرک علی الصحیحین ج ۲ ص ۱۸۱ ح ۲۷۰۵ سایت شامله

او) باشد» و این دلیل بر این است که در ازدواج، همتا بودن معتبر است.»[۱]

سعید بن منصور، محدث بلند آوازه اهل سنت، نیز روایت کرده است:

«زن جوانی را که با پیرمردی ازدواج کرده بود و سپس شوهرش را کشته بود، نزد عمر آوردند. عمر گفت: ای مردم، از خدا بترسید. هر مردی باید با زنی همسان خودش (هم کفو خودش) ازدواج کند و هر زنی نیز باید با مردی ازدواج کند که همسان او است»[۲]

اگر این ازدواج واقعیت دارد، چرا خلیفه دوم وجدان خود را خطاب قرار نداده و نگفته است که تقوا داشته باشد و با همسن و سال خود ازدواج کند؟

آیا این ازدواج بر اساس تقوا و دیانت صورت گرفته است؟

آیا برای دیگران رعایت تقوا لازم است و خود خلیفه نباید به تقوا و عدالت پایبند باشد؟

آیا این عمل مصداق این آیه نمی‌شود؟:

﴿ أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكمْ وَأَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ. ﴾

«آیا مردم را به نیکی دعوت می‌کنید؛ اما خودتان را فراموش می‌نمایید؛ با این که شما کتاب (آسمانی) را می‌خوانید! آیا نمی‌اندیشید؟!»[۳]

مگر خداوند در قرآن کریم نفرموده است؟:

﴿ ياأَيهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ . كبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُون. ﴾

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! چرا چیزی را می‌گویید که عمل نمی‌کنید . نزد خدا سخت مبغوض است که چیزی را بگویید که عمل نمی‌کنید؟»[٤]

---

[۱] المبسوط للسرخسي ج ۴ ص ۱۹۶(وبلغنا عن عمر رضي الله عنه أنه قال لأمنعن النساء فروجهن إلا من الأكفاء) ... وفيه دليل أن الكفاءة في النكاح معتبرة

[۲] سنن سعيد بن منصور (۱) ج ۱ ص ۲۴۳ ح ۸۱۰ اتى عمر بن الخطاب رضي الله عنه بامرأة شابة زوجوها شيخا كبيرا فقتلته فقال يا أيها الناس اتقوا الله ولينكح الرجل لمته من النساء ولتنكح المرأة لمتها من الرجال يعني شبهها

[۳] بقرة : ۴۴

[٤] صف: ۲ و ۳

ام کلثوم چه گناهی کرده است که مجبور است با یک پیرمردی که همسن پدر بزرگ او است، ازدواج کند؟

آیا اگر ام کلثوم حق انتخاب داشت، پیرمرد ۵۷ ساله را برای ازدواج انتخاب می‌کرد؟

نکته ی چهارم: اهل سنت اگر بخواهند برای اثبات حسن رابطه میان خلفا و اهل بیت علیهم‌السلام به این ازدواج استناد کنند، باید پیامدهای آن را نیز بپذیرند، که کمترین آن، اهانت و دست درازی به ناموس رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله است.

خطیب بغدادی (متوفای٤٦٣ هـ)، از دانشمندان پرآوازه اهل سنت، چنین روایت کرده است:

«علی (علیه‌السلام) دخترش را آرایش کرد و نزد عمر فرستاد. عمر هنگامی که او را دید، به سوی او آمد و ساق پای او را گرفت و به او گفت: به پدرت بگو، راضی شدم، راضی شدم، راضی شدم. و امّ‌کلثوم نزد پدرش آمد. امام از او پرسید: عمر به تو چه گفت؟ امّ‌کلثوم عرض کرد: مرا صدا زد، و بوسید! هنگامی که بلند شدم، ساق پایم را گرفت! گفت: از جانب من به پدرت بگو، راضی شدم.»[1]

زشتی این عمل به حدی بوده که حتی صدای طرفداران را نیز درآورده و به قول معروف، آش آن قدر شور شده که صدای آشپز هم در آمده است.

سبط ابن الجوزی در این باره می‌گوید:

«جدّ من در کتاب منتظم نقل کرده است که علی (علیه‌السلام) امّ‌کلثوم را نزد عمر فرستاد تا او را بنگرد؛ اما عمر ساق پایش را برهنه کرد و با دستش آن را لمس کرد. به خدا قسم، چنین چیزی قبیح است، حتی اگر او کنیز بود، عمر حق نداشت این کار را انجام دهد؛ چرا که به اجماع مسلمین، دست زدن به زن نامحرم جایز نیست.»[2]

آیا سزاوار است که به امیرمؤمنان علیه‌السلام چنین نسبت های ناروایی داده شود؟ آیا آن حضرت دخترش را

---

[۱] تاریخ بغداد ج ۶ ص ۱۸۲ رقم ۳۲۳۷ فقام علی فأمر بابنته من فاطمة فزینت ثم بعث بها إلی أمیر المؤمنین عمر فلما رآها قام إلیها فأخذ بساقها وقال قولي لأبیك قد رضیت قد رضیت قد رضیت فلما جاءت الجاریة إلی أبیها قال لها ما قال لك أمیر المؤمنین قالت دعاني وقبلني فلما قمت اخذ بساقي وقال قولي لأبیك قد رضیت

[۲] تذکرة الخواص، ص ۲۸۸ ـ ۲۸۹ پی دی اف / ذکر جدي في کتاب منتظم ان علیاً بعثها لینظرها و ان عمر کشف ساقها و لمسها بیده، هذا قبیح والله. لو کانت امة لما فعل بها هذا. ثم باجماع المسلمین لایجوز لمس الاجنبیه.

پیش از ازدواج و محرمیت به چنین دیدار شرم آوری می فرستد؟

ما نیز به جعلی بودن این روایات یقین داریم، اما از آن‌جایی که برترین دانشمندان سنی؛ از جمله شمس الدین ذهبی و ابن حجر عسقلانی با آب و تاب فراوان، این مطالب را مطرح کرده‌اند، از آن‌ها می‌پرسیم:

چگونه است که یک دختر خردسال زشتی چنین عملی را درک می کند، اما خلیفه مسلمین آن را درک نمی‌کند؟

آیا سزاوار است که جانشین رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین عملی را انجام دهد؟

اگر این عمل را نمی پسندید، چرا آن را در حق ناموس رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می‌کنید؟

نکته ی پنجم: کیفیت این ازدواج یا به گونه ای است که اهل سنت نقل کرده اند که در نکته ی چهارم بیان شد (دست درازی به ناموس رسول خدا صلی الله علیه و آله و ... که هیچ انسان با غیرتی قبول نمی کند) و یا به گونه ای است که شیعه با سند های معتبر نقل کرده است که با زور و تهدید بوده است.

روایت اول: مرحوم کلینی از هشام بن سالم از امام صادق علیه السلام روایت می کند که آن حضرت فرمود:

«زمانی که عمر بن خطاب از امّ‌کلثوم خواستگاری کرد، امیرمؤمنان علیه السلام به او فرمود: امّ‌کلثوم خردسال است. امام صادق علیه السلام می فرماید: عمر با عباس ملاقات کرد و به او گفت: من چگونه ام، آیا مشکلی دارم؟ عباس گفت: تو را چه شده است؟ عمر گفت: از برادر زاده ات دخترش را خواستگاری کردم، دست رد بر سینه ام زد. قسم به خدا چشمه زمزم را پر خواهم کرد، هیچ کرامتی را برای شما نمی‌گذارم، مگر این که آن را از بین ببرم، دو شاهد بر می‌انگیزم که او سرقت کرده و دستش را قطع خواهم کرد. عباس به نزد امیرمؤمنان علیه السلام آمد، او را از ماجرا با خبر ساخت و از او درخواست کرد که تصمیم در این باره را بر عهده او نهد. حضرت امیر نیز مسأله ازدواج را به عهده عباس گذاشت.»[1]

روایت دوم: مرحوم کلینی از زراره روایت می کند که: «از امام صادق علیه السلام درباره ازدواج امّ‌کلثوم پرسیدند.

---

[۱] الكافي- ط الاسلامية، ج ۵ ص ۳۴۶ سایت کتابخانه مدرسه فقاهت / مُحَمَّدُ بْنُ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ لَمَّا خَطَبَ إِلَیْهِ قَالَ لَهُ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ إنها صَبِیَّةٌ قَالَ فَلَقِیَ الْعَبَّاسَ فَقَالَ لَهُ مَا لِی أَ بِی بَأْسٌ قَالَ وَمَا ذَاكَ قَالَ خَطَبْتُ إِلَى ابْنِ أَخِیكَ فَرَدَّنِی أَمَا وَاللَّهِ لَأُعَوِّرَنَّ زَمْزَمَ وَلَا أَدَعُ لَكُمْ مَكْرُمَةً إِلَّا هَدَمْتُهَا وَلَأُقِیمَنَّ عَلَیْهِ شَاهِدَیْنِ بِأَنَّهُ سَرَقَ وَلَأَقْطَعَنَّ یَمِینَهُ فَأَتَاهُ الْعَبَّاسُ فَأَخْبَرَهُ وَسَأَلَهُ أَنْ یَجْعَلَ الْأَمْرَ إِلَیْهِ فَجَعَلَهُ إِلَیْهِ.

حضرت فرمود: او ناموسی است که از ما غصب کرده‌اند.»[1]

روشن است که اهل سنت هرگز به این روایات استناد نخواهند کرد؛ زیرا این روایات، نه تنها حسن رابطه را ثابت نمی کند، بلکه سوء رابطه را اثبات می نماید. ازدواج با زور و تهدید، آن هم با دختری هفت ساله [توسط پیرمرد پنجاه و هفت ساله] که نه خودش راضی است و نه پدرش، نمی تواند حُسن رابطه میان آن ها را ثابت کند.

نکته ی ششم: محیی الدین نووی، مهمترین شارح صحیح مسلم، تصریح می کند که ام کلثوم دختر ابوبکر بود که با عمر ازدواج کرده است. وی درباره ی دو خواهر عایشه می نویسد:

«دو خواهر عایشه ... این دو خواهر، اسماء دختر ابوبکر و امّ‌کلثوم دختر ابوبکر هستند؛ و او است که در شکم مادرش بود؛ و در آنجا توضیح ماجرا گذشت؛ و همین امّ‌کلثوم است که عمر با او ازدواج کرده است.»[2]

مؤید نظر نووی، این روایت است که از زید، پسر ام کلثوم نقل شده است که همواره می گفت: من پسر دو خلیفه هستم و به آن افتخار می کرد.[3]

روشن است که اگر او فرزند حضرت زهرا علیها السلام و از نسل رسول خدا صلی الله علیه و آله بود، به انتساب خود به پیامبر صلی الله علیه و آله افتخار می کرد، اما یکبار هم نگفته است: «انا ابن رسول الله»، با این که ارزش انتساب به رسول خدا صلی الله علیه و آله از نظر نص، منطق و عقل، از انتساب به خلفا قطعا بالاتر است.

بنابراین، از اینجا نیز روشن می شود که مادر او ام کلثوم، دختر ابوبکر و پدرش، عمر بن خطاب و مقصودش از «أنا إبن الخلیفتین»، این دو خلیفه بوده است.

گفتنی است که مخالفین برای رد این مطلب، به آیه ی ۵ سوره ی احزاب استدلال می کنند که می فرماید:

---

[۱] الکافي- ط الاسلامیة، ج ۵ ص ۳۴۶ سایت کتابخانه مدرسه فقاهت/ عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ وَ حَمَّادٍ عَنْ زُرَارَةَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فِی تَزْوِیجِ أُمِّ کُلْثُومٍ فَقَالَ إِنَّ ذَلِکَ فَرْجٌ غُصِبْنَاه.

[۲] تهذیب الاسماء ج ۲ ص ۶۳۰ رقم ۱۲۳۹ أختا عائشة ... وهاتان الأختان هما أسماء بنت أبي بکر وأم کلثوم وهي التي کانت حملا وقد تقدم هناك إیضاح القصة وأم کلثوم هذه تزوجها عمر بن الخطاب رضي الله عنه

[۳] الوافي بالوفیات ج ۱۵ ص ۲۳ وکان زید یقول أنا ابن الخلیفتین

«ادْعُوهُمْ لآبَائِهِمْ هُوَ أَقْسَطُ عِندَ اللَّـهِ ... = آنها را به نام پدرانشان بخوانید که این کار نزد خدا عادلانه‌تر است ...»

در جواب به این استدلال، باید گفت که «ادعوهم» در این آیه، صرف خواندن یا نامیدن نیست؛ بلکه منظور آیه نفی پسر خواندگی مطابق احکام جاهلیت است که پسر خوانده را به خود منتسب می کردند و هیچ فرقی بین او و پسران خودشان قائل نمیشدند _ چنان که در آیه ی قبلش می فرماید: «وَمَا جَعَلَ أَدْعِيَاءَكُمْ أَبْنَاءَكُمْ = و فرزند خوانده های شما را فرزند حقیقی شما قرار نداده است» _ و بدین سبب ازدواج با زن مطلقه ی پسر خوانده را زنا می دانستند، که رسول الله ﷺ با زن مطلقه ی پسر خوانده اش زید ازدواج کرد و این سنت جاهلی را منسوخ نمود.

در مورد جواز صرف تسمیه به غیر پدر؛ مانند تسمیه ی مقداد بن عمرو به مقداد بن الاسود مراجعه کنید به تفاسیر ابن کثیر، قرطبی، ابن عاشور و زحیلی در ذیل همین آیه.

شبهه هفتم: چرا اهل بیت علیهم السلام مادام العمر به کشته شدن حضرت زهرا علیها السلام به دست عمر اشاره ای نکردند؟

پاسخ:

روایات این قضیه در کتب شیعه به صورت متواتر نقل شده است که اینک چند مورد را ذکر می کنیم:

روایت اول: مرحوم کلینی (متوفای ۳۲۹ هـ) از امام حسین علیه السلام به نقل از حضرت علی علیه السلام

از امام حسین علیه السلام روایت است که امام علی علیه السلام به هنگام دفن حضرت زهرا علیها السلام، خطاب به رسول خدا ﷺ فرمودند:

«امانتی که به من سپرده بودی برگردانده شد، و به صاحبش رسید، از این پس اندوه من جاودانه، و شبهایم، شب زنده داری است، تا آن روز که خدا خانه زندگی تو را برای من برگزیند.

به زودی دخترت تو را آگاه خواهد ساخت که امّت تو چگونه در ستمکاری بر او اجتماع کردند، از فاطمه علیها السلام بپرس، و احوال اندوهناک ما را از او خبر گیر، که هنوز روزگاری سپری نشده، و یاد تو فراموش نگشته

است.»[1]

این روایت، در نهج البلاغه نیز آمده است.[2]

روایت دوم: مرحوم سلیم بن قیس هلالی (متوفای ۷٦ هـ) از حضرت علی علیه‌السلام

«سلیم گفت: در آن سال عمر بن خطاب به خاطر شعر ابو مختار همهٔ کارگزارانش را به نصف اموالشان جریمه کرد ولی قنفذ عدوی را چیزی جریمه نکرد.

ابان گوید: سلیم گفت: علی علیه‌السلام را ملاقات کردم و از آنچه عمر کرده بود، پرسیدم. فرمود: آیا می‌دانی چرا از قنفذ دست برداشت و او را چیزی جریمه نکرد؟ گفتم: نه. فرمود: زیرا او کسی است که فاطمه علیهاالسلام را هنگامی که میان من و مهاجمان حایل شد، با تازیانه زد که بر اثر آن درگذشت و کبودی تازیانه بر بازوی حضرتش همچنان باقی مانده بود.»[3]

روایت سوم: ابن عباس از حضرت علی علیه‌السلام

«سلیم می‌گوید: وقتی حسین علیه‌السلام به شهادت رسید، ابن عباس به شدت گریه کرد؛ سپس گفت: چه چیزها که این امت بعد از پیامبرش دیده است. روزی در ذی قار بر علی علیه‌السلام وارد شدم. وی کتابی را برایم بیرون آورد و فرمود: ای ابن عباس! این کتابی است که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله برایم املا کرد، آن را خواند و در آن همه آنچه از زمان رحلت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله تا زمان شهادت حسین علیه‌السلام اتفاق افتاد، وجود داشت، از جمله آن‌که با خود حضرت چه می‌کنند و چگونه فاطمه علیهاالسلام شهید می‌شود.»[4]

---

[۱] الكافي - ط الاسلامية ، ج ۱ ص ۴۵۸-۴۵۹ سایت کتابخانه مدرسه فقاهت / فَلَقَدِ اسْتُرْجِعَتِ الْوَدِيعَهُ وَأُخِذَتِ الرَّهِينَهُ أَمَّا حُزْنِی فَسَرْمَدٌ وَأَمَّا لَيْلِی فَمُسَهَّدٌ إِلَى أَنْ يَخْتَارَ اللَّهُ لِی دَارَکَ الَّتِی أَنْتَ بِهَا مُقِيمٌ وَسَتُنَبِّئُکَ ابْنَتُکَ بِتَضَافُرِ أُمَّتِکَ عَلَى هَضْمِهَا فَأَحْفِهَا السُّؤَالَ وَاسْتَخْبِرْهَا الْحَالَ هَذَا وَلَمْ يَطُلِ الْعَهْدُ وَلَمْ يَخْلُ مِنْکَ الذِّکْرُ

[۲] نهج البلاغه ، خطبه ۲۰۳

[۳] كتاب سليم بن قيس هلالى، حديث ۱۳ قال سليم فأغرم عمر بن الخطّاب تلك السنة جميع عماله أنصاف أموالهم لشعر أبي المختار و لم يغرم قنفذ العدوي شيئا ... قَالَ أَبَانٌ قَالَ سُلَيْمٌ فَلَقِيتُ عَلِيّاً علیه‌السلام فَسَأَلْتُهُ عَمَّا صَنَعَ [عُمَرُ] فَقَالَ هَلْ تَدْرِي لِمَ كَفَّ عَنْ قُنْفُذٍ وَ لَمْ يُغْرِمْهُ [شَيْئاً] قُلْتُ لاَ قَالَ لِأَنَّهُ هُوَ اَلَّذِي ضَرَبَ فَاطِمَةَ ع بِالسَّوْطِ حِينَ جَاءَتْ لِتَحُولَ بَيْنِي وَ بَيْنَهُمْ فَمَاتَتْ ص وَ إِنَّ أَثَرَ اَلسَّوْطِ لَفِي عَضُدِهَا مِثْلُ اَلدُّمْلُجِ .

[٤] كتاب سليم بن قيس هلالى، حديث ۶۶ سُلَيْمٌ قَالَ: لَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ علیهماالسلام بَكَى ابْنُ عَبَّاسٍ بُكَاءً شَدِيداً ثُمَّ قَالَ مَا لَقِيَتْ هَذِهِ الْأُمَّةُ بَعْدَ نَبِيِّهَا... لَقَدْ دَخَلْتُ عَلَى عَلِيٍّ علیه‌السلام بِذِی قَارٍ فَأَخرَجَ اِلَیَ صَحِيفَةً وَ قَالَ لِی: يَا ابْنَ عَبَّاسٍ هَذِهِ صَحِيفَةٌ اَمْلاَهَا

روایت چهارم: مرحوم ابو منصور طبرسی (از علمای قرن ششم هجری) از امام حسن مجتبی ﷷ

امام حسن ﷷ در مناظره‌ای که با معاویة و دار ودسته وی داشتند ، خطاب به مغیرة بن شعبة فرمودند:

«ای مغیره، تو دشمن خدا هستی ... و تو همان کسی هستی که فاطمه دختر رسول خدا ﷺ را کتک زدی، تا آنجا که خون آلود شد و فرزندی که در رحم داشت سقط کرد.»[1]

روایت پنجم: طبری شیعی (متوفای بعد از ۳۹۰ هـ) از طریق امام سجاد ﷷ و امام باقر ﷷ

«محمد بن عمار می‌گوید: از پدرم عمار بن یاسر شنیدم که گفت: آن‌گاه که رسول خدا ﷺ قبض روح شد و آن حوادث در آن روز اتفاق افتاد، قوم (دستگاه خلافت) به خانه فاطمه ﷻ داخل شد و علی بن ابی‌طالب ﷹ را از خانه اش بیرون کشیدند و آنچه از آن مرد به فاطمه ﷻ رسید، او فرزندش را سقط نمود و همان سبب بیماری و وفات (شهادت) او بود.»[2]

روایت ششم: مرحوم عیاشی (متوفای ۳۲۰ هـ) از امام باقر یا امام صادق ﷹ

«امام باقر یا امام صادق ﷹ فرمودند: هنگامی که رسول خدا ﷺ قبض روح شد و آن اختلافات درگرفت ... (حکومت وقت) در مرتبه سوم مردی را که نام او قنفذ بود، فرستاد، فاطمه ﷻ میان او و علی ﷷ ایستاد و حائل شد، در این هنگام قنفذ ضربتی بر فاطمه ﷻ وارد آورد.»[3]

عَلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَقَرَاَهَا فَاِذَا فِيهَا كُلُّ شَيْءٍ كَانَ مُنْذُ قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ اِلَى مَقْتَلِ الْحُسَيْنِ ﷷ فَكَانَ فِيمَا قَرَاَهُ عَلَيَّ: كَيْفَ يُصْنَعُ بِهِ وَ كَيْفَ يُسْتَشْهَدُ فَاطِمَةُ ﷻ

[۱] الاحتجاج للطبرسي، ج ۱ ص ۴۰۱-۴۱۴ سایت کتابخانه مدرسه فقاهت / (فيما احتجّ به الحسن ﷷ على معاوية و اصحابه) يَا مُغِيرَةَ بْنَ شُعْبَةَ فَاِنَّکَ لِلَّهِ عَدُوٌّ... وَ اَنْتَ الَّذِی ضَرَبْتَ فَاطِمَةَ بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ حَتَّى اَدْمَيْتَهَا وَ اَلْقَتْ مَا فِي بَطْنِهَا

[۲] دلائل الإمامة - ط مؤسسة البعثة، ص ۱۰۳ سایت کتابخانه مدرسه فقاهت / حَدَّثَنِی اَبُو اِسْحَاقَ اِبْرَاهِيمُ بْنُ اَحْمَدَ الطَّبَرِیُّ الْقَاضِی قَالَ اَخْبَرَنَا الْقَاضِی اَبُو الْحُسَيْنِ عَلِيُّ بْنُ عُمَرَ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مَالِکٍ السَّيَّارِیُّ قَالَ: اَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ زَكَرِيَّا الْغَلَابِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عُمَارَةَ الْكِنْدِیُّ، قَالَ حَدَّثَنِی اَبِی عَنْ جَابِرٍ الْجُعْفِیِّ عَنْ اَبِی جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ اَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ (عليهم‌السّلام)، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَمَّارِ بْنِ يَاسِرٍ قَالَ: سَمِعْتُ اَبِی عَمَّارَ بْنَ يَاسِرٍ يَقُولُ... فَلَمَّا قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلّم)، وَ جَرَى مَا جَرَى فِی يَوْمِ دُخُولِ الْقَوْمِ عَلَيْهَا دَارَهَا، وَ اِخْرَاجِ ابْنِ عَمِّهَا اَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (عليه‌السّلام)، وَ مَا لَحِقَهَا مِنَ الرَّجُلِ اَسْقَطَتْ بِهِ وَلَداً تَمَاماً، وَ كَانَ ذَلِکَ اَصْلَ مَرَضِهَا وَ وَفَاتِهَا (صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهَا).

[۳] تفسير العياشي، ج ۲ ص ۳۰۶-۳۰۸ سایت کتابخانه مدرسه فقاهت/ عن بعض اصحابنا عن احدهما قال... لَمَّا قُبِضَ نَبِيُّ اللَّهِ (صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلّم) كَانَ الَّذِی كَانَ... فَاَرْسَلَ اِلَيْهِ الثَّالِثَةَ رَجُلًا يُقَالُ لَهُ قُنْفُذٌ فَقَامَتْ فَاطِمَةُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهَا) تَحُولُ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ عَلِيٍّ (عليه‌السّلام) فَضَرَبَهَا.

روایت هفتم: طبری شیعی (متوفای بعد از ۳۹۰ هـ) از امام صادق علیه‌السلام با سند معتبر

«ابو بصیر از امام صادق علیه‌السلام نقل کرده است که فرمود: فاطمه زهرا علیهاالسلام در روز سه شنبه سوم جمادی الثانی سال یازدهم هجری از دنیا رفت و سبب وفات آن حضرت نیز این بود که قنفذ غلام عمر به دستور او با غلاف شمشیر ضربه‌ای به او زد که محسن را سقط کرد و به خاطر آن به شدت بیمار شد.

آن حضرت به هیچ یک از کسانی که او را اذیت کرده بودند، اجازه نداد که بر او وارد شوند. دو نفر از اصحاب رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله از امیرمؤمنان علیه‌السلام اجازه گرفتند که شفاعت آن‌ها را بنماید که بر آن حضرت وارد شوند و امیرمؤمنان علیه‌السلام برای آنان اجازه گرفت. هنگامی که وارد شدند، از حال صدیقه طاهره علیهاالسلام سؤال کردند، آن حضرت فرمود: خدا را شکر خوبم.

سپس فرمود: آیا از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله نشنیدید که می‌فرمود: فاطمه پاره‌ای از تن من است؛ هر کس او را بیازارد، به راستی که مرا آزرده است و هر کس مرا بیازارد، خدا را آزرده است؟ گفتند: بله شنیده ایم. پس فرمود: به خدا سوگند که شما دو نفر مرا اذیت کرده اید. امام صادق علیه‌السلام فرمود: آن دو نفر از نزد آن حضرت خارج شدند، در حالی که حضرت زهرا علیهاالسلام بر آن دو خشمگین بود.»[۱]

روایت هشتم: مرحوم ابو الفتح کراجکی (متوفای ٤٤٩ هـ) با سند معتبر از امام صادق علیه‌السلام به نقل از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله

«امام صادق علیه‌السلام به یونس بن یعقوب فرمود: ای یونس، جدم رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: ملعون است، ملعون است، آن کس که بعد از من به دخترم فاطمه علیهاالسلام ظلم کند و حقش را غصب کند و او را به قتل برساند. سپس فرمود: ای فاطمه علیهاالسلام، بشارت باد بر تو، همانا تو نزد خداوند متعال مقامی پسندیده داری و از دوستان و

[۱] دلائل الإمامة – ط مؤسسة البعثة، ص ۱۳۴-۱۳۵ سایت کتابخانه مدرسه فقاهت / عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ هَارُونَ بْنِ مُوسَى التَّلَّعُكْبَرِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ هَمَّامٍ عَنْ أَحْمَدَ الْبَرْقِيِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي نَجْرَانَ عَنِ ابْنِ سِنَانٍ عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ قُبِضَتْ فَاطِمَةُ عليها السلام فِي جُمَادَى الْآخِرَهِ يَوْمَ الثَّلَاثَاءِ لِثَلَاثٍ خَلَوْنَ مِنْهُ سَنَهَ إِحْدَى عَشْرَهَ مِنَ الْهِجْرَهِ وكَانَ سَبَبُ وَفَاتِهَا أَنَّ قُنْفُذاً مَوْلَى عُمَرَ لَكَزَهَا بِنَعْلِ السَّيْفِ بِأَمْرِهِ فَأَسْقَطَتْ مُحَسِّناً ومَرِضَتْ مِنْ ذَلِكَ مَرَضاً شَدِيداً ولَمْ تَدَعْ أَحَداً مِمَّنْ آذَاهَا يَدْخُلُ عَلَيْهَا وكَانَ الرَّجُلَانِ مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ صسَأَلَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ صأَنْ يَشْفَعَ لَهُمَا إِلَيْهَا فَسَأَلَهَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فَلَمَّا دَخَلَا عَلَيْهَا قَالا لَهَا كَيْفَ أَنْتِ يَا بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ قَالَتْ بِخَيْرٍ بِحَمْدِ اللَّهِ ثُمَّ قَالَتْ لَهُمَا مَا سَمِعْتُمَا النَّبِيَ يَقُولُ فَاطِمَهُ بَضْعَهٌ مِنِّي فَمَنْ آذَاهَا فَقَدْ آذَانِي ومَنْ آذَانِي فَقَدْ آذَى اللَّهَ قَالا بَلَى قَالَتْ فَوَ اللَّهِ لَقَدْ آذَيْتُمَانِي قَالَ فَخَرَجَا مِنْ عِنْدِهَا عليها السلام وهِيَ سَاخِطَهٌ عَلَيْهِمَا.

شیعیانت شفاعت می‌کنی. ای فاطمه علیها السلام، اگر تمام پیامبران و همه فرشتگان بخواهند درباره آنکه بغض تو را به دل دارد و حق تو را غصب کرده، شفاعت کنند، خدای متعال هرگز [شفاعت‌شان را نمی‌پذیرد و] او را از آتش جهنم بیرون نمی‌آورد.»[۱]

روایت نهم: مرحوم ابن قولویه قمی (متوفای ۳٦٧ هـ) به نقل از امام صادق علیه السلام

«امام صادق علیه السلام فرمود: آنگاه که رسول خدا صلی الله علیه و آله را به آسمان سیر دادند، به حضرتش عرض شد: خداوند متعال شما را در سه چیز می‌آزماید... و اما دخترت فاطمه علیها السلام، مورد ستم قرار گرفته، حقش را غصب می‌کنند، او را می‌زنند، درحالی‌که حامله و باردار است... و به دنبال ضربتی که بر او وارد می‌شود، فرزندش را سقط می‌کند.»[۲]

روایت دهم: مرحوم کلینی (متوفای ۳۲۹ هـ) با سند صحیح از امام کاظم علیه السلام

«امام کاظم علیه السلام فرمود: همانا فاطمه (علیها السلام) صدّیقه شهیده است.»[۳]

مرحوم علامه مجلسی، این روایت را صحیح دانسته است.[٤]

---

[۱] کنزالفوائد، ج ۱ ص ٦٣ سایت کتابخانه مدرسه فقاهت / حَدَّثَنَا الشَّیْخُ الْفَقِیهُ أَبُو الْحَسَنِ بْنُ شَاذَانَ (رَحِمَهُ اللَّهُ) قَالَ حَدَّثَنِی أَبِی (رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ) قَالَ حَدَّثَنَا ابْنُ الْوَلِیدِ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ قَالَ حَدَّثَنَا الصَّفَّارُ مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَیْنِ (الحسن) قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ زِیَادٍ عَنْ مُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ عَنْ یُونُسَ بْنِ یَعْقُوبَ (رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ) قَالَ سَمِعْتُ الصَّادِقَ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ (علیه‌السّلام) یَقُولُ... یَا یُونُسُ قَالَ جَدِّی رَسُولُ اللَّهِ (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم) مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ مَنْ یَظْلِمُ بَعْدِی فَاطِمَةَ ابْنَتِی وَ یَغْصِبُهَا حَقَّهَا وَ یَقْتُلُهَا ثُمَّ قَالَ یَا فَاطِمَةُ الْبُشْرَی فَلَکِ عِنْدَ اللَّهِ مَقَامٌ مَحْمُودٌ تَشْفَعِینَ فِیهِ لِمُحِبِّیکِ وَ شِیعَتِکِ فَتَشْفَعِینَ یَا فَاطِمَةُ لَوْ أَنَّ کُلَّ نَبِیٍّ بَعَثَهُ اللَّهُ وَ کُلَّ مَلَکٍ قَرَّبَهُ شَفَعُوا فِی کُلِّ مُبْغِضٍ لَکِ غَاصِبٍ لَکِ مَا أَخْرَجَهُ اللَّهُ مِنَ النَّارِ.

[۲] کامل الزیارات – ط مکتبة الصدوق، ص ۳۴۷ سایت کتابخانه مدرسه فقاهت / حَدَّثَنِی مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ الْحِمْیَرِیُّ عَنْ أَبِیهِ عَنْ عَلِیِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَمَّادٍ الْبَصْرِیِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْأَصَمِّ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ (علیه‌السّلام) قَالَ: لَمَّا أُسْرِیَ بِالنَّبِیِّ (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم) إِلَی السَّمَاءِ قِیلَ لَه إِنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی یَخْتَبِرُکَ فِی ثَلَاثٍ... أَمَّا ابْنَتُکَ فَتُظْلَمُ وَ تُحْرَمُ وَ یُؤْخَذُ حَقُّهَا غَصْباً الَّذِی تَجْعَلُهُ لَهَا وَ تُضْرَبُ وَ هِیَ حَامِلٌ... وَ تَطْرَحُ مَا فِی بَطْنِهَا مِنَ الضَّرْبِ.

[۳] الکافي – ط الاسلامیة، ج ۱ ص ٤٥٨ سایت کتابخانه مدرسه فقاهت / مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی عَنِ الْعَمْرَکِیِّ بْنِ عَلِیٍّ عَنْ عَلِیِّ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَخِیهِ أَبِی الْحَسَنِ (علیه‌السّلام) قَالَ: إِنَّ فَاطِمَةَ علیها السلام صِدِّیقَةٌ شَهِیدَةٌ.

[٤] مرآة العقول في شرح أخبار آل الرسول، ج ۵ ص ۳۱۵ سایت کتابخانه مدرسه فقاهت

یازدهم: روایت عیسی بن المستفاد از امام کاظم عليه السلام

عیسی بن المستفاد البجلی (ت ۲۲۰ هـ) که از اصحاب امام کاظم عليه السلام بوده، می گوید:

«از امام کاظم عليه السلام پرسیدم: وقتی فرشتگان پیامبر صلى الله عليه وآله را ترک گفتند چه اتفاقی افتاد؟ فرمود: رسول خدا صلى الله عليه وآله فاطمه، علی، حسن و حسین عليهم السلام را به گرد خود خواند و فرمود: ... ای علی، هر چه فاطمه به تو فرمان داد به جای آور که هر آینه من به فاطمه اموری را بیان نموده‌ام که جبرئیل عليه السلام مرا به آنها امر کرد. بدان ای علی که من از آن کس راضی ام که دخترم فاطمه از او راضی باشد و پروردگار و فرشتگان هم با رضایت او راضی خواهند شد. وای بر آن کس که بر فاطمه ستم کند. وای بر آن کس که حق وی را از او بستاند. وای بر آن کس که هتک حرمت او کند. وای بر آن کس که در خانه‌اش را آتش زند. وای بر آن که جنینش را بیازارد و پهلویش را بشکنند. وای بر آن که با او کینه ورزد و ستیزه کند. خداوندا من از ایشان بیزارم و آنان نیز از من بری هستند.»[1]

---

[۱] کتاب الوصية، من الأصول الروائية المعتبرة، ص ۸۸-۸۹ ح ۱۲ قال: حَدّثنِي عِيسى، قَالَ: قُلتُ لِأبِي الحَسَن فَمَا كَانَ بَعْدَ خُرُوجِ الْمَلَائِكَةِ مِن عِنْد [عَنْ] رَسُولِ اللّهِ؟ قَالَ: فَقَالَ لما كَانَ اليَوم الّذِي ثقل فِيهِ وجع النّبِي صَلّى اللّهُ عَلَيهِ وَ آلِهِ وَ خيف عَلَيهِ فِيه المَوت، دَعَا عَلِيّاً وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ وَ قَالَ ... يَا عَلِي انْفُذْ لِمَا أَمَرْتُكَ بِهِ فَاطِمَةُ فَقَدْ أَمَرْتُهَا بِأَشْيَاءَ أَمَرَنِي بِهَا جَبْرَئِيلُ وَ اعْلَمْ يَا عَلِيُّ أَنّي رَاضٍ عَمّنْ رَضِيَتْ عَنْهُ ابْنَتِي فَاطِمَةُ وَ كَذَلِكَ رَبّي وَ مَلَائِكَتُهُ.يَا عَلِيُّ وَيْلٌ لِمَنْ ظَلَمَهَا وَ وَيْلٌ لِمَنِ ابْتَزّهَا حَقّهَا وَ وَيْلٌ لِمَنْ انتهك [هَتَكَ] حُرْمَتَهَا وَ وَيْلٌ لِمَنْ أَحْرَقَ بَابَهَا وَ وَيْلٌ لِمَنْ آذَى جنينها و شجّ جنبيها وَ وَيْلٌ لِمَنْ شَاقّهَا وَ بَارَزَهَا اللّهُمّ إِنّي مِنْهُمْ بَرِيءٌ وَ هُمْ مِنّي بُرَآءُ.

منابع و مآخذ

جهت سهولت دستیابی به مصادر، آن ها را طبقه بندی کردیم؛ بدین شکل که در اولویت اول از برنامه ی الجامع الکبیر استناد دهی کرده ایم و اگر کتاب مورد استناد ما در آن برنامه نبود، از سایت رسمی مکتبه شامله و اگر در آنجا نیز نبود، از نسخه ی الکترونیکی پی دی اف استفاده کرده ایم. در پاره ای از موارد نیز از منابع متفرقه استفاده کرده ایم که آن ها را در قسمت جداگانه ذکر کرده ایم.

متفرقه:

۱. القرآن الکریم، با ترجمه های سایت: http://tanzil.net
۲. برنامه الجامع الکبیر لکتب التراث العربی والاسلامی ؛ مرکز التراث للبرمجیات ؛ الأردن – عمان
۳. سایت برنامه ی شامله به آدرس: http://www.shamela.ws
۴. برنامه ی جوامع الکلم متعلق به سایت اسلام وب: http://gk.islamweb.net
۵. سایت موسسه تحقیقاتی حضرت ولی عصر (عج) به آدرس: https://www.valiasr-aj.com/
۶. سایت مکتبة اهل البیت به آدرس: https://www.ablibrary.net
۷. نهج البلاغة لامیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام المؤلف: السید محمد بن الحسین بن موسی یلقب بالشریف الرضی (ت ٤٠٦ هـ)
۸. جواهر الکلام فی معرفة الإمامة والإمام المؤلف: آیت الله السید علی الحسینی المیلانی
۹. مظلومیت برترین بانو، مؤلف: آیت الله سید علی حسینی میلانی

۱۰. الطرائف فی معرفة مذاهب الطوائف، المؤلف: السید ابن طاووس، الناشر: الخیام – قم / سایت مکتبة اهل البیت

۱۱. نهج الحق وکشف الصدق، المإلف: العلامة الحلی الناشر: دار الهجرة – قم / بر مبنای سایت مکتبة اهل البیت

۱۲. تذکرة الخواص، المؤلف: یوسف بن قزغلی بن عبد الله الحنفی سبط بن الجوزی (ت ٦٥٤ هـ) الناشر: منشورات الشریف الرضی / سایت مکتبة اهل البیت

۱۳. دلائل الامامة، مؤلف: طبری، محمد بن جریر، تحقیق: قسم الدراسات الاسلامیة – مؤسسة البعثة، ناشر: مرکز الطباعة والنشر فی مؤسسة البعثة، قم، چاپ: الاولی۱۴۱۳ / سایت کتابخانه مدرسه فقاهت

۱۴. کامل الزیارات، مؤلف: قمی، جعفر بن محمد، ناشر: مکتبة الصدوق/ سایت کتابخانه مدرسه فقاهت

۱۵. تفسیر العیاشی، مؤلف: عیاشی، محمد بن مسعود، تحقیق: الحاج السیدهاشم الرسولی المحلاتی، ناشر: المکتبة العلمیة الاسلامیة - طهران / سایت کتابخانه مدرسه فقاهت

۱۶. الکافی، مؤلف: شیخ کلینی، محمد بن یعقوب، ناشر: اسلامیه، تهران، الطبعة الثانیة، ۱۳۶۲ ه. ش / سایت کتابخانه مدرسه فقاهت

۱۷. الاحتجاج، مؤلف: طبرسی، احمد بن علی، تحقیق، تعلیق وملاحظات: السید محمد باقر الخرسان، ناشر: دار النعمان للطباعة والنشر – النجف الاشرف، ۱۳۸۶ – ۱۹۶۶ م / سایت کتابخانه مدرسه فقاهت

۱۸. کنز الفوائد، مؤلف: کراجکی، محمد بن علی، ناشر: مکتبة المصطفوی، چاپخانه: غدیر، قم، چاپ: الثانیة، سال چاپ: ۱۳۶۹ ش / سایت کتابخانه مدرسه فقاهت

۱۹. مناقب آل ابی طالب المؤلف: ابن شهر اشوب مشیر الدین أبی عبد الله محمد بن علی بن شهر اشوب المازندرانی الناشر: المطبعة الحیدریة – النجف ؛ ۱۳۷٦ هـ – ۱۹٥٦ م / سایت کتابخانه مدرسه فقاهت

۲۰. مستدرکات علم رجال الحدیث المؤلف: الشیخ علی النمازی الشاهرودی الناشر: حیدری – تهران الطبعة الأولی محرم الحرام ١٤١٥ هـ / سایت کتابخانه مدرسه فقاهت

۲۱. فرائد السمطین فی فضائل المرتضی والبتول والسبطین المؤلف: ابراهیم بن محمد الجوینی محقق: محمد باقر المحمودی الناشر: موسسة المحمودی ؛ بیروت – لبنان / بر مبنای سایت کتابخانه مدرسه فقاهت

۲۲. نظم درر السمطین فی فضائل المصطفی و المرتضی و البتول و السبطین علیهم‌السلام المؤلف: محمد بن عز الدین الزرندی الناشر : دار إحیاء التراث العربی / بر مبنای سایت کتابخانه مدرسه فقاهت

۲۳. مرآة العقول المؤلف: الشیخ محمّد باقر بن محمّد تقی المجلسی الناشر: دار الکتب الإسلامیة المطبعة: مروی الطبعة: ۲ تاریخ النشر : ۱٤۰٤ هـ.ق / سایت کتابخانه مدرسه فقاهت

۲۴. بحار الأنوار المؤلف : الشیخ محمد باقر المجلسی الناشر : مؤسسة الوفاء - بیروت - لبنان

۲۵. تاریخ سیاسی صدر اسلام = ترجمهٔ کتاب سلیم. نویسنده: سلیم بن قیس هلالی. مترجم: محمود رضا افتخار زاده

۲۶. شبهه پژوهی، مؤلف: سید محمد یزدانی، ناشر: انتشارات دلیل ما

۲۷. مقاله مناهج الأئمة المتقدمین، مؤلف: شیخ محمد الامین

پی دی اف:

۲۸. المسند (تحقیق: أحمد شاکر - حمزة الزین) المؤلف: أحمد بن حنبل المحقق: أحمد شاکر - حمزة الزین الناشر: دار الحدیث سنة النشر: ۱٤۱٦ - ۱۹۹٥ عدد المجلدات: ۲۰ رقم الطبعة: الأولی

۲۹. کفایة الطالب و یلیه البیان فی أخبار صاحب الزمان المؤلف: فخر الدین محمد بن یوسف کنجی (ت ٦٥٨ هـ) الناشر: دار إحیاء تراث أهل البیت (علیهم‌السلام) طهران - ایران الطبعة الثالثة : ۱٤۰٤ هجـ. ۱۳٦۲ ش

۳۰. صحیح سنن الترمذی المؤلف: الترمذی / الألبانی المحقق: محمد ناصر الدین الألبانی الناشر: مکتبة المعارف سنة النشر: ۱٤۱۹ - ۱۹۹۸ عدد المجلدات: ٤ رقم الطبعة: ۱

۳۱. صحیح سنن النسائی المؤلف: أحمد بن شعیب بن علی النسائی أبو عبد الرحمن / الألبانی المحقق: محمد ناصر الدین الألبانی الناشر: مکتبة المعارف سنة النشر: ۱٤۱۹ - ۱۹۹۹ عدد المجلدات: ٤ رقم الطبعة: ۱

۳۲. خصائص أمیر المؤمنین علی بن أبی طالب کرم الله وجهه وبذیله کتاب الحلی بتخریج خصائص علی المؤلف: أحمد بن شعیب النسائی أبو عبد الرحمن المحقق: أبو إسحاق الحوینی الناشر: دار الکتاب العربی سنة النشر: ۱٤۰۷ - ۱۹۸۷ رقم الطبعة: ۱

۳۳. کتاب التحریش، المؤلف: ضِرار بن عمرو الغطفانی حقّقه: د. حسین خانصو و د. محمد کشکین. طبع شرکة دار الإرشاد - إستانبول - ترکیا. توزیع: دار ابن حزم- بیروت الطبعة الأولی، ۱۴۳۵ هـ - ۲۰۱۴ م

۳۴. شواهد التنزیل للحاکم الحسکانی المؤلف: عبید الله بن عبد الله الحاکم الحسکانی تحقیق: محمد باقر المحمودی الناشر: موسسة الأعلمی للمطبوعات ، بیروت ، ۱۴۳۱ هـ الطبعة الثانیة

۳۵. جولة تاریخیة فی عصر الخلفاء الراشدین - دراسة وصفیة تحلیلیة لأحداث تلک الفترة المؤلف: محمد السید الوکیل الناشر: دار المجتمع سنة النشر: ۱۴۲۳ - ۲۰۰۲ عدد المجلدات: ۱ رقم الطبعة: ۵

۳۶. إزالة الخفاء عن خلافة الخلفاء المؤلف: الشاه ولی الله الدهلوی (ت ۱۱۷۶ هـ) تعریب: السید جاوید احمد الندوی تحقیق و تعلیق: الاستاذ الدکتور تقی الدین الندوی الناشر: دار القلم - دمشق الطبعة الأولی ۱۴۳۴ هـ - ۲۰۱۳ م

۳۷. تاریخ مدینة السلام (تاریخ بغداد) وذیله والمستفاد المؤلف: أحمد بن علی بن ثابت الخطیب البغدادی أبو بکر - ابن النجار المحقق: بشار عواد معروف الناشر: دار الغرب الإسلامی سنة النشر: ۱۴۲۲ - ۲۰۰۱ عدد المجلدات: ۲۱ رقم الطبعة: الأولی

۳۸. المذکر والتذکیر والذکر المؤلف: ابن أبی عاصم المؤلف: أبو بکر أحمد بن عمرو بن أبی عاصم الضحاک بن مخلد الشیبانی المتوفی: ۲۸۷ هـ المحقق: عمرو عبد المنعم سلیم الناشر: دار الصحابة للتراث - طنطا - مصر الطبعة: الأولی، ۱۴۱۲ هـ - ۱۹۹۲ م عدد المجلدات: الأولی

۳۹. أسمی المطالب فی سیرة أمیر المؤمنین علی بن أبی طالب شخصیه وعصره المؤلف: علی محمد محمد الناشر: مکتبة الصحابة - الشارقة سنة النشر: ۱۴۲۵ - ۲۰۰۴ عدد المجلدات: ۲

۴۰. قراءة فی کتب العقائد المذهب الحنبلی نموذجا تألیف: حسن بن فرحان المالکی الناشر: مرکز الدراسات التاریخیة الطبعة الثالثة ۱۴۳۰ هـ - ۲۰۰۹ م

۴۱. المصابیح، المؤلف: السید ابو العباس احمد بن ابراهیم الحسنی (ت ۳۵۳ هـ) تحقیق: عبد الله بن عبد الله بن أحمد الحوثی الناشر: مؤسسة الإمام زید بن علی الثقافیة - صنعاء ؛ الطبعة الثانیة ۱۴۲۳هـ - ۲۰۰۲ م

۴۲. الشافی، المؤلف: المنصور بالله عبد الله بن حمزة بن سلیمان (ت ۶۱۴ هـ) تحقیق: مجدالدین بن محمد بن منصور المؤیدی متوفای ۱۳۳۲ هـ تخریج و تعلیق: الحسن بن الحسین بن محمد الحوثی متوفای ۱۳۸۸ هـ الناشر: منشورات مکتبة اهل البیت - صعدة ؛ الطبعة الأولی - ۱۴۲۹ هـ - ۲۰۰۸ م

٤٣. الفاروق، المؤلف: العلامه محمد شبلى الملقب بالنعمانى (المتوفى: ١٣٣٢ هـ) ، تعريب : د . سمير عبدالحميد ابراهيم ، الناشر: دار السلام للنشر و التوزيع ، الرياض ، الطبعة: الثانية، ١٤١٩ م

٤٤. شرح ما يقع فيه التصحيف والتحريف المؤلف: أبو أحمد الحسن بن عبد الله (ت ٣٨٢ هـ) المحقق: عبد العزيز أحمد ؛ الناشر: شركة مكتبة والمطبعة مصطفى البابى الحلبى واولاده بمصر ، الطبعة الأولى ١٣٨٣ هـ _ ١٩٦٣ م

٤٥. اسم الكتاب: المحاسن المجتمعه فى الخلفاء الاربعه اسم المؤلف: عبدالرحمن بن عبد السلام الصفورى ؛ الملک السعود قسم المخطوطات ، الرقم: ٤٨٧١

٤٦. الشجرة النبوية فى نسب خير البرية المؤلف: جمال الدين يوسف المَقدِسى المشهور بـ ابن المبرد (ت ٩٠٩ هـ) دار النشر : المنتدى الاسلامى الامارات العربية المتحدة

٤٧. تطهير الجنان و اللسان ، المؤلف: ابن حجر الهيتمى، تحقيق: ابو عبد الرحمن المصرى الأثرى ، الناشر: دار الصحابة للتراث بطنطا ، الطبعة الأولى ١٤١٣ هـ – ١٩٩٢ م

٤٨. تحفه اثنى عشريه المؤلف: عزيز الله غلام حليم بن شيخ قطب الدين الدهلوى (ت ١٢٣٩ هـ)، تحقيق: مولوى احسان الله صاحب فرنگى دار النشر : منشى نول كشور – لكهنو – هند ؛ ١٣٠٢ هـ

٤٩. المصنف لابن أبي شيبة (ت: الشثري) المؤلف: عبد الله بن محمد بن إبراهيم بن أبي شيبة العبسي الكوفي أبو بكر المحقق: سعد بن ناصر بن عبد العزيز أبو حبيب الشثري الناشر: دار كنوز إشبيليا سنة النشر: ١٤٣٦ - ٢٠١٥ عدد المجلدات: ٢٥ رقم الطبعة: ١

٥٠. أحاديث الشيوخ الثقات الشهير بـ: (المشيخة الكبرى)؛ رواية القاضي أبي بكر محمد بن عبد الباقي بن محمد الأنصاري المعروف بقاضي المارستان (ت ٥٣٥هـ)، دراسة وتحقيق الشريف حاتم بن عارف العوني، الطبعة الأولى ١٤٢٢هـ ، دار عالم الفوائد - مكة المكرمة.

٥١. كتاب الوصية من الاصول الروائية المعتبرة، رواية عيسي بن المستفاد أبي موسي البجلي الضرير المتوفي سنة ٢٢٠ هـ ق اعاد جمعه وترتيبه: الشيخ قيس بهجت العطار الناشر: المكتبة التخصصية بأمير المؤمنين علي عليه السلام الطبعة: الاولى ١٤٢٩هـ

سايت المكتبة الشاملة:

۵۲. خصائص أمير المؤمنين على بن أبى طالب المؤلف: أبو عبد الرحمن أحمد بن شعيب بن على الخراسانى، النسائى (المتوفى: ۳۰۳هـ) المحقق: أحمد ميرين البلوشى الناشر: مكتبة المعلا - الكويت الطبعة: الأولى، ۱۴۰۶

۵۳. مسند الإمام أحمد بن حنبل المؤلف: أبو عبد الله أحمد بن محمد بن حنبل بن هلال بن أسد الشيبانى (المتوفى: ۲۴۱هـ) المحقق: شعيب الأرنؤوط - عادل مرشد، وآخرون إشراف: د عبد الله بن عبد المحسن التركى الناشر: مؤسسة الرسالة الطبعة: الأولى، ۱۴۲۱ هـ - ۲۰۰۱ م

۵۴. سلسلة الأحاديث الصحيحة وشىء من فقهها وفوائدها المؤلف: أبو عبد الرحمن محمد ناصر الدين، بن الحاج نوح بن نجاتى بن آدم، الأشقودرى الألبانى (المتوفى: ۱۴۲۰هـ) الناشر: مكتبة المعارف للنشر والتوزيع، الرياض الطبعة: الأولى، (لمكتبة المعارف) عدد الأجزاء: ۶ عام النشر: جـ ۱ - ۴: ۱۴۱۵ هـ - ۱۹۹۵ م جـ ۶: ۱۴۱۶ هـ - ۱۹۹۶ م جـ ۷: ۱۴۲۲ هـ - ۲۰۰۲ م

۵۵. إرواء الغليل فى تخريج أحاديث منار السبيل المؤلف: محمد ناصر الدين الألبانى (المتوفى: ۱۴۲۰هـ) إشراف: زهير الشاويش الناشر: المكتب الإسلامى - بيروت الطبعة: الثانية ۱۴۰۵ هـ - ۱۹۸۵م

۵۶. الأعلام المؤلف: خير الدين بن محمود بن محمد بن على بن فارس، الزركلى الدمشقى (المتوفى: ۱۳۹۶هـ) الناشر: دار العلم للملايين الطبعة: الخامسة عشر - أيار / مايو ۲۰۰۲ م

۵۷. طبقات خليفة بن خياط المؤلف: أبو عمرو خليفة بن خياط بن خليفة الشيبانى العصفرى البصرى (المتوفى: ۲۴۰هـ) رواية: أبى عمران موسى بن زكريا بن يحيى التسترى (ت ق ۳ هـ)، محمد بن أحمد بن محمد الأزدى (ت ق ۳ هـ) المحقق: د سهيل زكار الناشر: دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع سنة النشر: ۱۴۱۴ هـ = ۱۹۹۳ م

۵۸. تثبيت دلائل النبوة المؤلف: القاضى عبد الجبار بن أحمد بن عبد الجبار الهمذانى الأسد أبادى، أبو الحسين المعتزلى (المتوفى: ۴۱۵هـ) الناشر: دار المصطفى - شبرا- القاهرة

۵۹. الثغور الباسمة فى مناقب سيدتنا فاطمة بنت رسول الله صلى الله عليه وسلم المؤلف: جلال الدين السيوطى (ت ۹۱۱ هـ) المحقق: السيد حسن الحسينى الناشر: دار البشائر الإسلامية الطبعة: الأولى ۱۴۳۱ هـ - ۲۰۱۰ م

۶۰. التنكيل بما فى تأنيب الكوثرى من الأباطيل المؤلف: عبد الرحمن بن يحيى بن على بن محمد المعلمى العتمى اليمانى (المتوفى: ۱۳۸۶هـ) مع تخريجات وتعليقات: محمد ناصر الدين الألبانى

– زهير الشاويش – عبد الرزاق حمزة الناشر: المكتب الإسلامى الطبعة: الثانية، ١٤٠٦ هـ – ١٩٨٦ م عدد الأجزاء: ٢

٦١. دراسة نقدية فى المرويات الواردة فى شخصية عمر بن الخطاب وسياسته الإدارية رضى الله عنه المؤلف: عبد السلام بن محسن آل عيسى الناشر: عمادة البحث العلمى بالجامعة الإسلامية، المدينة المنورة، المملكة العربية السعودية الطبعة: الأولى١٤٢٣هـ/٢٠٠٢م عدد الأجزاء: ٢

٦٢. العواصم والقواصم فى الذب عن سنة أبى القاسم المؤلف: ابن الوزير، محمد بن إبراهيم بن على بن المرتضى بن المفضل الحسنى القاسمى، أبو عبد الله، عز الدين، من آل الوزير (المتوفى: ٨٤٠هـ) حققه وضبط نصه، وخرج أحاديثه، وعلّق عليه: شعيب الأرنؤوط الناشر: مؤسسة الرسالة للطباعة والنشر والتوزيع، بيروت الطبعة: الثالثة، ١٤١٥ هـ – ١٩٩٤ م

٦٣. أبو بكر الصديق أول الخلفاء الراشدين المؤلف: محمد رضا (المتوفى: ١٣٦٩هـ) الناشر: دار إحياء الكتب العربية الطبعة: الثانية، ١٣٦٩ هـ – ١٩٥٠ م

٦٤. شرح الزرقانى على المواهب اللدنية بالمنح المحمدية المؤلف: أبو عبد الله محمد بن عبد الباقى بن يوسف بن أحمد بن شهاب الدين بن محمد الزرقانى المالكى (المتوفى: ١١٢٢هـ) الناشر: دار الكتب العلمية الطبعة: الأولى ١٤١٧هـ-١٩٩٦م

٦٥. المنتخب من علل الخلال (ومعه تتمة) المؤلف: أبو محمد موفق الدين عبد الله بن أحمد بن محمد بن قدامة الجماعيلى المقدسى ثم الدمشقى الحنبلى، الشهير بابن قدامة المقدسى (المتوفى: ٦٢٠هـ) تحقيق: أبى معاذ طارق بن عوض الله بن محمد الناشر: دار الراية للنشر والتوزيع

٦٦. الموقظة فى علم مصطلح الحديث المؤلف: شمس الدين أبو عبد الله محمد بن أحمد بن عثمان بن قَايماز الذهبى (المتوفى: ٧٤٨هـ) اعتنى به: عبد الفتاح أبو غُدّة الناشر: مكتبة المطبوعات الإسلامية بحلب الطبعة: الثانية، ١٤١٢ هـ عدد الأجزاء: ١

٦٧. صحيح ابن حبان بترتيب ابن بلبان المؤلف: محمد بن حبان بن أحمد بن حبان بن معاذ بن مَعْبدَ، التميمى، أبو حاتم، الدارمى، البُستى (المتوفى: ٣٥٤هـ) المحقق: شعيب الأرنؤوط الناشر: مؤسسة الرسالة – بيروت الطبعة: الثانية، ١٤١٤ - ١٩٩٣

٦٨. تفسير الشعراوي – الخواطر المؤلف: محمد متولي الشعراوي (المتوفى: ١٤١٨هـ) الناشر: مطابع أخبار اليوم. نشر عام ١٩٩٧ م

۶۹. تحرير تقريب التهذيب للحافظ أحمد بن علي بن حجر العسقلاني تأليف: الدكتور بشار عواد معروف، الشيخ شعيب الأرنؤوط الناشر: مؤسسة الرسالة للطباعة والنشر والتوزيع، بيروت - لبنان الطبعة: الأولى، ۱٤۱۷ هـ - ۱۹۹۷ م

الجامع الكبير:

۷۰. تفسير القرآن اسم المؤلف: عبد الرحمن بن محمد بن إدريس الرازى ، دار النشر : المكتبة العصرية – صيدا ، تحقيق : أسعد محمد الطيب
۷۱. كتب ورسائل وفتاوى شيخ الإسلام ابن تيمية اسم المؤلف: أحمد عبد الحليم بن تيمية الحرانى أبو العباس ، دار النشر : مكتبة ابن تيمية ، الطبعة : الثانية ، تحقيق : عبد الرحمن بن محمد بن قاسم العاصمى النجدى
۷۲. الجامع الصحيح المختصر اسم المؤلف: محمد بن إسماعيل أبو عبدالله البخارى الجعفى ، دار النشر : دار ابن كثير ، اليمامة – بيروت – ۱٤۰۷ – ۱۹۸۷ ، الطبعة : الثالثة ، تحقيق : د. مصطفى ديب البغا
۷۳. صحيح مسلم اسم المؤلف: مسلم بن الحجاج أبو الحسين القشيرى النيسابورى ، دار النشر : دار إحياء التراث العربى – بيروت ، تحقيق : محمد فؤاد عبد الباقى
۷۴. الأحاديث المختارة اسم المؤلف: أبو عبد الله محمد بن عبد الواحد بن أحمد الحنبلى المقدسى ، دار النشر : مكتبة النهضة الحديثة – مكة المكرمة – ۱٤۱۰ ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : عبد الملك بن عبد الله بن دهيش
۷۵. المستدرک على الصحيحين اسم المؤلف: محمد بن عبدالله أبو عبدالله الحاكم النيسابورى ، دار النشر : دار الكتب العلمية – بيروت – ۱٤۱۱هـ – ۱۹۹۰م ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : مصطفى عبد القادر عطا
۷۶. صحيح ابن حبان بترتيب ابن بلبان اسم المؤلف: محمد بن حبان بن أحمد أبو حاتم التميمى البستى ، دار النشر : مؤسسة الرسالة – بيروت – ۱٤۱٤ – ۱۹۹۳ ، الطبعة : الثانية ، تحقيق : شعيب الأرنؤوط
۷۷. صحيح ابن خزيمة اسم المؤلف: محمد بن إسحاق بن خزيمة أبو بكر السلمى النيسابورى ، دار النشر : المكتب الإسلامى – بيروت – ۱۳۹۰ – ۱۹۷۰ ، تحقيق : د. محمد مصطفى الأعظمى

۷۸. السنن الکبری اسم المؤلف: أحمد بن شعیب أبو عبد الرحمن النسائی ، دار النشر : دار الکتب العلمیة – بیروت – ۱۴۱۱ – ۱۹۹۱ ، الطبعة : الأولی ، تحقیق : د.عبد الغفار سلیمان البنداری ، سید کسروی حسن

۷۹. سنن أبی داود اسم المؤلف: سلیمان بن الأشعث أبو داود السجستانی الأزدی ، دار النشر : دار الفکر – – ، تحقیق : محمد محیی الدین عبد الحمید

۸۰. سنن ابن ماجه اسم المؤلف: محمد بن یزید أبو عبدالله القزوینی ، دار النشر : دار الفکر – بیروت – – ، تحقیق : محمد فؤاد عبد الباقی

۸۱. الجامع الصحیح سنن الترمذی اسم المؤلف: محمد بن عیسی أبو عیسی الترمذی السلمی ، دار النشر : دار إحیاء التراث العربی – بیروت – – ، تحقیق : أحمد محمد شاکر وآخرون

۸۲. سنن سعید بن منصور اسم المؤلف: سعید بن منصور الخراسانی ، دار النشر : الدار السلفیة – الهند – ۱۴۰۳هـ –۱۹۸۲م ، الطبعة : الأولی ، تحقیق : حبیب الرحمن الأعظمی

۸۳. الکتاب المصنف فی الأحادیث والآثار اسم المؤلف: أبو بکر عبد الله بن محمد بن أبی شیبة الکوفی ، دار النشر : مکتبة الرشد – الریاض – ۱۴۰۹ ، الطبعة : الأولی ، تحقیق : کمال یوسف الحوت

۸۴. المصنف اسم المؤلف: أبو بکر عبد الرزاق بن همام الصنعانی ، دار النشر : المکتب الإسلامی – بیروت – ۱۴۰۳ ، الطبعة : الثانیة ، تحقیق : حبیب الرحمن الأعظمی

۸۵. الآحاد والمثانی اسم المؤلف: أحمد بن عمرو بن الضحاک أبو بکر الشیبانی ، دار النشر : دار الرایة – الریاض – ۱۴۱۱ – ۱۹۹۱ ، الطبعة : الأولی ، تحقیق : د. باسم فیصل أحمد الجوابرة

۸۶. المعجم الکبیر اسم المؤلف: سلیمان بن أحمد بن أیوب أبو القاسم الطبرانی ، دار النشر : مکتبة الزهراء – الموصل – ۱۴۰۴ – ۱۹۸۳ ، الطبعة : الثانیة ، تحقیق : حمدی بن عبدالمجید السلفی

۸۷. شرح مسند أبی حنیفة ، اسم المؤلف: الملا علی القاری ، علی بن سلطان محمد (المتوفی : ۱۰۱۴هـ) ، بر مبنای برنامه ی الجامع الکبیر

۸۸. مسند أبی یعلی اسم المؤلف: أحمد بن علی بن المثنی أبو یعلی الموصلی التمیمی ، دار النشر : دار المأمون للتراث – دمشق – ۱۴۰۴ – ۱۹۸۴ ، الطبعة : الأولی ، تحقیق : حسین سلیم أسد

۸۹. مجمع الزوائد ومنبع الفوائد اسم المؤلف: علی بن أبی بکر الهیثمی ، دار النشر : دار الریان للتراث/دار الکتاب العربی – القاهرة ، بیروت – ۱۴۰۷

٩٠. کنز العمال فی سنن الأقوال والأفعال اسم المؤلف: علاء الدین علی المتقی بن حسام الدین الهندی ، دار النشر : دار الکتب العلمیة – بیروت – ١٤١٩هـ–١٩٩٨م ، الطبعة : الأولی ، تحقیق : محمود عمر الدمیاطی

٩١. جامع الاحادیث (الجامع الصغیر وزوائده والجامع الکبیر) اسم المؤلف: الحافظ جلال الدین عبد الرحمن السیوطی ، بر مبنای برنامه ی الجامع الکبیر

٩٢. جزء الألف دینار وهو الخامس من الفوائد المنتقاة والأفراد الغرائب الحسان اسم المؤلف: أبو بکر أحمد بن جعفر بن حمدان القطیعی ، دار النشر : دار النفائس – الکویب – ١٤١٤هـ – ١٩٩٣م ، الطبعة : الأولی ، تحقیق : بدر بن عبد الله البدر

٩٣. الأمالی المطلقة اسم المؤلف: أحمد بن حجر العسقلانی ، دار النشر : المکتب الإسلامی – بیروت – ١٤١٦ هـ –١٩٩٥م ، الطبعة : الأولی ، تحقیق : حمدی بن عبد المجید بن إسماعیل السلفی

٩٤. فتح الباری شرح صحیح البخاری اسم المؤلف: أحمد بن علی بن حجر أبو الفضل العسقلانی الشافعی ، دار النشر : دار المعرفة – بیروت ، تحقیق : محب الدین الخطیب

٩٥. عمدة القاری شرح صحیح البخاری اسم المؤلف: بدر الدین محمود بن أحمد العینی ، دار النشر : دار إحیاء التراث العربی - بیروت

٩٦. فیض القدیر شرح الجامع الصغیر اسم المؤلف: عبد الرؤوف المناوی ، دار النشر : المکتبة التجاریة الکبری – مصر – ١٣٥٦هـ ، الطبعة : الأولی

٩٧. التاریخ الکبیر اسم المؤلف: محمد بن إسماعیل بن إبراهیم أبو عبدالله البخاری الجعفی ، دار النشر : دار الفکر ، تحقیق : السید هاشم الندوی

٩٨. حلیة الأولیاء وطبقات الأصفیاء اسم المؤلف: أبو نعیم أحمد بن عبد الله الأصبهانی ، دار النشر : دار الکتاب العربی – بیروت – ١٤٠٥ ، الطبعة : الرابعة

٩٩. تاریخ أسماء الثقات اسم المؤلف: عمر بن أحمد أبو حفص الواعظ ، دار النشر : الدار السلفیة – الکویت – ١٤٠٤ – ١٩٨٤ ، الطبعة : الأولی ، تحقیق : صبحی السامرائی

١٠٠. تذکرة الحفاظ اسم المؤلف: أبو عبد الله شمس الدین محمد الذهبی ، دار النشر : دار الکتب العلمیة – بیروت ، الطبعة : الأولی

١٠١.ذكر أسماء من تكلم فيه وهو موثق اسم المؤلف: محمد بن أحمد بن عثمان بن قايماز الذهبى أبو عبد الله ، دار النشر : مكتبة المنار – الزرقاء – ١٤٠٦ ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : محمد شكور أمرير الميادينى

١٠٢.الكامل فى ضعفاء الرجال اسم المؤلف: عبدالله بن عدى بن عبدالله بن محمد أبو أحمد الجرجانى ، دار النشر : دار الفكر – بيروت – ١٤٠٩ – ١٩٨٨ ، الطبعة : الثالثة ، تحقيق : يحيى مختار غزاوى

١٠٣.الضعفاء الكبير اسم المؤلف: أبو جعفر محمد بن عمر بن موسى العقيلى ، دار النشر : دار المكتبة العلمية – بيروت – ١٤٠٤هـ – ١٩٨٤م ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : عبد المعطى أمين قلعجى

١٠٤.لسان الميزان اسم المؤلف: أحمد بن على بن حجر أبو الفضل العسقلانى الشافعى ، دار النشر : مؤسسة الأعلمى للمطبوعات – بيروت – ١٤٠٦ – ١٩٨٦ ، الطبعة : الثالثة ، تحقيق : دائرة المعرف النظامية – الهند–

١٠٥.ميزان الاعتدال فى نقد الرجال اسم المؤلف: شمس الدين محمد بن أحمد الذهبى ، دار النشر : دار الكتب العلمية – بيروت – ١٩٩٥ ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : الشيخ على محمد معوض والشيخ عادل أحمد عبدالموجود

١٠٦.الكاشف فى معرفة من له رواية فى الكتب الستة اسم المؤلف: حمد بن أحمد أبو عبدالله الذهبى الدمشقى ، دار النشر : دار القبلة للثقافة الإسلامية ، مؤسسة علو – جدة – ١٤١٣ – ١٩٩٢ ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : محمد عوامة

١٠٧.تقريب التهذيب اسم المؤلف: أحمد بن على بن حجر أبو الفضل العسقلانى الشافعى ، دار النشر : دار الرشيد – سوريا – ١٤٠٦ – ١٩٨٦ ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : محمد عوامة

١٠٨.تهذيب التهذيب اسم المؤلف: أحمد بن على بن حجر أبو الفضل العسقلانى الشافعى ، دار النشر : دار الفكر – بيروت – ١٤٠٤ – ١٩٨٤ ، الطبعة : الأولى

١٠٩.تهذيب الكمال اسم المؤلف: يوسف بن الزكى عبدالرحمن أبو الحجاج المزى ، دار النشر : مؤسسة الرسالة – بيروت – ١٤٠٠ – ١٩٨٠ ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : د. بشار عواد معروف

١١٠.تاريخ بغداد اسم المؤلف: أحمد بن على أبو بكر الخطيب البغدادى ، دار النشر : دار الكتب العلمية – بيروت– –

١١١.تاريخ جرجان اسم المؤلف: حمزة بن يوسف أبو القاسم الجرجانى ، دار النشر : عالم الكتب – بيروت – ١٤٠١ – ١٩٨١ ، الطبعة : الثالثة ، تحقيق : د. محمد عبد المعيد خان

۱۱۲.تاريخ مدينة دمشق وذكر فضلها وتسمية من حلها من الأماثل اسم المؤلف: أبى القاسم على بن الحسن إبن هبة الله بن عبد الله الشافعى ، دار النشر : دار الفكر - بيروت - ١٩٩٥ ، تحقيق : محب الدين أبى سعيد عمر بن غرامة العمرى
۱۱۳.تاريخ المدينة المنورة اسم المؤلف: أبو زيد عمر بن شبة النميرى البصرى ، دار النشر : دار الكتب العلمية - بيروت - ١٤١٧هـ-١٩٩٦م ، تحقيق : على محمد دندل وياسين سعد الدين بيان
۱۱۴.الإصابة فى تمييز الصحابة اسم المؤلف: أحمد بن على بن حجر أبو الفضل العسقلانى الشافعى ، دار النشر : دار الجيل - بيروت - ١٤١٢ - ١٩٩٢ ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : على محمد البجاوى
۱۱۵.الاستيعاب فى معرفة الأصحاب اسم المؤلف: يوسف بن عبد الله بن محمد بن عبد البر ، دار النشر : دار الجيل - بيروت - ١٤١٢ ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : على محمد البجاوى
۱۱۶.الطبقات الكبرى اسم المؤلف: محمد بن سعد بن منيع أبو عبدالله البصرى الزهرى ، دار النشر : دار صادر - بيروت - -
۱۱۷.تاريخ ابن معين (رواية الدورى) اسم المؤلف: يحيى بن معين أبو زكريا ، دار النشر : مركز البحث العلمى وإحياء التراث الإسلامى - مكة المكرمة - ١٣٩٩ - ١٩٧٩ ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : د. أحمد محمد نور سيف
۱۱۸.سؤالات الحاكم النيسابورى للدارقطنى اسم المؤلف: على بن عمر أبو الحسن الدارقطنى البغدادى ، دار النشر : مكتبة المعارف - الرياض - ١٤٠٤ - ١٩٨٤ ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : د. موفق بن عبدالله بن عبدالقادر
۱۱۹.قواعد التحديث من فنون مصطلح الحديث اسم المؤلف: محمد جمال الدين القاسمى ، دار النشر : دار الكتب العلمية - بيروت - ١٣٩٩هـ - ١٩٧٩م ، الطبعة : الأولى
۱۲۰.النكت على كتاب ابن الصلاح(م) اسم المؤلف: ابن حجر(م) ، بر مبناى برنامه ى الجامع الكبير
۱۲۱.العلل الواردة فى الأحاديث النبوية اسم المؤلف: على بن عمر بن أحمد بن مهدى أبو الحسن الدارقطنى البغدادى ، دار النشر : دار طيبة - الرياض - ١٤٠٥ - ١٩٨٥ ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : د. محفوظ الرحمن زين صالله السلفى
۱۲۲.علل الترمذى الكبير اسم المؤلف: أبو طالب القاضى ، دار النشر : عالم الكتب ،مكتبة النهضة العربية - بيروت - ١٤٠٩ ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : صبحى السامرائى ، أبو المعاطى النورى ، محمود محمد الصعيدى

۱۲۳.اللآلیء المصنوعة فی الأحادیث الموضوعة اسم المؤلف: جلال الدین عبد الرحمن بن أبی بکر السیوطی ، دار النشر : دار الکتب العلمیة – بیروت – ۱٤۱۷ هـ – ۱۹۹۶م ، الطبعة : الأولی ، تحقیق : أبو عبد الرحمن صلاح بن محمد بن عویضة

۱۲۴.ذخیرة الحفاظ اسم المؤلف: محمد بن طاهر المقدسی ، دار النشر : دار السلف – الریاض – ۱٤۱۶ هـ –۱۹۹۶م ، الطبعة : الأولی ، تحقیق : د.عبد الرحمن الفریوائی

۱۲۵.المهذب فی فقه الإمام الشافعی اسم المؤلف: إبراهیم بن علی بن یوسف الشیرازی أبو إسحاق ، دار النشر : دار الفکر - بیروت

۱۲۶.کتاب الأموال اسم المؤلف: أبو عبید القاسم بن سلام ، دار النشر : دار الفکر. - بیروت. - ۱٤۰۸هـ - ۱۹۸۸م. ، تحقیق : خلیل محمد هراس

۱۲۷.أصول السرخسی اسم المؤلف: محمد بن أحمد بن أبی سهل السرخسی أبو بکر ، دار النشر : دار المعرفة - بیروت

۱۲۸.البحر المحیط فی أصول الفقه اسم المؤلف: بدر الدین محمد بن بهادر بن عبد الله الزرکشی ، دار النشر : دار الکتب العلمیة – لبنان/ بیروت – ۱٤۲۱هـ – ۲۰۰۰م ، الطبعة : الأولی ، تحقیق : ضبط نصوصه وخرج أحادیثه وعلق علیه: د. محمد محمد تامر

۱۲۹.السنة اسم المؤلف: عبد الله بن أحمد بن حنبل الشیبانی ، دار النشر : دار ابن القیم – الدمام – ۱٤۰۶ ، الطبعة : الأولی ، تحقیق : د. محمد سعید سالم القحطانی

۱۳۰.السنة اسم المؤلف: أبو بکر أحمد بن محمد بن هارون بن یزید الخلال ، دار النشر : دار الرایة – الریاض – ۱٤۱۰هـ – ۱۹۸۹م ، الطبعة : الأولی ، تحقیق : د.عطیة الزهرانی

۱۳۱.الفصل فی الملل والأهواء والنحل اسم المؤلف: علی بن أحمد بن سعید بن حزم الطاهری أبو محمد ، دار النشر : مکتبة الخانجی – القاهرة

۱۳۲.الملل والنحل اسم المؤلف: محمد بن عبد الکریم بن أبی بکر أحمد الشهرستانی ، دار النشر : دار المعرفة – بیروت – ۱٤۰٤ ، تحقیق : محمد سید کیلانی

۱۳۳.منهاج السنة النبویة اسم المؤلف: أحمد بن عبد الحلیم بن تیمیة الحرانی أبو العباس ، دار النشر : مؤسسة قرطبة – ۱٤۰۶ ، الطبعة : الأولی ، تحقیق : د. محمد رشاد سالم

۱۳۴.دلائل النبوة اسم المؤلف: للبیهقی ، بر مبنای برنامه ی الجامع الکبیر

۱۳۵.السيرة الحلبية فى سيرة الأمين المأمون اسم المؤلف: على بن برهان الدين الحلبى ، دار النشر : دار المعرفة - بيروت - ۱۴۰۰
۱۳۶.سبل الهدى والرشاد فى سيرة خير العباد اسم المؤلف: محمد بن يوسف الصالحى الشامى ، دار النشر : دار الكتب العلمية - بيروت - ۱۴۱۴هـ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : عادل أحمد عبد الموجود وعلى محمد معوض
۱۳۷.فضائل الصحابة اسم المؤلف: أحمد بن حنبل أبو عبد الله الشيبانى ، دار النشر : مؤسسة الرسالة - بيروت - ۱۴۰۳ - ۱۹۸۳ ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : د. وصى الله محمد عباس
۱۳۸.الرياض النضرة فى مناقب العشرة اسم المؤلف: أحمد بن عبد الله بن محمد الطبرى أبو جعفر ، دار النشر : دار الغرب الإسلامى - بيروت - ۱۹۹۶ ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : عيسى عبد الله محمد مانع الحميرى
۱۳۹.البداية والنهاية اسم المؤلف: إسماعيل بن عمر بن كثير القرشى أبو الفداء ، دار النشر : مكتبة المعارف - بيروت
۱۴۰.الكامل فى التاريخ اسم المؤلف: أبو الحسن على بن أبى الكرم محمد بن محمد بن عبد الكريم الشيبانى ، دار النشر : دار الكتب العلمية - بيروت - ۱۴۱۵هـ ، الطبعة : ط۲ ، تحقيق : عبد الله القاضى
۱۴۱.المنتظم فى تاريخ الملوك والأمم اسم المؤلف: عبد الرحمن بن على بن محمد بن الجوزى أبو الفرج ، دار النشر : دار صادر - بيروت - ۱۳۵۸ ، الطبعة : الأولى
۱۴۲.تاريخ الطبرى اسم المؤلف: لأبى جعفر محمد بن جرير الطبرى ، دار النشر : دار الكتب العلمية - بيروت
۱۴۳.تاريخ الإسلام ووفيات المشاهير والأعلام اسم المؤلف: شمس الدين محمد بن أحمد بن عثمان الذهبى ، دار النشر : دار الكتاب العربى - لبنان/ بيروت - ۱۴۰۷هـ - ۱۹۸۷م ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : د. عمر عبد السلام تدمرى
۱۴۴.فتوح البلدان اسم المؤلف: أحمد بن يحيى بن جابر البلاذرى ، دار النشر : دار الكتب العلمية - بيروت - ۱۴۰۳ ، تحقيق : رضوان محمد رضوان
۱۴۵.الوافى بالوفيات اسم المؤلف: صلاح الدين خليل بن أيبک الصفدى ، دار النشر : دار إحياء التراث - بيروت - ۱۴۲۰هـ- ۲۰۰۰م ، تحقيق : أحمد الأرناؤوط وتركى مصطفى

۱۴۶.سیر أعلام النبلاء اسم المؤلف: محمد بن أحمد بن عثمان بن قایماز الذهبی أبو عبد الله ، دار النشر : مؤسسة الرسالة – بیروت – ۱۴۱۳ ، الطبعة : التاسعة ، تحقیق : شعیب الأرناؤوط ، محمد نعیم العرقسوسی
۱۴۷.وفیات الأعیان و انباء أبناء الزمان اسم المؤلف: أبو العباس شمس الدین أحمد بن محمد بن أبی بکر بن خلکان ، دار النشر : دار الثقافة – لبنان ، تحقیق : احسان عباس
۱۴۸.العواصم من القواصم فی تحقیق مواقف الصحابة بعد وفاة النبی صلی الله علیه وسلم اسم المؤلف: محمد بن عبد الله أبو بکر بن العربی ، دار النشر : دار الجیل – لبنان – بیروت – ۱۴۰۷هـ – ۱۹۸۷م ، الطبعة : الثانیة ، تحقیق : محب الدین الخطیب – ومحمود مهدی الاستانبولی
۱۴۹.طبقات الشافعیة الکبری اسم المؤلف: تاج الدین بن علی بن عبد الکافی السبکی ، دار النشر : هجر للطباعة والنشر والتوزیع – ۱۴۱۳هـ ، الطبعة : ط۲ ، تحقیق : د. محمود محمد الطناحی د.عبد الفتاح محمد الحلو
۱۵۰.الأدب المفرد اسم المؤلف: محمد بن إسماعیل أبو عبدالله البخاری الجعفی ، دار النشر : دار البشائر الإسلامیة – بیروت – ۱۴۰۹ – ۱۹۸۹ ، الطبعة : الثالثة ، تحقیق : محمد فؤاد عبدالباقی
۱۵۱.عدة الصابرین وذخیرة الشاکرین اسم المؤلف: محمد بن أبی بکر أیوب الزرعی أبو عبد الله ، دار النشر : دار الکتب العلمیة – بیروت ، تحقیق : زکریا علی یوسف
۱۵۲.إحیاء علوم الدین اسم المؤلف: محمد بن محمد الغزالی أبو حامد ، دار النشر : دار االمعرفة - بیروت
۱۵۳.سر العالمین وکشف ما فی الدارین اسم المؤلف: أبو حامد محمد بن محمد الغزالی ، دار النشر : دار الکتب العلمیة – بیروت / لبنان – ۱۴۲۴هـ ۲۰۰۳م ، الطبعة : الأولی ، تحقیق : محمد حسن محمد حسن إسماعیل وأحمد فرید المزیدی
۱۵۴.التذکرة الحمدونیة اسم المؤلف: ابن حمدون محمد بن الحسن بن محمد بن علی ، دار النشر : دار صادر – بیروت/لبنان – ۱۹۹۶م ، الطبعة : الأولی ، تحقیق : إحسان عباس ، بکر عباس
۱۵۵.تهذیب الأسماء واللغات اسم المؤلف: محی الدین بن شرف النووی ، دار النشر : دار الفکر – بیروت – ۱۹۹۶ ، الطبعة : الأولی ، تحقیق : مکتب البحوث والدراسات
۱۵۶.إیضاح المکنون فی الذیل علی کشف الظنون اسم المؤلف: إسماعیل باشا بن محمد أمین ، دار النشر : دار الکتب العلمیة – بیروت – ۱۴۱۳ - ۱۹۹۲

۱۵۷.مقاتل الطالبيين اسم المؤلف: أبو الفرج الاصفهانى ، على بن الحسين (المتوفى : ۳۵٦هـ) ، بر مبنای برنامه ی الجامع الكبير
۱۵۸.ربيع الأبرار اسم المؤلف: أبو القاسم محمود بن عمرو بن أحمد، الزمخشرى جار الله (المتوفى : ۵۳۸هـ) ، بر مبنای برنامه ی الجامع الكبير
۱۵۹.بلاغات النساء اسم المؤلف: أبو الفضل أحمد بن أبى طاهر ابن طيفور (المتوفى : ۲۸۰هـ) ، دار النشر
۱۶۰.الأموال لابن زنجويه اسم المؤلف: أبو أحمد حميد بن مخلد بن قتيبة بن عبد الله الخرسانى المعروف بابن زنجويه (المتوفى : ۲۵۱هـ) ، دار النشر
۱۶۱.تذكرة الحفاظ ، اسم المؤلف: أبو عبد الله شمس الدين محمد الذهبى ، دار النشر : دار الكتب العلمية - بيروت ، الطبعة : الأولى
۱۶۲.الحاوى للفتاوى فى الفقه وعلوم التفسير والحديث والاصول والنحو والاعراب وسائر الفنون ، اسم المؤلف: جلال الدين عبد الرحمن بن أبى بكر السيوطى ، دار النشر : دار الكتب العلمية - بيروت / لبنان - ۱٤۲۱هـ - ۲۰۰۰م ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : عبد اللطيف حسن عبد الرحمن
۱۶۳.شرح نهج البلاغة ، اسم المؤلف: أبو حامد عز الدين بن هبة الله بن محمد بن محمد بن أبى الحديد المدائنى ، دار النشر : دار الكتب العلمية - بيروت / لبنان - ۱٤۱۸هـ - ۱۹۹۸م ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : محمد عبد الكريم النمرى
۱۶۴.أنساب الأشراف ، اسم المؤلف: أحمد بن يحيى بن جابر البلاذرى (المتوفى : ۲۷۹هـ) ، بر مبنای برنامه الجامع الكبير
۱۶۵.معرفة الثقات من رجال أهل العلم والحديث ومن الضعفاء وذكر مذاهبهم وأخبارهم ، اسم المؤلف: أبى الحسن أحمد بن عبد الله بن صالح العجلى الكوفى نزيل طرابلس الغرب ، دار النشر : مكتبة الدار - المدينة المنورة - السعودية - ۱٤۰۵ - ۱۹۸۵ ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : عبد العليم عبد العظيم البستوى
۱۶۶.التشريع الجنائى فى الإسلام ، اسم المؤلف: عبد القادر عودة (المتوفى : ۱۳۷۳هـ) ، دار النشر :
۱۶۷.المذكر والتذكير ، اسم المؤلف: ابن أبى عاصم ، دار النشر :
۱۶۸.الديارات للأصبهانى ، اسم المؤلف: أبو الفرج الاصفهانى ، على بن الحسين (المتوفى : ۳۵٦هـ) ، بر مبنای برنامه ی الجامع الكبير

۱۶۹.تحفة الذاكرين بعدة الحصن الحصين من كلام سيد المرسلين ، اسم المؤلف: محمد بن على بن محمد الشوكانى ، دار النشر : دار القلم - بيروت - لبنان - ۱۹۸٤ ، الطبعة : الأولى
۱۷۰.الشمائل الشريفة ، اسم المؤلف: جلال الدين عبد الرحمن بن أبى بكر السيوطى ، دار النشر : دار طائر العلم للنشر والتوزيع ، تحقيق : حسن بن عبيد باحبيشى
۱۷۱.نزهة المجالس ومنتخب النفائس ، اسم المؤلف: عبد الرحمن بن عبد السلام بن عبد الرحمن بن عثمان الصفورى ، تحقيق: عبد الرحيم مارد ینی، دار النشر : دار المحبة - دار آية - بيروت - دمشق- ۲۰۰۱ / ۲۰۰۲ ،
۱۷۲.الترغيب والترهيب من الحديث الشريف ، اسم المؤلف: عبد العظيم بن عبد القوى المنذرى أبومحمد ، دار النشر : دار الكتب العلمية - بيروت - ۱٤۱۷ ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : إبراهيم شمس الدين
۱۷۳.مختصر السيرة ، اسم المؤلف: محمد بن عبد الوهاب ، دار النشر : مطابع الرياض - الرياض ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : عبد العزيز بن زيد الرومى ، د. محمد بلتاجى ، د. سيد حجاب .
۱۷۴.المنتخب من ذيل المذيل ، اسم المؤلف: محمد بن جرير بن يزيد بن كثير بن غالب الآملى، أبو جعفر الطبرى (المتوفى : ۳۱۰هـ) ، بر مبنای برنامه ی الجامع الكبير
۱۷۵.تحفة الأبرار بنكت الأذكار ، اسم المؤلف: جلال الدين عبد الرحمن السيوطى ، دار النشر : مكتبة دار التراث - المدينة المنورة / السعودية - ۱٤۰۷هـ /۱۹۸۷م ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : محى الدين متو
۱۷۶.العيال ويقع فى مجلدين ، اسم المؤلف: أبو بكر عبد الله بن محمد بن عبيد ابن أبى الدنيا القرشى البغدادى ، دار النشر : دار ابن القيم - السعودية - الدمام - ۱٤۱۰هـ - ۱۹۹۰م ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : د نجم عبد الرحمن خلف
۱۷۷.طبقات المفسرين ، اسم المؤلف: أحمد بن محمد الأدنه وى ، دار النشر : مكتبة العلوم والحكم - السعودية - ۱٤۱۷هـ - ۱۹۹۷م ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : سليمان بن صالح الخزى
۱۷۸.كتاب الأموال اسم المؤلف: أبو عبيد القاسم بن سلام ، دار النشر : دار الفكر. - بيروت. - ۱٤۰۸هـ - ۱۹۸۸م. ، تحقيق : خليل محمد هراس
۱۷۹.الطبقات الكبرى اسم المؤلف: محمد بن سعد بن منيع أبو عبدالله البصرى الزهرى ، دار النشر : دار صادر - بيروت - -

١٨٠.مختصر الأحكام مستخرج الطوسى على جامع الترمذى ، اسم المؤلف: أبى على الحسن بن على بن نصر الطوسى ، دار النشر : مكتبة الغرباء الأثرية – المدينة المنورة – السعودية – ١٤١٥هـ ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : أنيس بن أحمد بن طاهر الأندونوسى
١٨١.شرح السنة اسم المؤلف: الحسين بن مسعود البغوى ، دار النشر : المكتب الإسلامى – دمشق ـ بيروت – ١٤٠٣هـ – ١٩٨٣م ، الطبعة : الثانية ، تحقيق : شعيب الأرناؤوط – محمد زهير الشاويش
١٨٢.بيان الوهم والإيهام فى كتاب الأحكام ، اسم المؤلف: للحافظ ابن القطان الفاسى أبو الحسن على بن محمد بن عبد الملك ، دار النشر : دار طيبة – الرياض – ١٤١٨هـ–١٩٩٧م ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : د. الحسين آيت سعيد
١٨٣.المغنى عن حمل الأسفار اسم المؤلف: أبو الفضل العراقى ، دار النشر : مكتبة طبرية – الرياض – ١٤١٥هـ – ١٩٩٥م ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : أشرف عبد المقصود
١٨۴.مشكاة المصابيح اسم المؤلف: محمد بن عبد الله الخطيب التبريزى ، دار النشر : المكتب الإسلامى – بيروت – ١٩٨٥ ، الطبعة : الثالثة ، تحقيق : محمد ناصر الدين الألبانى
١٨۵.التقرير والتحرير فى علم الأصول ، اسم المؤلف: ابن أمير الحاج. ، دار النشر : دار الفكر – بيروت – ١٤١٧هـ – ١٩٩٦م.
١٨۶.المجموع ، اسم المؤلف: النووى ، دار النشر : دار الفكر – بيروت – ١٩٩٧م
١٨٧.الثقات ، اسم المؤلف: محمد بن حبان بن أحمد أبو حاتم التميمى البستى ، دار النشر : دار الفكر – ١٣٩٥ – ١٩٧٥ ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : السيد شرف الدين أحمد
١٨٨.الدر المنثور ، اسم المؤلف: عبد الرحمن بن الكمال جلال الدين السيوطى ، دار النشر : دار الفكر – بيروت - ١٩٩٣
١٨٩.شرح علل الترمذى / ج ١+٢ ، اسم المؤلف: الإمام الحافظ ابن رجب الحنبلى ، دار النشر : مكتبة المنار – الزرقاء – الأردن – ١٤٠٧هـ – ١٩٨٧م ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : الدكتور همام عبد الرحيم سعيد
١٩٠.علوم الحديث (مقدمة ابن الصلاح) ، اسم المؤلف: أبو عمرو عثمان بن عبد الرحمن الشهرزورى ، دار النشر: دار الفكر المعاصر – بيروت – ١٣٩٧هـ – ١٩٧٧م ، تحقيق : نور الدين عتر
١٩١.تاريخ جرجان ، اسم المؤلف: حمزة بن يوسف أبو القاسم الجرجانى ، دار النشر : عالم الكتب – بيروت – ١٤٠١ – ١٩٨١ ، الطبعة : الثالثة ، تحقيق : د. محمد عبد المعيد خان

۱۹۲.العلل الواردة فى الأحاديث النبوية ، اسم المؤلف: على بن عمر بن أحمد بن مهدى أبو الحسن الدارقطنى البغدادى ، دار النشر : دار طيبة - الرياض - ۱٤۰٥ - ۱۹۸٥ ، الطبعة : الأولى ، تحقيق: د. محفوظ الرحمن زين الله السلفى

۱۹۳.هدى السارى مقدمة فتح البارى شرح صحيح البخارى ، اسم المؤلف: أحمد بن على بن حجر أبو الفضل العسقلانى الشافعى ، دار النشر : دار المعرفة - بيروت - ۱۳۷۹ - ، تحقيق : محمد فؤاد عبد الباقى ، محب الدين الخطيب

۱۹٤.فتح المغيث شرح ألفية الحديث اسم المؤلف: شمس الدين محمد بن عبد الرحمن السخاوى ، دار النشر : دار الكتب العلمية - لبنان - ۱٤۰۳هـ ، الطبعة : الأولى

۱۹٥.تاريخ مدينة دمشق وذكر فضلها وتسمية من حلها من الأماثل ، اسم المؤلف: أبى القاسم على بن الحسن إبن هبة الله بن عبد الله الشافعى ، دار النشر : دار الفكر - بيروت - ۱۹۹٥ ، تحقيق : محب الدين أبى سعيد عمر بن غرامة العمرى

۱۹٦.المعارف ، اسم المؤلف: ابن قتيبة أبو محمد عبد الله بن مسلم ، دار النشر : دار المعارف - القاهرة ، تحقيق : دكتور ثروت عكاشة

۱۹۷.نسب قريش ، اسم المؤلف: أبو عبد الله المصعب بن عبد الله بن المصعب الزبيرى ، دار النشر : دار المعارف - القاهرة ، تحقيق : ليفى بروفسال

۱۹۸.جامع التحصيل فى أحكام المراسيل ، اسم المؤلف: أبو سعيد بن خليل بن كيكلدى أبو سعيد العلائى ، دار النشر : عالم الكتب - بيروت - ۱٤۰۷ - ۱۹۸٦ ، الطبعة : الثانية ، تحقيق : حمدى عبدالمجيد السلفى

۱۹۹.جمهرة أنساب العرب ، اسم المؤلف: أبو محمد على بن أحمد بن سعيد بن حزم الأندلسى ، دار النشر : دار الكتب العلمية - بيروت / لبنان - ۱٤۲٤ هـ - ۲۰۰۳ م ، الطبعة : الثالثة

۲۰۰.نثر الدر فى المحاضرات ، اسم المؤلف: أبو سعد منصور بن الحسين الآبى ، دار النشر : دار الكتب العلمية - بيروت /لبنان - ۱٤۲٤هـ - ۲۰۰٤م ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : خالد عبد الغنى محفوظ

راه های ارتباط با مؤلف:

💻 http://Vesayat.blog.ir ✉ Vesayat@gmail.com ID: @Vesayat